

نوشته ی مصطفی عمرزی



افغان زمين

(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

اوربند

Ketabton.com

به نام آفریده کار بی همتا

افغان زمين

(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

۱۳۹۸ شمسی

مشخصات کتاب

نام: افغان زمین
(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)
نویسنده: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۱۳۸
نوبت چاپ: اول
سال: ۱۳۹۸ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- افغان زمین (مقدمه)..... ۱
- ۲- مجله ی اوربند..... ۴
- ۳- اوربند..... ۵
- ۴- دختران افغان..... ۹
- ۵- وقت فراخ خاطر..... ۱۴
- ۶- شهری که عوض شد..... ۱۷
- ۷- کندهار در صد سال قبل..... ۲۲
- ۸- جنایاتی که فراموش کرده ایم..... ۲۶
- ۹- وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!..... ۳۶
- ۱۰- سیمای خوش کابل..... ۴۰
- ۱۱- دری، نام جهان شمول برای افغانان..... ۴۴
- ۱۲- پغمان و بنا هایش..... ۵۰
- ۱۳- سرخورده و سرافکنده..... ۵۶
- ۱۴- بیداری..... ۶۱
- ۱۵- مردم، خشمگین اند!..... ۶۶
- ۱۶- پیکره ی بی سر..... ۷۱
- ۱۷- نهال شکسته..... ۷۶
- ۱۸- حق خویش را بخواهید!..... ۸۱
- ۱۹- امان افغان..... ۸۷
- ۲۰- پایه های لرزان..... ۹۴
- ۲۱- رهبری هستریک..... ۹۷
- ۲۲- تصاویر اوربند..... ۱۰۲
- ۲۳- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۳۳

افغان زمین

(مقدمه)

افغان زمین، تعبیر من از تنوع تاریخی ما در فرامرزهای سیاسی است. یعنی جغرافیای وسیعی که تنوع سوژه دارد. در زمینه ی خوب مجله ی به یادماندنی «اوربند»، سعی کردم با ذهنیت بازتر بنویسم. بنا بر این، چندگونه گی مضامینی که در این مجله می نوشتم، با تنوع سوژه ارائه شده اند. با این رویکرد، هدفم بیشتر خلط مفاهیم مختلف بود تا در سنت آن، پرداخته های تخلیقی ما با حذر از یک طرفه شدن، تنها آیینی سیاسی نباشند. پدیده ی سیاسی نیز روی یک مجموعه ی بزرگ عمل می کند که با باورهای ما در عرصه ی حکومت، نوعیت می یابد.

مجله ی خوب اوربند در سال ۱۳۹۴ش وارد عرصه ی فرهنگی افغانستان شد. چند دلیل عمده، مرا واداشت در آن قلم بزنم. نخست، با اهتمام دست اندرکارانی منتشر می شد که سال ها در کار نشر کتاب بودند. الحاج اسدالله دانش با ابتکار مجله ی اوربند، سعی کرد چه گونه گی مفاهیم مختلف را در زمینه ی سیاسی، اما مسالمت آمیز تعمیم دهد. به دعوت او، گروهی از اهل خبره ی افغان، آتش بس فرهنگی ما را وارد تنازع اجتماعی- سیاسی کردند.

مجله ی اوربند با فراز و فرود، ۱۹ شماره چاپ شد. به استثنای چند شماره، همکار بقیه ی آن بودم؛ هرچند عمر اوربند ما زیاد نبود، اما الگوی آن یک تجربه ی خوب دیگر بود که یقین دارم به تبعیت از آن، مطبوعات افغانی را در زمینه ی کیفیت کمک می کند. چنان چه آوردم، تنوع سوژه در مشی نشراتی اوربند، نه فقط یک

کلکسیون خوب نشراتی را پدید آورد، بل تجربه ی من از چنین فعالیت، جزو باور های کثرت گرایی، حداقل در نوع کار خودم، با این تلقی به همراه شد که در امر رسالت، رعایت توازن کاری، بسیار مهم است.

افغانستان در پسا حکومت های کودتایی با عدول از مشی کثرت گرایی، نه فقط موفق نبوده، بل در میلان، از شناخت عمومیاتی که پیوسته به هم تاثیر می گذاشتند، دچار ناسویی شده است.

کنار ماندن علایق مذهبی مردم در رژیم های کودتایی، مخالفت های جهادی را باعث شد. در حاکمیت تنظیمی، انحصار و تاراج، زود مردم را از قربانی های جهادی دور ساختند. این باخت که نتوانست داعیه ی طلب غرامت و ضایعات را جهانی بسازد، در نوع دیگر انحصار مذهبی (حکومت ملایان) به قدری کشور را منزوی می سازد که بالاخره گل جهان را به افغانستان آورد.

در زمینه ی کار فرهنگی معتقد به تنوع و کثرت گرایی، در مجله ی اوربند سعی کرده بودیم تنوع، فرامرزی باشد. به هر حال، اوربند نیز قربانی عدم توجه ی مزمونی شد که در خلای آن (کاهش کار فرهنگی)، جریان فکری ما در نبود امنیت مالی، همیشه به نفع بیگانه، سقوط می کند.

روزی به شوخی به یک دوستم گفتم: دری بگو! گفت: پول ندارد. فکرش را بکنید در سالیان اخیر، خرکار های تنظیمی نیز میلیارد شدند، اما هنوز کتاب، نشریه و مجله را از پول شخصی چاپ می کنیم و قلم رایگان را از چشم نیانداخته ایم. در حالی که بخش بزرگ عاید ما در زمینه ی بی کیفیت ترین مواد وارداتی ضایع می شود، تشله، پوقانه، چرس، بنگ و سایر اعضای آن قیمت دارند،

کار فرهنگی ما پول ندارد. یعنی مردم نیز عادت کرده اند مهمترین امتعه ی تعالی بشری را مفت بگیرند، اما نخوانند. ناگفته هایی زیادی باقی ماندند که می خواستم در خط اوربند ما(فرهنگی) عمومی بسازم. امیدوارم با ارجحیت اجتناب از جنگ، بار دیگر موفق شویم با کار فرهنگی، به خصوص جناح های متخاصم را قناعت دهیم که اگر اوربند/ آتش بس نکنیم، ضیاع هزاران فرصت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، عمرانی و انکشافی دیگر، شاید به قیمت فروریزی سقف مملکت ما تمام شود.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۸/۷/۲۸ ش

مارکیت ملی، کابل - افغانستان

مجله ی اوربند

سعی ما در تنوع کار فرهنگی پیرامون تصویر، به نشریاتی نیز می رسد که خوب مانده اند. با تعمیم مفاهیم «اوربند» (آتش بس) در زمینه ای که تنازع سیاسی به تحاریف فاحش گذشته و حال انجامیده، شماری که با داده های فرهنگی موثر و متاثر از نزاکت های اجتماعی، سعی می کنند انتقال تنوع موضوع به وسعت فکر بیانجامد، در میان چندین تلاش خوب فرهنگیان افغان، مجله ی «اوربند» را نیز سراپا نگه داشته اند.

هرچند «اوربند سیاسی» در تنازع دنبال می شود، اما باور به قطع منازعه، صاحبان درک و خرد افغان را یقین می دهد اگر بسط ارزش های فرهنگی، مدام باشد، آرامش جمعی را فراهم می آورد. بنا بر این «اوربند فرهنگی»، مستمر شده است.



اوربند (آتش بس)

کشور ما، سرزمین آرمان هاست. کابوس جمهوری ناخواسته، تعبیر روز روشن کودتاگران وابسته بود. از همان سال ها، امید های مردم به آینده ای وصل شده اند که پس از چهل سال شب و روز، صلح در آن، به سراب می ماند.

تکاپو برای خاموشی آتش جنگ، اما هیچگاه آتش بس نشد. ایست شعله های سوزان جنگ، دم نفس هایی بود که برای بازدم، در کوره پف می کردند. بالاخره مشی مصالحه ی ملی، تنگ نظرانی را به عقل آورد که فکر می کردند جنگ، راه حل است.

تا پایان امارت اسلامی طالبان، هرچند همانند سده ها، طوالت تاریخی نداریم، اما در همین مقطعه ی کوتاه، مصایبی بر مردم و مملکت تحمیل شدند که با کل فجایع تاریخ، رقابت می کنند.

«اوربند» (آتش بس)، حتی به ایده ی مبدل می شود که از آغاز بحران تا کنون، رنگ آمیزی خواسته های انسانی و مظلومانه ی مردم ماست. از نوشته های کودکان تا سروده های بزرگان، ادبیات معاصر ما، قاموس بزرگی دارد که صلح را معنی می کند؛ اما «اوربند»، آغاز زود هنگامی ست که عمر کوتاه می یابد.

سه سال قبل، دانش فرهنگی ما (منظور اسد دانش است)، رنگی به مطبوعات افروزد که با امید «اوربند»، انتشار یافت. این آغاز تب «آتش بس» فرهنگی، با سرلوحه ی واضح (نام)، اصرار می ورزید خلط افکار، مجموعه ای شود که با امیدواری ما به آینده، امید

هایی بازخوانی شوند که در گور خفته ی ملت، با هزاران افغان، دفن کرده بودند.

در مجله ی «اوربند»، سعی می کردیم آسوده گی های مردمان وظیفه شناس و رسالت مند، معنی نیاز ما به صلح را با خط سرخ «اوربند» تبیین کنند. از اول عقرب سال ۱۳۹۴ تا ۱۵ حوت این سال، با هفت آرایش، ده شماره از «اوربند» فرهنگی ما گسترده شد.

افسوس که صخره های سنگ های عظیم که از شانس بد، بار ها از فراز کوه ها و کوهپایه ها لغزانده اند، از خط سرخ ما می گذرند. سر «اوربند» فرهنگیان نیز به صخره های سنگ ها بر خورد.

از عجایب حدود دو دهه ی اخیر، فرجام نویسی های زود هنگام است. در هنگام شمارش دست آورد های سالیان آخر، سیاهی ارقام، دهن های زیادی را پُر می کرد. طول و تفصیل رسانه ها، مزه دارتر از همه بود. خوب و بد، کمیت و کیفیت، هرچند با نسبت بالایی عدم تعادل قرار دارند، اما یکسره خوردسال مُرده اند.

می گویند در کشور های جهان سومی، افزون بر مشکلات، آلوده گی های محیط زیست نیز از عمر می کاهند. مثلاً پایان عمر در افغانستان از ۵۰ آغاز و نهایتاً به ۶۰ خاتمه می یابد. من با ۳۶ سال عمر، خیلی نگرانم که ۱۴ سال بقیه، خیلی کم است. بالفرض اگر از امکانات ۶۰ رسیده گان مستفید شوم، این، لازمه ی ارائه ی انواع خدمات منفی سیاسی می شود که می توانند سن ۶۰ را بیمه کنند. بنا بر این، تشوش روانی ما از سقوط «اوربند» های فرهنگی، به مرض دیگری مبدل شده است که می بینیم، با این همه نیاز به

درمان روانی، فرهنگ و فرهنگی، کمتر از معیارات ۵۰ و ۶۰، عمر می کنیم.

تکاپو برای «اوربند»، حالا به کلکسیون امید هایی مربوط می شود که در کنجی در خانه ها، کتابخانه ها و کتابفروشی ها، اما به محققان آینده کمک می کند در قسمت تهیه ی کتبی که روی امید های فرهنگی ما تالیف می شوند، دچار محدودیت منابع نباشند. به هر حال، در فراسوی میدان های جنگ، امید ها با آینده مرتبط می شوند که روی بی آرایش ترین خواسته های انسانی شنا می کنند.

اما این «اوربند» ما چه گونه بود!

مجله ای در اندازه ی معمول، با جلد رنگه و کاغذ بوک پیپر، با حمایت مالی اسد دانش، ابتکار و رنگ آمیزی سپین سهار، همکاری قلمی ده ها تن از نخبه گان قلم به دست افغان، با رعایت کل جوانب نوآوری و آراسته گی، نه فقط ما را تشویق می کرد که «اوربند» ما حس می شود، بل ستایش خواننده گانی را به همراه داشت که می دیدند یک نشریه ی کاملاً معیاری با استتیک که از آرایش بالای صفحه حکایت می کرد، در سایه ی آرامش هایی که «آتش بس» به ارمغان می آورد، در نهایت یک کوشش خوب فکری، برای امر خیر است.

در پایان زودنویسی عمر کوتاه «اوربند» فرهنگی، اما نا امید نیستیم. این درست است که دست ما از حس ملموس صلح کوتاه شد و با انتقال در دنیای مجازی، در هرج و مرج تضاد و تناقض شنا می کنیم، اما یاد ما نرود ارزش آن روشنگری هایی که منطق دارند و مستدل اند، رهنمود های آشکار برای کسانی اند که از فیض سواد،

از غنای مجامعی سود می برند که خوب و بد را بهتر می شناسند و از همه مهم تر، برای کمک به دیگران عالم با عمل اند. مجله ی «اوربند» با دو زبان ملی پشتو و دری افغانی، چندی صبایی بود که خوش می وزید.

دختران افغان (عرف معنی از این آفریده)

سخنسرایی بر موقف و شان زنان و دختران افغان، رعایتی می خواهد که در هنگام پرداختن به شان مردان و جوانان افغان، به کار می بندیم.

در سرزمین کهن ما، زنان و دختران از انزوای خانه ها، حرمسراها و کاخ ها تا حضور اجتماعی و سیاسی، در فرصت هایی که یافته اند، شان خویش را به عنوان کسانی که کمتر از شان مرد را نمی پذیرند، تبارز می دهند. از رابعه ی بلخی که قربانی جسارت عاطفی شد تا گوهرشاد روشن ضمیر که در پای جهالت مردسالارنه قربانی داد، از ملالی، پرچمدار وطنخواهی تا ناهید شهید که در برابر تجاوز سرخ، قامت بیافراست و شهید مینا که در شعله های داغ کمونیسم ستیزی و در هنگامه های تهداب گذاری افراطیت دینی، پرچم زنان و دختران جسور افغان را برافراشت، زنان و دختران ما با تداعی حماسه ها تفهیم کرده اند در سختی ها نیز از برپایی پرچم شان خویش باک ندارند.

تهور دختران و زنان افغان، حتی در تاریک ترین برهه های تاریخ ما، سد ها را شکسته است و این حس کمک می کند در سنگ بنیان تعصب، از توان وجودی بی نصیب نشویم که گرچه ظریف و زیباست، اما محکم و استوار می ماند.

وصف کردار و اندیشه ی مونس، در روایت های تاریخی، آفرینش های ادبی و ستایش مردان، محل بسیار بر سخن سرایی هایی نمی گذارند که وقتی قلم بر شان دختران و زنان افغان می رود، دیباچه هایی می شوند که سرآغاز مقام اند.

تغییر به عنوان اصل مهم در روند بشری شناخته می شود و از هیچ امری مستثنی نیست. اگر از گذشته های دور، هنوز تفکر زن ستیز در تمام سطوح این سرزمین به مشاهده می رسد، این خشونت با ابعاد گسترده ای که بر تحولات حیات بشر افزوده می شوند، در گسترده گی به این می ماند که با دست آورد ها دشواری ها نیز انکشاف یافته اند.

در جهان ما، تجربه ی زنده گی در حدود کشور ها و جغرافیا ها با تنوع اندیشه و فرهنگ، اشکال مختلف سیما های اجتماعی، سیاسی و... را به نمایش گذاشته است.

با کُل تاریخ زن ستیز، دنیای ما، این تفکر پوچ و غیر انسانی را به رسمیت نمی شناسد. حس مشکل، برخاسته از کشاکش هایی ست که بشر حریص را از زمانی که دست به چپاول برد و رسمی در این زمینه بر جا گذاشت، وامی دارد همچنان و برای نفع خویش، گاه از راستی روگردان شود.

افغانستان ما با عبور از مسیر تاریخ که گاه در حماسه ها، فریاد حضور زنان را بلند کرده است، همگام با کاروان تمدن، زنجیر های زن ستیز را می شکند و در اوایل قرن بیستم، جامعه ی ما می پذیرد که بخش مهمی از توانش را برای «هیچ مداری»، محبوس کرده بود.

از سلطنت شاه امان الله تا سقوط حکومت ملا برهان الدین ربانی، زنان و دختران افغان در نوسانات اجتماعی و سیاسی، با وجود تحمیل طرز تعاریفی که به ویژه پس از هفتم ثور برای آنان می شد، هرگز محبوس نمانده اند.

زباله های سیاسی که در واقع ایدیالوژی ها بودند، برای ستیز دو

جانب متخاصم (بلاک کمونیسم و کاپیتالیسم)، تراشه‌هایی بریدند که در آتش، دود، بارش و این بوران، بنیادگرایی از ژرفای تاریکی‌های قدیم، دوباره روشن شود و نیاز برای نابودی دشمن (کمونیسم) که خود حاصل چپاول هستی انسان با هیولای سرمایه داری بود، سودجویان را که فقط در اندیشه‌ی منافع خود بودند، وامی دارد جواز پدیده‌ای را صادر کنند (بنیادگرایی) که در پیامد (سلفی گری) دامنگیر خود آنان و تمام دنیا می‌شود.

تفکر میان تهی و قرون وسطایی که در حاکمیت ملایان، گریبان ملت افغان را گرفت، حتی ارزش آن را نداشت مردمان هزار سال پیش را دربر گیرد. این تفکر با قالب‌های پوسیده‌ی گذشته، مواد دودزده‌ی جنگ‌ها را شمایل می‌ساخت که در بی‌نهایت خود، مردمان و رهروانی را به راه بیاندازد که حقیقت دنیا را با تاویلات مردمان کوتاه فکر و طرد شده از دنیا دنبال می‌کردند. این طرز فکر که خود در مسیر تغییر جهان اسلام از اصول قرآنی، فاجعه‌ی چپاول جهان اسلامی را با حضور استعمار تضمین کرد، جوامع مسلمان را در در مانده‌گی عقب‌مانی با ناتوانی آنان در برابر متجاوزان، به عنصر عجز مبدل می‌سازد.

معنویت توام در فرهنگ‌های اصیل و برخاسته از شان افغان متدین و جسور، در سخت‌ترین سالیان زنده‌گی نیز این اعتماد به نفس را برای او به ارمغان می‌آورد تا همیشه امیدوار باشد: هیچ سیاهی، ابدی نیست!

آموزش، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اردو و حضور بیرونی، پُر رنگ و پُرافتخار دختران و زنان افغان، بیش از همه بر جامعه‌ی خود آنان تاثیر می‌گذارد و همه با تبعیت از یکدیگر، به این فهم رسیده‌اند که خاطر فراخ برای زنده‌گی، در مبارزه‌ای تضمین

شده که خواهان جسارت آنان در حضور بیرون از زندان خانه و اندیشه ی زن ستیز است.

با آن که فراز و فرود نقش زنان و دختران افغان در پستی و بلندیای موقوف، مسیری مشخص دارد، اما فرصت هایی پس از ملایان در پیچیده گی بازی های سیاسی، هیچ تضمینی نمی دهند. پا به پای زمینه های انسانی، تفکر کهنه با سنگر گیری در برابر دست آورد ها و ارزش ها در چند قدمی ما، خیلی نزدیک است.

چند سال قبل را به یاد دارم که در هوتلی، برای تجلیل از هشتم مارچ، تجمع کرده بودیم. مانند رسم معمول در محافل افغانان، نمایشی که مَهری بر تایید عرف بود، از سوی ممثلان افغان اجرا شد که با تمثیل شاد روان انیسه وهاب، شجاعت زن افغان را با ازخود گذری در همان تعاریفی برجسته می سازد که گاه غیر واقعی ترین می شوند.

موضوع نمایش، ازخود گذری زنی بود که با وجود ظلم شوهرش که برای هوای نفس، او را در کنار اختیار همسر دیگر، نادیده می گیرد و این حرکت که با تعبیر نادرست از دین، در زمینه ی شهوت می افتد، نقش زنی را که زنده یاد انیسه وهاب اجرا می کرد، در چهره ی زنانی به نمایش می گذارد که ستم را می پذیرند و دم نمی زنند.

جمله و ادای زنده یاد انیسه وهاب به یادم است: «پروا ندارد؛ زن افغانم!» این وصف که از عنصر شکیبایی زنان افغان، سرچشمه می گیرد و متانت آنان را تعریف می کند، گوشه ای از همان جفاست که گذشته و گذشته گان، بار شانه هایش کرده اند. او اگر می خواهد در دورترین منزلگاه، از آفت سایه ی سیاه، خودش و

افغان زمین / ۱۳

حیثیت را در روشنایی نیاز بر توان، برکنار کند، بایسته است در کرانه های حقیقت و نیاز، از زورق شکسته و سوراخ که همواره او را در اعماق نگونبختی غرق کرده اند، پیاده شود.

مهمترین و بهترین ایده در مسیر سعادت دختران و زنان افغان، مبارزه با پدیده ای ست که تعصب نام دارد و در افغانستان ما، زن ستیزی نیز تعریف می شود.

شهرلا زلاند، شعر زنده یاد نادیا انجمن را چه خوب می خواند:

من، نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم

دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

<https://youtu.be/Xe-V5R6V87c>



وقت فراخ خاطر

از روزی که با آواز گلوله ها، هفتم ثور را آغاز نهیب جنگ ها دانستیم، از همان روز، مفهوم آسوده گی در فرهنگ واژه گان افغانی، معنی دگرگونه یافت.

آسوده گی های پس از هفت ثور، در همان وابسته گی هایی خلاصه می شدند که یا در پیوند با رژیم یا در پیوند با مخالف رژیم و یا هم در پیوند به هجرت، اندیشه های مشوش در ذهنیت های ناآرام بودند و جست و جوی آسوده گی در آن به معنی جست و جو در میان ایدئالوژی ها بود. همان گونه که سیاست، جامعه ی افغانی را در پیوند با زنده گی احاطه کرد، آسوده گی نیز در لفافه های بسته که محدود بودند، شانس آن افغانانی شد که در شانس استفاده از آسوده گی سیاسی، عمر می یافتند.

سی سال جنگ، نسلی را زاده است که در تقلا برای زنده گی، مفهوم آسوده گی را به درستی درک نمی کند. در قناعت برای دریافت آن چه آنان را برای سالیان دیگر قناعت می دهد، می پندارند که این مسئله، به معنی همان آسوده گی ای ست که در دورنمای جهان بیرونی، بهتر و بهترین دارد.

در شرایطی که کمترین دلخوشی ها، رسیدن به آرامش های پیشین است، مسوولیت جوانان ما به نام گرداننده گان چرخ مصدوم سرزمین، در گستره ی معنی، خیلی وسعت می یابد.

ما در کشوری زنده گی می کنیم که قربانی ست؛ زیان می بیند و کمترین سهل انگاری بر حقیقت افکارش، اغماض بر حفره هایی ست که آهسته آهسته بزرگ می شوند.

فراخ خاطر، همان لحظه های نیست که در کشوری همانند این جا،

با آسوده گی، دنیا و مافیهای آن را فراموش کرد و در خلسه ی استراحت، از هنجاری غافل شد که در هر لحظه، ناهنجار می شود. ما نیاز داریم در آسوده گی هایی که منشه در ضیاع زمان است نیز در اندیشه باشیم که پس از آرامش های مصنوعی، جست و جو در کدام راه، به نفع ماست؟

در افغانستان ما، وقت فراخ خاطر، به معنی راحتی های فرار از دشواری های روزگار است. در چهل سال اخیر، صبوری برای حذر از آسیب های جنگ، مردم را در حاشیه ی مسوولیت هایی قرار می دهد که به زور از وی گرفته اند.

بی تفاوت، نظاره گر بازیگرانی شدیم که در چهل سال آزمون، همیشه ناکام بوده اند. آنان با انحصار امتیاز قدرت، مردم را با ایجاد فاصله از مسوولیت های آنان در نظام، به توده های بی مسوولیت مبدل ساختند که با فرار از رعشه ی اجتماع در حال تغییر و نوسان، آرامش ها را در کنار کشیدن و صبوری بر مصایب بدانند.

ما سال هاست که وقت فراخ خاطر نداریم. خاطر پریشان مردم آسیب دیده که مهمترین خاطرات آنان تاریخ جنگ، فنای هستی و دفن نزدیکان است، آرامش را در صبوری به ستمی یافته که با هر گام نادرست مجریان حاکم، راه و مسیر زنده گی او، بسته می شود.

عمر ما می گذرد، اما «تیر» نیست! هر جا که مجلس، بندار و دیره می کنیم، ادبیات ما پس از تبادل شکران صحت و سلامت، ناگزیری تحمل و صبوری بیشتر، بالاخره با محفل خورد و خوراک و نماز جماعت به پایان می رسد.

روزی با دوست عزیز و همصنفی گرامی زمان پوهنتون (حمید نورزاد)، چت می کردم. او به مزاح نوشت: اوبچه! کجاستی؟

ساعتت می گذرد/ تیر است؟
نو شتم: حمید عزیز! ساعتت می گذرد، اما تیر نیست.
لغت «تیر» در ادبیات معمول/ عامه ی دری زبانان کابلی، به معانی
عبور و زمان مسرت است.

شرح تصاویر:

من و همصنفیان عزیز دوران آموزش در پوهنځی ژورنالیسم
پوهنتون کابل. چهارده سال پس از فراغت یکجا شدیم و در نوبت
لطف ماهر شیرزوی در خانه اش در مسیر بند قرغه، تماشای کمی
و زیادی، موهای ریخته و سفید، وزن های باخته و افزوده، قصه
های کار و بی کاری و خلاصه معرفه ی نو از همدیگر که با
عبارت «چه قدر تغییر کرده ایم!» در این گسیل، معمول بودند. من
با عینک هایم در حال خوردن و چرت زدن، کاملاً شناخته می
شوم.



شهری که عوض شد (لغمان تاریخی)

پس از عبور خونین از ماجراهای تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش‌های نسبی را تجربه می‌کنیم، سرزمین ما در سیمایی معرفی می‌شود که با مهمترین ودیعه‌ی الهی، طبیعتش را بیشتر می‌نمایاند. در فرصت‌هایی که یافته‌ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست‌آورد‌های عمرانی آن، مرا واداشته‌افغانانم را به تداعی ببرم:

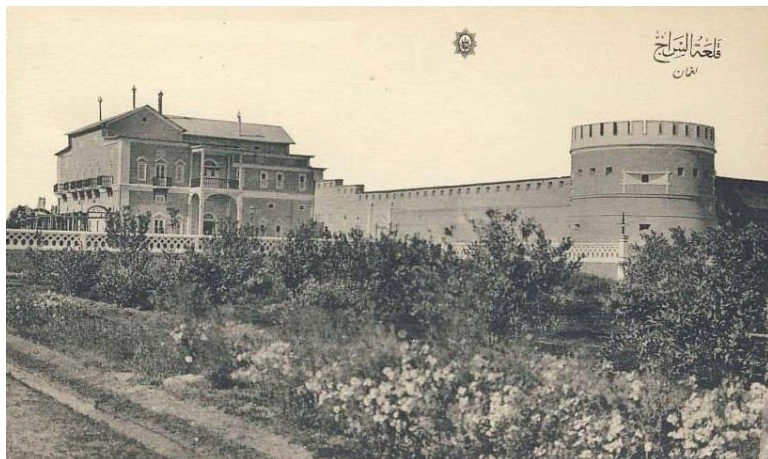
در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان ارثیه‌ای دارد که سهم ما در کار مدنی-فرهنگی پُراج بود. جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش‌های مدنی فرهنگی آن نهادینه نمی‌شود. این ضرورت در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بارها کوشیده‌اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش هویتی آنان از هم بپاشند، برمی‌انگیزد مسیری که آنان را از گذشته تا کنون صاحب جاه و مقام نشان می‌دهد، بازسازی کنیم. در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست‌آورد‌های فرهنگی-مدنی معاصر که زمینه‌ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع مقوله‌ی سیاسی خود ما استحکام بیشتر می‌یابد. بنا بر این، توجه بر ارزش‌های تاریخی ما که بسیار عتیقه‌(باستانی) نباشند، خیلی مهم می‌شود.

در یک سفر کوتاه به ولایت زیبای لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شیفته‌کنند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت محروم حبیب‌الله خان، بناهای

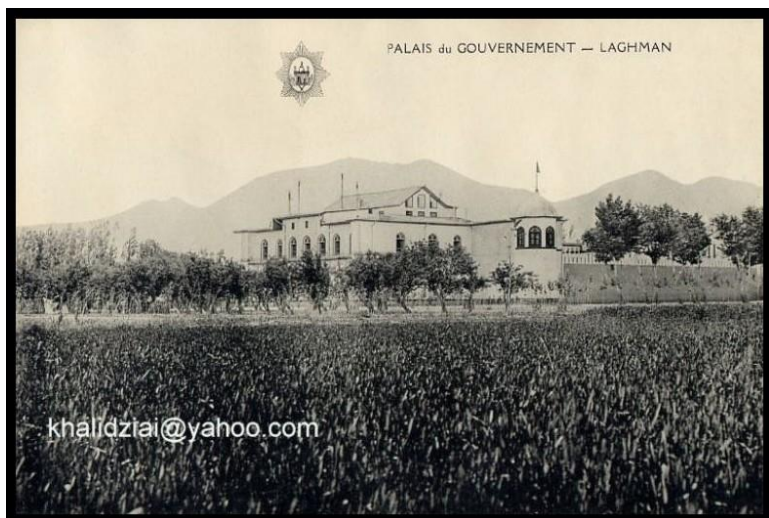
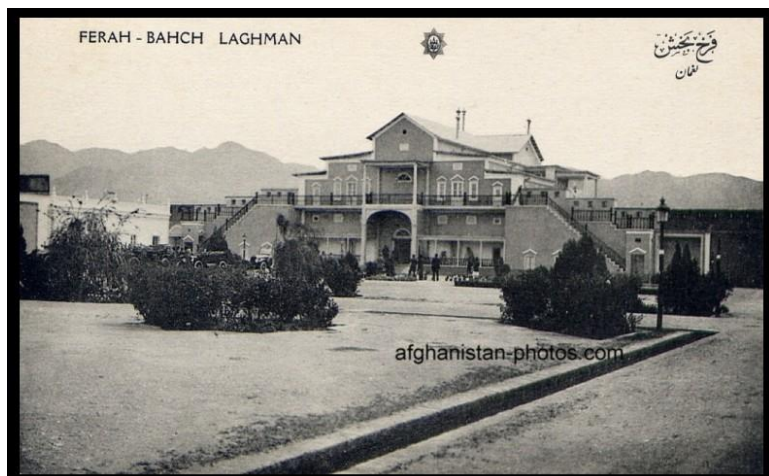
تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه ساخت که این شهر مشهور، چه قدر عوض شده است! لغمان، اصلیت طبیعتش را حفظ کرده است، اما شوربختانه همانند بخش های دیگر افغانستان، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش اکثراً نشانه ی تصویری نوشتاری دارند.



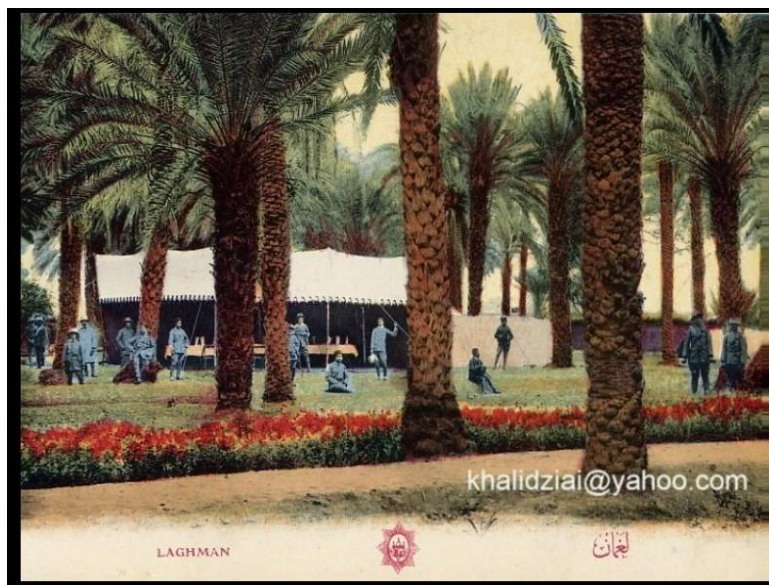
افغان زمین / ۱۹



افغان زمين / ۲۰



افغان زمین / ۲۱



کندهار در صد سال قبل

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای پدیده ی رسانه، ساخت و سازهای بزرگ عمرانی را ترسیم می کند، برای کسانی که در بستر دشواری ها، بناهای فرسوده می بینند، ذهنیت می دهد که آیا هویت فرهنگی او نیز سهمی در مدینیتی داشته است که رشد آن، نقش و رنگ پُر درخشش کنونی ست.

مرور کارنامه ی ننگین ستمی نشان می دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند نقد بنویسند، از خلط بخشی از جهان سوم با نمونه های جهان اول، طرف را درگیر می کنند تا وانمود سازند خیلی کسر دارد. بنا بر این نشان دادن سیمای زار برای افغانستان که عاقدانه می خواهد دست آورد های معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم در نقدنویسی ستمی ست.

کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی را می دانند، قضاوت شان در ابعاد بررسی، هرگز میلانی نمی شود تا همه چیز را برای عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم در قرائت تاریخی منصفانه نیز است که اگر در روند ضعیفی که جهت پاسخ گویی به هتاکی های پدیده ی ننگین ستمی، جوانه زده است، نیرو دهیم، آشکارایی میراث های مهم مدنی - فرهنگی معاصر، بی نهایت مهم می شود.

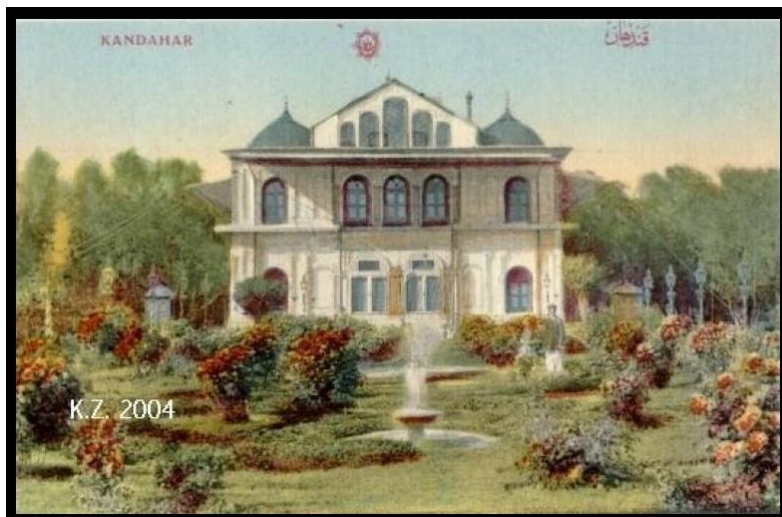
در این مکث، سراغ نمونه ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندهار می رویم که تماشایش برای هر افغان وطن دوست، اندیشه می دهد تا ضمن عزت نفس بیشتر، هرچند نژند شود که خیلی چیز ها را از دست داده ایم، اما یقین بیشتر خواهد یافت: اگر می گذاشتند، بر فراز تهدابی که در صد سال قبل با چنین استحکام و

افغان زمین / ۲۳

زیبایی گذاشته بودند، مکملی می ساختیم تا چشمان ما فقط بر
بازیچه های تصویری چند شهر دویی، اروپا و امریکا، خسته نشوند.



افغان زمین / ۲۴



افغان زمین / ۲۵



جنایاتی که فراموش کرده ایم (I is for Infidel کتاب معرفی)

گذارد از سی سال گذشته، گذر سالیان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرائت های حاکمیت های کودتایی، تنظیمی و ایدئالوژیک، تفسیر سیاست های افغانستان را برای منابع بیگانه تریبون ساخته بود، نوع نگرش جناح هایی را که مسوولیت کلان می یافتند، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد.

پس از سقوط ریاست جمهوری شهید محمد داوود، عناصر غیر پشتون حاکمیت (ستمی - پرچمی) با استفاده از فرصت، خوانش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادبیات سیاسی افغانستان کردند. آنان در حالی که وانمود می کردند انسان محوری های چپی دارند، با لفافه ی اندیشه ی آن، بستر ساختند و ضمن مبارزه ی حزبی - اعتقادی، تارهایی بافتند تا در هر دو جناح اخوانی و الحادی، روزی در مسیری بروند که منافع آنان برای باور های تعصب قومی بود.

دیدیم که عناصر کمونیست غیر پشتون، بلافاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر همه بود، متعصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتونش برای تیشه بر ریشه ی میراث ابایی او، می کوشد او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ی بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم انشعاب را برافراشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان،

در جایی قرار گرفتند که با مزیت باور های ایدیالوژیک، همچنانی که مانع پرداخت پشتون های چپی به معضلات قوم آنان می شدند، موضع گرفتند و با نیروی متجاوز روس، سراغ تصفیه ی حساب عقده های حقارت خودشان برآمدند. از آن زمان، شاهد جفا هایی شدیم که بیش از سه دهه است دامن اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می گیرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط بلایای بی شمار داشت، بل عملاً جهت ایجاد افتراق فکری با تکیه بر عناصر اقلیتی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتون ستیزی حاکمیت که سهم پشتون ها در ریاست بیرک کارمل را به ۱۰ درصد پایین می آورد، فشار مضاعف با جنایت بی شمار در مناطق پشتون نشین آغاز می شود. از آن جایی که جبهات پشتون ها، خشن ترین و خونین ترین جبهات جهاد افغانستان بودند، اجحاف و ستم گسترده بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، مجروح، بی خانمان و مهاجر شدند. تامین امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت را به ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می ساختند. بخشی از صفحات تاریخ خونین مردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، حقیر و مزدور ستمی - پرچمی، مستقیماً در جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها، همکاران فعال روسان بودند.

گروهک ستمی - پرچمی در حالی که در شهر ها ضمن چپاول مناصب و نهاد ها رقابت می کردند و تیم فرهنگی شان تفاسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی، استخباراتی و حزبی، شدت مقاومت جبهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را

در مقیاس خانه ها، محل زنده گي مردم عادی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانانی نیز معرفی می کردند که هرچند بی طرفانه و یا هم حامی مقاومت ملی- اسلامی بودند، اما ماوای آنان هرگز جبهات جنگ نبود.

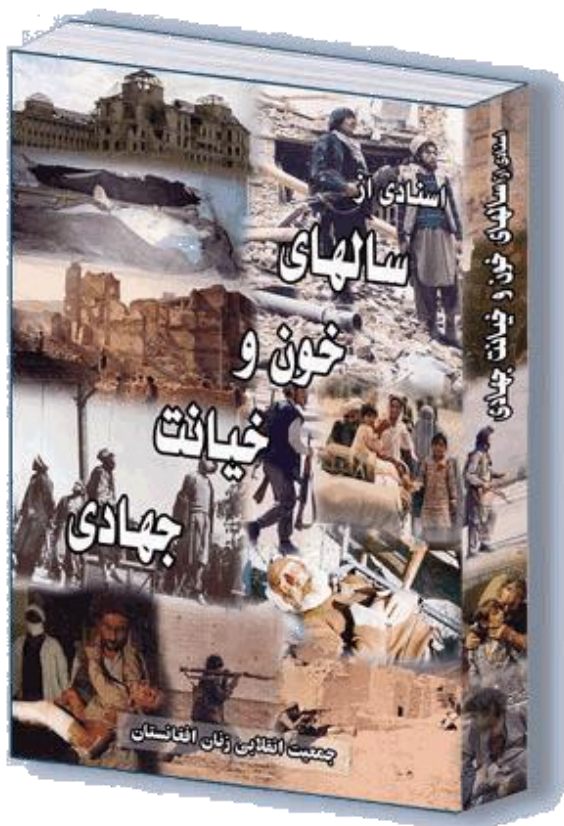
گروهک ستمی- پرچمی با نشانه بر جغرافیایی که جبهه نبود، هزاران سندی برجا گذاشته اند که چه گونه با فریب روسان، آنان را وادی داشتند ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون ستیزی کنند و به اثر این سیاست، هزاران قریه و صد ها روستا و ساحات پشتون نشین، به مخروبه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آن جا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خونین و تراژیدی، هرگز ما را فریب نخواهد داد ادعا های به اصطلاح ستم ملی گروهک هایی را پذیریم که در انواع تنظیمی و غیر تنظیمی، از فرهنگی تا بی فرهنگ، بیش از سی سال است به این کشور، خیانت می کنند و ضمن معرفی نمایشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خود را در بی خبری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست.

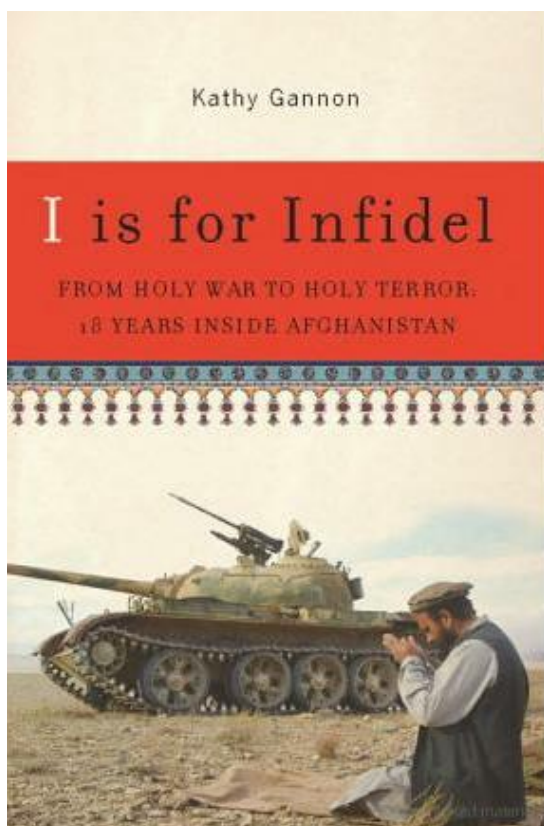
اتحاد شوروی را به جهنم فرستادیم و از شر حاکمیت ننگین کمونیستی و تنظیمی نیز رهایی یافتیم، اما آیا کسی می داند که حافظه ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟

آغاز این مقاله برای تداعی در پی مداوای حافظه ی تاریخی ست. اجماعی که در سالیان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه ی ستمی- پرچمی دارد، بل با نمایشی از چپاول ها و تحریک جهت افتراق فکری، نوع دیگری از خیانت به این

افغان زمین / ۲۹

مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از ۱۶ سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدترکیب آن بود. هنگام مطالعه ی کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت ننگین و چهار ساله ی ملا برهان الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای کافر) از گزارشگر معروف دنمارکی، کتی گنن، که متأسفانه چندی قبل در حادثه ای در خوست مجروح و همکار عکاشش زنده گی خویش را از دست می دهد، مواجه شدم.





توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»، مرا در عمق رویداد های خونین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم خاینان ستمی - پرچمی در عملکرد افرادی از جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، بی شرمانه ترین اعمال را مرتکب شده اند. گروه شکست خورده و جبهه ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی (جمعیت - شورای نظار) با وجودی که به اثر توافقات تاریخی با شوروی در سال ۱۳۶۱ش تا پیمان جبل السراج و بالاخره حاکمیت ننگین ملا برهان الدین ربانی که روی روسان به

اصطلاح کمونیست را با ادعای وظایف انترناسیونالیستی آنان سیاه ساخت، از مزایای زیادی در حضور سیاسی، مستفید شده است و این مفاد در پی آمد حضور شوروی در افغانستان، چنان حاکمیتی شد که هیچ تفاوتی با قرائت روسان از عقب مانده گی و ارتجاع نداشت.

روسان با خیانت آشکار به ایدئالوژی کمونیستی، چنان عناصر چپی، ستمی، تنظیمی و حزبی غیر پشتون را در زعامت افغانستان قرار دادند که در واقع با انحصار بیش از ۹۵ درصد امکانات ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله که از این میان بیش از ۵۰ درصد تجهیزات نظامی، تنها در اختیار گروه شورای نظار و جمعیت قرار گرفت، تاریخ افغانستان را در فرود دیگر، شاهد زیان هایی ساختند که هرچند در اختیار جناح های اقلیت های داخل افغانستان قرار می گیرد، اما نتیجه اش برپایی نمایشگاه چهار ساله ی بدترین حکومت تاریخ افغانستان (حاکمیت تنظیمی) بود.

طالبان، بساط حاکمیت ننگین را برچیدند و مابقی تا زمان هجوم امریکاییان، در حال فرار و عقب نشینی که آن را مقاومت نام نهاده اند، حتی در مواضعی در کولاب تاجکستان، یکی پی دیگر، کوما گرفته بودند که متاسفانه فرزندان مدارس (طالبان) فهم برخورد با جهان را از دست دادند و در نتیجه، چنان حاکمیتی را شاهد شدیم که از ساخت و ساز مجریان سال ها خیانت به افغانستان و ملت افغان، دیموکراسی ای بسازند که تجزیه و تحلیل محتوایی آن، گاهی ما را در کارنامه های اعضای جنایتکار تنظیمی، زمانی در گرو حزب وحدت و زمانی در بستر شورای نظار می افکند و از همه بدتر، از زاد و ولد ناقلین بخارایی (ستمیان) تریبون و بنگاه فرهنگی درست کرده اند تا در نوع دیگر ادعای ستم ملی، اکنون

با نماینده گی از اوفزاده گان فقیر و بی چاره ی تاجکستانی و آخندان ولایت فقیه، بار دیگر برقصند که ما اهل هر میدانیم. بلی، رقصه در هر میدانی می رقصد.

خانم کتی گنن در کتاب «I is for Infidel»، اسنادی ارائه می کند که چه گونه بخشی از اعضای جبهه ی ضد طالبان، با گزارش های نادرست، قوای بین المللی را فریب می دادند تا در یک عملیات سیستماتیک، به ویژه پشتون های شمال را نشانه بگیرند و ضمن آوردن زیان به آنان، ناگزیر از ترک خانه ها و کوچ اجباری بسازند.

توضیحات کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» پیرامون کتاب خانم گنن نیز می آورند که مقامات ناتو، ضمن تایید این که بارها از سوی بعضی افرادی جبهه ی ضد طالبان، فریب خورده اند، گزارش های اجحاف در برابر پشتون ها را تایید کرده اند؛ اما اگر به خاطر داشته باشیم، خبرها و گزارش های زیادی وجود دارند که در اوایل ریاست جمهوری حامد کرزی در یک مسیر نوسانی، بارها جرگه ها، محافل عروسی و اجتماعات پشتون ها، اشتباهاً بمباردمان شده اند. کسانی که در این مسئله حساس اند، حتی با انکشاف شبکه های اجتماعی، کوشیده اند روشنگری کنند حاکمیت بدقواره ای که جامعه ی جهانی از ترکیب جنایتکاران تنظیمی برای ما ساخته اند، چنان عناصر پلید دارد که حتی در همکاری با ماموران استخباراتی منطقه، پس از شرمساری شوروی و حاکمیت های ننگین کارمل-ربانی، هنوز از توهم بیرون نشده اند که پشتون ها، اجساد نیستند تا چند لاشخوار بی حیثیت، آنان را بخورند.

شناسایی تنی چند از تاجکستانی ها که تصویر دو تن آنان در صفحات فیس بوک افغانان، تبادل شد، نشان می دهد که هرچند در ظاهر، شاهد تعویض بودیم، اما در این نوبت که از تفصیل شوروی خبری نیست و جای آنان را طوالت جهانی گرفته است، فضای ناشی از هرج و مرج جامعه ای که پس از دهه ی دیموکراسی، زمینه های منطقی خویش برای حاکمیت واقعی مردمی را از دست داده، نمی تواند در کوتاه مدت از مزیت حاکمیت توده ها، مستفید شود؛ اما مدخل های باز این پرویزن (غربال) حتی مشتی از هویت باخته گان آسیای میانه را نیز فرصت داده است تا در میان ادعای فرهنگی، افغانستان را بخشی از همان فراموشی ای بدانند که با بیش از صد سال تسلط روسان و شوروی ها در آسیای میانه، اینک با هویت «اوف دار»، زبان و فرهنگ روسی و تحریف تاریخ، معلوم نیست خودشان چه صیغه ای استند؟!

تصویر دو تاجکستانی دخیل در ماجرای هایی که باعث آسیب ها جدی بر پشتون ها در افغانستان شده اند، مدت زیادی در شبکه های اجتماعی می ماند که شاید مشت، نمونه ی خروار باشد، اما رویکرد آنان در همدستی با عناصر داخلی که همانند گروهک ستمی - پرچمی عمل می کرد، بی شرمانه ترین جنایاتی اند که ظاهراً در مسرت خوشحالی از یک حاکمیت طفیلی و وابسته به منافع جامعه ی بیرونی، حافظه ی تاریخی خویش پیرامون «جنایاتی که فراموش شده اند» را از دست داده ایم.



در این شکی ندارم که در امر صلاح کشور خویش متفقیم عناصر خاین و آلوده، تصفیه شوند، اما حداقل این روند از جایی آغاز شود که شوربختانه، هنوز آغازی ندارد. ترجمه ی دری یا پشتوی کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگیان با احساس افغان، پیشنهاد می کنم.

وقتی طرف مخالف ما تا مرز گسست و خودخواهی به نفع بیگانه می خورد، چپاول می کند، خیانت کرده است و عقده ی حقارت دارد و حرف منطقی نمی پذیرد، چرا در برابر آنان از ارزش ها و باور هایی صحبت کنیم که ولو جا افتاده، منطقی و اصیل اند، اما مخالف ما ظرفیت ندارد، بصیرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حیثیت ندارد تا اهل انسانیت باشد.

در مواجهه با افرادی که تمام باور ها و ارزش ها را فدای منافع غیر قانونی می کنند، دست به سینه ایستادن و از اتحاد و برادری

صحبت کردن، همانند صفحات، نشرات و کار فرهنگی - رسانه‌ی ای ست که وقتی بخواهیم در برابر کس یا کسانی حوصله کنیم، به اصطلاح شیرک می شوند و همانند روباه‌ها، ادای شیر در می آورند. فقط بر ۱۶ سال اخیر کار فرهنگی - رسانه‌ی آنان در توضیح و تفسیر فرهنگ، تاریخ و سیاست افغانستان، نگاهی بیاندازید! حتی خلاصه‌ی این محتوا نیز اثبات می کند که هر آن چه برای انسانیت، فرهنگی بودن، مدنیت و فوق تاریخ، ادعا می کنند، خزعلاتی بیش نیستند که تنها کارنامه‌ی ننگین حضور سیاسی - اجتماعی آنان، چند نسل بعدی فرزندان درستکار و تحصیل کرده‌ی شان را سرافکنده می سازد.

جست و جو جهت دریافت و آشکارایی اسنادی که باعث روشنگری شوند، مهمترین رسالت در امر برقراری عدالت است. افغانستان با امن، مرفه و وحدت ملی، زمانی میسر می شود که دوسیه‌های خاینان را باز کنیم و در مجازات آنان، کوتاهی نکنیم. یادآوری:

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «اسنادی از سال‌های خون و خیانت جهادی» از لینک زیر:

<http://pz.rawa.org/extra/crimesbook.htm>

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «I is for Infidel» از لینک زیر:

https://books.google.com.af/books/about/I_Is_for_Infidel.html?id=h64BZjkwN68C&source=kp_cover&hl=en

وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!

وارونه نمایی واقعیت های افغانستان، پا به پای جریان های سیاسی بیش از سی سال گذشته، ترفندی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم، جهت پشتون ستیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ی جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریک تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی، طراحی شده بود، بل ناشی از توهم گروهک ها و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان، فکر می کردند هرچه در مخیله ی شان گنجیده است، اعداد و ارقام و احصائیه ی واقعیت هاست.

در افغانستان، انکشاف تحولات و امواج سهمگین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه نداده چند خیالباف عقده مند، حسابی در کشور باز کنند که بر اساس آن، تصفیه ی حساب با حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقال کوچک، بر رویکردی تامل می کنم تا نشان دهیم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نمایی واقعیت ها، چه گونه مدعا می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی داند.

اگر چند سال قبل را به یاد داشته باشید، کریم خلیلی، معاون دوم حامد کرزی، در جلسه ای که آقای دکتور سید انورالحق احدی صحبت می کرد، ناگهان در میان حرف او می دود و ادعا می کند که از صحبت هایش چیزی نمی فهمد. دکتور احدی در آن جلسه به زبان ملی و رسمی پشتو صحبت می کرد. این رویکرد را در جا های مختلف دیده ایم و بسیار شنیده ایم که کس و کسانی

وانموده کرده اند، ما پشتو نمی دانیم! با وقوف از آدرس های مدعی «پشتو نمی دانیم»، زود آشکار می شود که طرف، چه کسی ست؟ اما بررسی کوتاه و زبان شناسانه ی پشتو، کمک می کند: پشتون ستیزان در افغانستان، افراد بسیار بی شرم، هتاک و گستاخ اند.

زبان پشتو، همانند زبان دری، از زمانی که با پشتهوانه ی حضور پر شکوه پشتون ها از اواخر قرن ۱۴ میلادی در هند، جولانگاه سیاسی می یابد، از آن زمان تا کنون، بیش از ۶۰۰ سال است در منطقه ای به پهنای جغرافیایی که از هند تا آمو، شمال و جنوب اند و از کشمیر تا اصفهان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را معرفی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پدیده ی تداخل واژه گانی از زبان های دیگر است. اگر حروف ربط، پیشینه ها و پسینه ها را در آن پشتو بدانیم، بخشی از بدنه ی لغوی زبان پشتو، با دربرگیری لغات وافر عربی، ترکی و دری، شامل واژه گانی ست که از زبان های چون انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداخل در زبان پشتو، پس از آن که دچار تحول آوایی می شوند، صرف با تغییر نسبی شکل نشان می دهند زبان پشتو، پس از کلمات سره اش که از نگاه افاده بسیار جا افتاده و مفهوم اند، زبانی ست که در چهار چوب خود، بخشی از واژه گان وافر زبان های دیگر را منتقل می سازد. بنا بر این اگر فهم ما به زبان های دری، عربی و ترکی، از وفرت واژه گان متداخل این زبان ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان های دچار تداخل واژه گانی را سهل می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از واژه گان زبان های معروف چون عربی و ترکی، به راحتی مفهوم می باشد. شاید

شیوه ی نگارش پشتو سهل نباشد، اما مکالمه و فهم در این زبان برای کسانی که دری، عربی، ترکی و زبان های متأثر از عربی را می دانند، هرگز دشوار نیست. به چند نمونه ی محدود زیر که گزیده ای از صد هاینده، توجه کنید:

جای = ځای

سحر = سهار

شاد = ښاد

موش = موړک

پشک = پشو

آشکار = ښکاره

آب = اوبه

سپید = سپین

زنجیر = زنځیر

شایسته = ښایسته

رنجور = رنځور

سفارش = سپارښتنه

شهر = ښار

روشن = روښان

خلق = خلک

صلح = سوله

قاشق = کاشوغ

به صد ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کنار کلمات مستعمل زبان های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، همان معانی را افاده می کنند که در زبان های دیگر به شکل دیگر اند.

افزون بر نمونه های بالا، واژه گان وافرې وجود دارند که در تداخل واژه گانی، کاملاً به همان صورتی تلفظ می شوند که مربوط یک زبان خاص باشند. مثلاً کلمات علم، دین، مذهب و...، به ویژه لغاتی که از زبانی عربی باشند، به استثنای بستن جمع خاص پشتو و دری، با همان تلفظی در دری و پشتو مستعمل اند که در زبان عربی می باشند.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هر کجایی که طرف، باسواد و تحصیل یافته باشد، طفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتو را یک حرکت بی شرمانه تلقی کنیم. بدون شک، این رویکرد، مانده از میراث تعصب قومی پدیده ی ننگین ستمی گری ست که با بیش از نیم قرن عمر، پتیاره و فرتوتی را ماند که همانند عقلش، شرم و شرافتش نیز زایل شده است.

وارونه نمایی واقعیت های پشتون ها و زبان پشتون در افغانستان، از اصول اساسی تفکر ستمی گری ست تا مدعای خودشان را به بهانه ی همه گانی بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادینه کنند که تنیده ی درهم ریخته ی فارسیسم، معلوم نیست چند مادر و پدر دارد؟

من از تمام پشتون ها می خواهم اگر نیاز احساس کردند تا به زبان پشتو سخن بگویند، از این کار مضایقه نکنند. اگر یک روستایی بی سواد غیر پشتون می تواند در دورترین ماوای این سرزمین، چه در شرق، چه در غرب یا شمال و جنوب، زبان پشتو را بفهمد، بدون شک لشکریان مدعی دانش و سواد در شهر ها، بهتر و خوب تر می دانند.

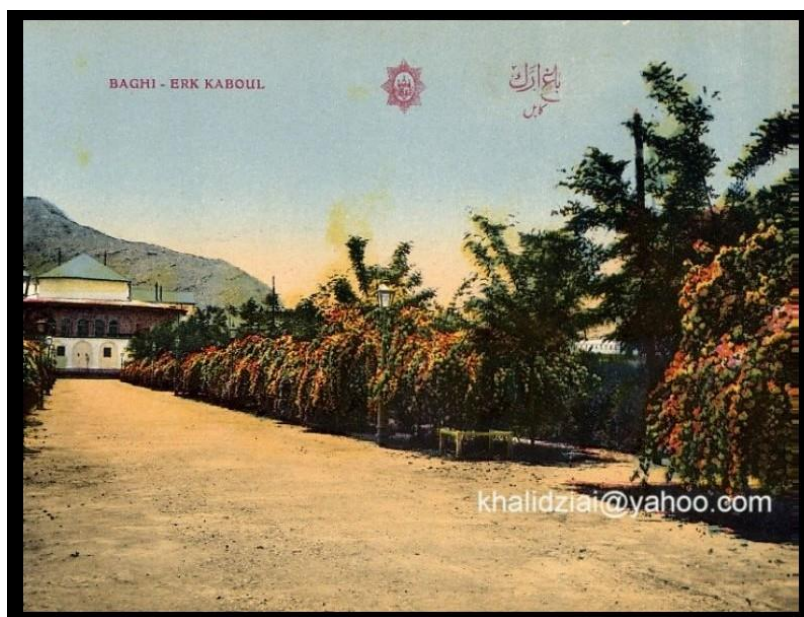
سیمای خوش کابل

اعلی حضرت تیمور شاه ابدالی (رح) با انتقال مرکزیت امپراطوری افغان به کابل، فصل دیگری در این شهر گشود که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل جان افغانان است.

کابل ما، نماد ملت ماست. در این شهر، از هر هویت و تبار قومی زیست کرده ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی، فکری و سمی ما تا زمانی که بازار سیاه دروغ و تزویر (هفت ثور) بازار های مکاره ی بعدی خویش (هشت ثور) را نگشوده بود، تنوع تباری و هویتی ما در رگه های افغان زمین، ما را در کالبد این جسم مقدس (افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده است.

در یادداشت های کوچک این نوبت، تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که ماوای روزگاران خوش پایتخت نشینان را در خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده است که یک سده قبل در جاهی قرار داشتیم که هرچند با گذار از حوادث روزگار، وقفه دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم «گذاشتند» و خوداختیار بودیم، کارنامه ی ارزنده ی فرهنگی - مدنی ما در برپایی آبادی هایی بود که اگر امتداد می یافتند، از مشغله ی مردمان آسیب دیده، فقط دل بستن به ساخت و ساز شهر ها و شهرک های کشور، هایی نبود که با وجود بنا ها و شان آسمانخراش ها، سهم مهاجران، کار دون است.

افغان زمین / ۴۱



افغان زمين / ۴۲



افغان زمین / ۴۳



نویسنده: مصطفی عمرزی

دری، نام جهان شمول برای افغانان

(استقبال از مشی بسیار ستودنی بی.بی.سی)

با اختیار نام دری برای افغانستان)

با توفیق پروردگار و همت انجمن نشر دانش (دانش خپرندویه ټولنه)، انتشار کتاب «دری افغانی»، واکنش منطقی در برابر ستیزی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته بودند.

افغانستان ستیزان، خیلی کوشیدند وانمود کنند نام «دری»، ساخته و پرداخته ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی شان زمانی تیره تر می شود که ارجاع به منابع و گنجینه ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می کردند، دری- نه فقط زبان است- که حاوی فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می باشد.

در این که کلمه ی فارسی (پارسی) به گونه ی غلط معروف در جامعه ی ما جا دارد و متأسفانه حتی در چند دهه ی قبل، کتب درسی نیز مزین به این غلطی بودند، نه حرفی داریم و نه تعصب می ورزیم، اما اهمیت بحث دری- فارسی، زمانی بیشتر می شود که در جغرافیای سیاست زده ی منطقه ی ما، پدیده ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، کله ی عقلش زایل می شود.

ما در بحث ادبیات و فرهنگ، با وجود دست بالای دری، هرگز منکر نشده ایم که با تحریف، داستان و درونمایه هایی هم شکلی به نام فارسی نیز تولید کرده اند؛ اما آیا این درست است که خاموش بمانیم و هیچ نگوئیم!

تفکر فارسیسم، زمانی که از آدرس ایرانی وارد می شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قایل نیست، بل چشم سپید و دیده

درایی ست که می خواهد بگوید این جا (افغانستان) سهم من است و از مدرک این هجوم فرهنگی، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زبان، گستره ی فرامرزی دارد، پس چرا هیچ نشانه ای از ارزشی نمی یابیم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، اکثراً طفره می روند که گویا نظامی، حافظ و سعدی، هیچ شناختی از دری و نام آن ندارند!

می خواهم به ساده لوحان بگویم: شما، هرگونه ای که دوست دارید، این زبان (دری) را نشخوار کنید! اما جای خالی مقوله ی سیاسی افغانستان که بیش از سی سال است در دیگ جوش ایدئولوژی می جوشد و از بخار آن، گاه تفت کمونیسیم، گاه تنظیمی و گاه دیگران بیرون شده اند و در بیش از یک دهه ی گذشته (حاکمیت کرزی)، جمعه بازار باز کردند هر کی خریدار و مشتری ست، خود داور و بانی ست و در هرج و مرج این آشوب، همه ی ستون های برپایی این ملت (تفکر ملی) در حال ریزش اند، خوب است بر این نیز بیاندیشیم که اگر دری یا فارسی، فرا منطقه یی ست، افغانستان - جغرافیایی دارد با خطوط واضح سیاسی که حتی اگر دو دری شناس همردیف ایرانی و افغانی در کنار هم در یک جمع خارجی، شانه دهند، باز هم مقال سیاسی ایجاب می کند ریخت و پاش نکنند.

در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تخیل ستمیان و دشمنان ما را برای وصله ی تاجکستانی و ایرانی مشخص می کند، بر روی کدام عناصر، خط کشی می شود؟ آیا ادعاهایی فرهنگی، زمینه هایی نیستند که در ۱۶ سال گذشته، بر روی آن ها، انواع تریبون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هر کدام، ساز فارسی می زنند و حرمتی

قایل نمی شوند. بنا بر این، این ها علایم و نشانه های واضح حرص و آز اند که وقتی در افکار و اذهان راه یافتند، همانند مثال هایی منطقه یی و جهانی، مردمان و ملت هایی را به جان هم می اندازند تا در زمان فراموشی تاریخ، از یاد ببرند: این فقط خلط و همپذیری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های آبایی شان را ساخته است. طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند نام دری را به بهانه های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و پشتوانه های ادبی، اجازه ندادند حذف شود. آنان می خواهند با بدیل آن به غلط معروف (فارسی) که ارز قابل ملاحظه دارد (پول ایران)، بازار های فرهنگی منطقه را بخرند و زور می زنند تا از این رهگذر، افتراق فکری مردم ما را در حالی حاد بسازند که خالیگاه تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غربال، هزار سوراخ دارد و هیچ روزی نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا ندارد ماهیت مقوله ی منافع ملی ما چیست، هرازگاهی عضو آی. اس. ای و گاه دستار پوش ولایت فقیه و یا هم نماینده ی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آغوش کشد که آنان وظیفه دارند ما را برای منافع خودشان، تول (وزن) کنند.

صد ها رادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دنیای مجازی (وب سایت ها، وبلاگ ها و ...) وقتی پیرامون افغانستان نشرات کنند، زمانی که سهم پشتو، پایان می یابد، صورت ما را با زبان و با نام دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مسئله، همان قدر مهم است که مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه قباله یی می کوشند کلمه ی «خراسان» را بدیل بسازند تا صاحب خانه (افغانان) در جایگاه کرایه نشین یا اهل

گرو (ناقلین بخارا) قرار گیرند.

کمترین بی توجهی در قبال نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان تاجک، اوزبیک، هزاره، پشتون و ... در دهه ی ۶۰ میلادی تعهد کردند از سیاست های دولت در قبال احیای این ارزش تاریخی، حمایت کنند، مسئله فقط تحمیل نبود؛ چه پس از پایان سلطنت، جمهوریت و زعامت های بعدی، حتی تا پایان طالبان، نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مسئله و مقال سیاسی، پا به پای هم، از نام دری حمایت کردند و بخشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی خویش را با این نام اصیل، مزین می سازند.

در این روزگار تلخکامی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صد بُعدی را بررسی می کنیم و دستگاه فکری ما از قواره ی زار نهاد های فرهنگی ما پیداست، بسیار شرم آور و ننگین خواهد بود آن چه را سهم پُرج افغانان تاجک، پشتون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقبل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرده بودند، در حالی حاشیه یی بسازیم که سهم خود ما به خاطر دفاع از مسئله ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معاضدت دشمنانی می ماند که با هر روز کار فکری و قلمی، می کوشند خطوط درز و نفاق این سرزمین، بیشتر شوند.

هرچند راه دراز باقی ست تا نام زیبای دری، زیب گفتار عام شود، اما رعایت آن در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پس اگر غلطی می کنیم (به نام فارسی)، غلط ننویسیم. نقش نام دری در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله جهت بقای منافع ماست.

یادآوری:

جهت آگاهی بیشتر از مفاهیم زبان شناسی، تاریخی، محتوایی و نزاکت های افغانی نام دری در افغانستان، تحقیقات و نوشته هایی دارم که از جمله مطالعه ی نوشته های «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!»، «هزار سال نام دری»، «اصطلاح مضحک پارسی دری» و «نام دری در نشرات قدیمی افغانی» را سفارش می کنم. این ها در دنیای مجازی افغانان شناخته شده و قابل دسترس اند.

شرح تصویر:

صفحه ی بی.بی.سی دری در فیس بوک. پس از تغییر اسم این صفحه به بی.بی.سی دری، موج گسترده ای از شادمانی و مسرت افغانان باعث شد ظرف چند روز محدود، هزاران تن دیگر این صفحه را لایک کنند. ممکن است این روند، صفحه ی دری بی.بی.سی را به زودی به صفحه ی میلیونی مبدل بسازد. با وجود مخالفت گروهک ها، چهره های کریه افغان ستیز و خود فروخته گان داخلی، مسوولان بی.بی.سی دری نیز از گسترده گی استقبال افغانان ما هیجانی شدند و در پستی در این صفحه، از قلم گوینده ی با تجربه ی ما، خانم مینه بکتاش، از تمام افغانان، تشکر کردند.

بر اساس حساسیت موضوع، از هموطنان می خواهیم از بی.بی.سی دری حمایت کنند و نیز از دولت افغانستان می خواهیم با ارسال نامه ای به بی.بی.سی، رسماً از این شبکه ی جهانی، ستایش و تشکر به عمل آورد.

دولت افغانستان بر اساس منافع ملی ما مکلف است با پی گیری

افغان زمين / ٤٩

قضيه، به ساير آدرس هاى دنياى مجازى و رسانه يى مراجعه كرده و در نمونه هاى كه باعث سوء استفاده ي فرهنگى و سياسى مى شوند مانند راديو RFE فرانسه كه زير نام فارسى، براى افغانستان نيز نشرات مى كند، رعايت اصل نام درى را به لحاظ وجاهت بين المللى افغانستان، پيشهاد كند.

خوشبختانه به اثر عكس العمل هاى منفى ستميان، سقويان و باند شر و فساد، حساسيت مردم جهت حمايت از شبكه ي بى.بى.سى درى، به رستاخيز بزرگ ملي، مبدل مى شود. نى فارسى، نى پارسى، فقط درى! استاد خليلى:

من درى گويم درى آن من است
اين زبان، ارث نياكان من است



پغمان و بنا هایش

دره ی پغمان در نگرش عوام ما، پدیده ای از امتداد زیبایی های طبیعت در گوشه ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده اند فراغت های خویش را در بستر و طبیعت خوش پغمان نیز سیر کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آب و هوای پغمان، اما بسیار نمی دانند که این شهرک زیبا، از امارت امیر آهنین پنجه تا پایان سلطنت شاه امان الله، ساخت و ساز هنرورانی را نیز بر زیبایی های خویش توأم کرده بود که اگر مصایب سالیان هرج و مرج اجازه نمی دهند اصل یادگاران آن ها را احساس کنیم، تاریخ تصویری افغانستان، مزین با بنا ها، قصر ها، ویلا ها و آبده هایی ست که پغمان زیبا در دل زیبایی های طبیعت خویش جا داده بود.

در این تامل کوتاه، مجموعه ای از تصاویر بنا های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی، چهار گوشه ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوگمندانه اگر اکثراً ویران شده اند یا وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن ها باز گو می کنند:

هرچند در دشواری های تاریخ معاصر، آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برهه ای ندارد که عاری از ابتکار عمران و سازنده گی باشد.

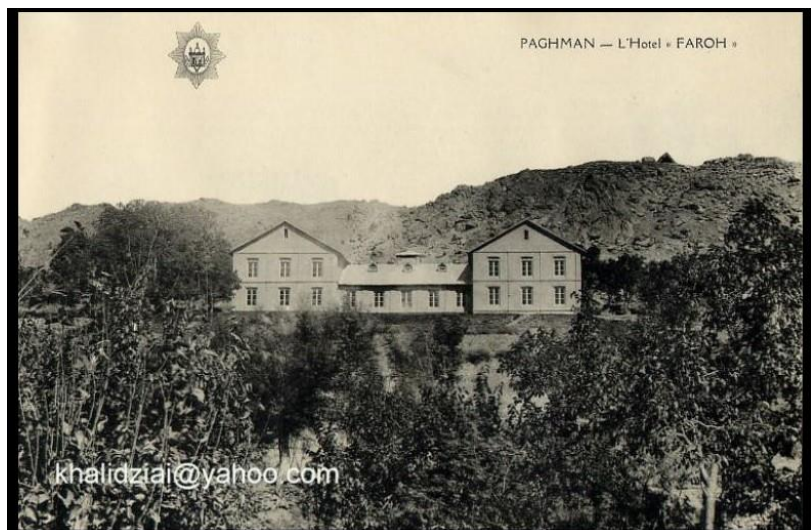
افغان زمین / ۵۱











سرخورده و سرافکنده

هفده سال سال پس از هجوم امریکا به افغانستان، فرصت ها در عکس قضیه، دشمنان تحریک طالبان را شانس دادند با هجوم ملخ وار به امکانات شهر ها، ضمن تنفس آزاد، از منگنه ی سوراخ ها و حفره های جبهه ی به اصطلاح مقاومت، به نحوی در شرکت سهامی حکومت افغانستان، تحمیل شوند.

بازیگران بدترین تاریخ معاصر (حاکمیت تنظیمی) در ساخت و ساز دیموکراسی وارداتی، ارکان و ستون های حقوق بشر، آزادی بیان و بنایی معرفی می شوند که در طول تمام این کمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواستند بفهمند از دو سوی بحران افغانستان که یکی به بهانه ی موتلف القاعده، به جای سوراخ نشینان کوه ها، از ارگ به مرگ محکوم شد، در کدام تجربه ی مدنی جایز بود کسانی جای طالبان را بگیرند که در چهار سال، دمار از هستی افغان ها در آورده بودند. از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه گان در زمینه ی دیموکراسی مورد حمایت غرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می کنند کسانی که از همراهی با سربازان امریکایی تا حد صفاکار، خانه سامان و خدمه، شان خویش را نمایش دادند، اگر از باد پول های جهانی شتاب می گرفتند که آرمان دل بکشند، در نبود شعور سیاسی - ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تنظیم ها، به جز افغانستان، افغان ها و منافع ملی ما، هر گونه ی تعهدی را امضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح خدمه و عمله ای که از چنگال طالبان، نجات داده شده بودند، در حدی به جاه می رسیدند که اگر ماندند و از فرصت نو، زنده گی یافتند، هرگز لازم نبود جای آنان در مغز استخوان نظام،

به اندازه ای به عفونت بکشد که از نحوه ی وابسته گی های شان به بیگانه، تکنوکراتان افغان، در چهار راه برخورد با دنیا، هنوز نمی توانند از سطور اول پاراگراف مشی خارجی ما به صفحه ی دیگر، صعود کنند.

هر چه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دموگرافی)، درس هایی تهیه می کند که در مولفه های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده گی و سرافکنده گی نیز می رسند؛ زیرا می بینند کشور های پیرامون با تعریف منافع ملی - رژیم ها، بر مجموعه ی مزدور، به اندازه ای قایل اند که به نفع شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفی آن واقعیت هایی نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر ها و انحصار قدرت رو آوردند، یاد ما برود ملای ربانی با گروهک شر و فساد در لویه جرگه ی قانون اساسی با فهرستی از بازیگران وابسته به ایران و روسیه، زور می زدند با افزایش رقم امضاء، طرح تعدیل نام افغانستان در شرایطی رقم بخورد که پس از آن همه بحران، چنین نیتی برای تداوم بحران بود؛ هرچند گروهک شر و فساد با ارائه ی طرح خجالت آور خود شرمسار شدند، اما حضور نحس آنان در انحصار پُست ها و چپاول دارایی ها در حالی به دهن کجی در برابر غریبان برخاست که از خیرات حضور آنان می خوردند و ابقا می شدند، ولی رشته ی مودت را به تار های ولایت فقیه و حریف به ظاهر پیشین (روس)، بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمدها با توجه بر ایجاد ذهنیت های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را ناامید می سازند که می نگرند با وجود اغماض و ضیاع حقوق بزرگ ترین واقعیت افغانستان (پشتون ها)، دوستان خارجی در

سیاست گذاری های افغانستان، از واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی - سقاوی که با نمونه ی روسی اش (تجاوز شوروی) نیز به یاس مبدل شدند، این قشر را در موقعیت انحصارگر، چپاول کننده و ضایع کننده ی صد ها فرصت مصالحه ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه در سیمایی نشان می دهند که اگر شعور پایین شان، آزمون اعتماد را صفر می سازد، دل خوشی ها در پیوستن به ائتلاف های منطقه یی ضد افغانستان، زمانی به سرخورده گی و سرافکنده گی آنان رسیده اند که دیگر هیچ ادبیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می آید وقتی معاون بارک اوباما، طالبان را قضیه ای مجزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه های وابسته به گروهک شر و فساد، زور می زدند با تاویل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارونه کنند. افراد وابسته به آنان، ده ها بار در میز گفت و گوی غریبان نشسته اند. نمونه ی روراباکر، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرح این که مدعیات گروهک های ضد افغانستان بر اساس اندیشه ی ستمی گری، واقعیت های خراسانی - پارسی اند، با طرد دوستان بین المللی، استفاده ی ابزاری در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و بسیار سیاسی مبدل کردند که هر کی پشتون نباشد، فقط می خورد و چور می کند و این خیانت ها را از برکت خارجی ها نیز می داند.

افت افغانستان در مثال گرایش های افرادی که با تحمیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست ها، اینک در نوبت تحویل گیری طالبان از سوی ایران و روسیه، به چنان سرخورده گی و سرافکنده گی رسیده اند که توجیه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هرچند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و نگرش متن و سیمای سرخورده گان و سرافکنده گان، لذت بخش و خوش است. این سقوط کمک می کند در کشوری به تعدیل افکار باطل خویش پردازند که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که ارزشمندی های شان به صفر تقرب می کنند، بایسته است در تبیین ناهنجاری هایی که می کنیم، به این نتیجه برسند که اگر خیری از حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک ها متصور نیست، حداقل با آن چه به دست آورده اند، ولو ناروا، حرام، زیاده و با اجحاف بر دیگران، در میزان سیاست های بیرونی بدانند که اگر روزی تمویل می شدند و پیروان بیگانه در جهاد و مبارزه ی افغان ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیش از نرخ مزدوران و مزد بگیرانی نیست که در زمان نیاز استخدام می کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت ها، احزاب و جریان هایی ست که مانند گروهک های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرف، آب دهن می شوند و بر گندی که زده اند، می اندازند.

خوب است در زمینه ای که در هرج و مرج آن، به نان و نوایی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات ناروا، در حالی به این کشور خیانت نکنند که با تشدید بحران داخلی که بر اساس شعور پایین شان ایجاد می شود در پی آمدی که هر آن صاعقه خواهد شد، از

مفادی محروم نمانند که اگر سهم افغانستان و ملت افغان را نبخشیم، دوستان خارجی باید قبول کنند و پاسخ دهند در کدام بند، فقره و ماده ی دیموکراسی غربی، اجازه است برای ساختار بنیادین و محکم، از مواد و مصالحی استفاده کنند که در کهنه بازار بحران افغانستان، هیچ نامی جز خاین، قاتل، تنظیمی، فاسد، جنایتکار و مزدور ندارند. اگر تاریخ چهار ساله ی حاکمیت ملا ربانی، چیزی بیش از نخبه گان موصوف (بالا) دارد، نشان دهند تا از میان سرافکنده گان کنونی، مشخص کنیم.

سرخورده و سرافکنده، دو مشخصه ی بارز کسانی اند که یاد گرفته اند برای منافع شخصی، قومی، تنظیمی حزبی و بیگانه، افغانستان را فراموش کنند، اما شوکه می شوند که می بینند تعریف منافع بیگانه، تاریخ مصرف آنان را مشخص کرده است.



بیداری

منظور پشترین در منتهای صبورۍ یک ملت، در پاکستان، صدا شد. تکان این بیداری، زود به اعماق سرزمین هائی سرایت می کند که در تاریخ شبه قاره، اگر جایی برای ننگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پشتونخوا بود.

میلیون ها مردم در بند در حصار پاکستان، زمانی بُریدند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آنان، عقده ی حقارت مزدورانی ست که به افتخار از خدمت نیا و اجداد خویش به انگریز، یاد می کنند.

شاردکد جمهوری اسلامی کذایی، هرچند مفاد مقطعه ی داشت، اما به معنی تداوم رنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پشتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند.

وقتی امواج خروشان حامیان پشترین، پشت پاکستان را به لرزه در آوردند، درک این تکان، فراتر از باور هائی رفت که گمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کذایی، تحلیل رفته است.

نارضایتی و آزرده گی، به جمع جوانی افزود (منظور پشترین) که با داعیه ی برحق قومی، به نام «آرمان» به قربانگاه رفته اند. هراس وارثان انگریز که از آن تجربه ی پلید تاریخ به مکاره گی روباه می مانند، اما در روزگار دهکده ی جهانی، نمی توانند فجایع را کتمان کنند.

دست و پاچه گی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چنه می زنند، صدای تحریک تحفظ

پشتون، مرتجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند.

شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شاید بزرگ ترین آزمون واحد سیاسی - کذایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. ترور مبارزان پشتون و بلوچ، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است.

تشکیل پاکستان و حربه ی اسلام سیاسی، اگر بغرنجی بود که با فاجعه ی تجاوز شوروی به افغانستان، سرنوشت میلیون ها پشتون را مکدر کرد، اما در روزگار تعقل، تکنالوژی و ارتباطات، به اکناف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت تنویر، از مرز هایی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار سیاه پاکستان می گذرند.

شاگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد بار تحول کرده اند و توان ندارند در سلاخ خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم رسیده گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلیون ها پشتون و بلوچ، صورت گرفته است. شک نداریم که منظور پشتمین، آخرین هدف ترور خواهد بود، اما آرمان های داعیه ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مداوا می کند که کار خود شان را کرده اند.

آزرده گی از ستم ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پشتون های جغرافیای ستم، هرچند در جبر تاریخی، در حصار هویتی

مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه ی صبر ندارند.

سعی مذبوحانه برای حذف جوانان شجاع پشتون و بلوچ که پاکستان را سرنوشت مکدر خویش می شمارند، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است. حامیان منظور پشتین در فراسوی مرزهای افغانی نیز بسیج می شوند.

در تنازع چهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پشتونخوا نیز منشه می گیرد، افق هایی به چشم می خورند که نباید در نایسته های ملاحظه ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده ی شریف میلیون ها مردم است، روزنه ی این حقیقت بزرگ نیز می شود که هویت مشترک، میلیون ها مردمی را تشویق می کند که با درک همدیگر، خانه بسازند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش هایی استوار است که مردم از شناخت یکدیگر یافته اند.

در قربانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خونین خواهد شد، اما در زمینه ی سرخ آن، مردمی تحریک می شوند که در دومین تجربه ی بزرگ تاریخ پشتون ها و بلوچ ها در واحد کذایی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلیون ها مردمی ست که در درس های شهادت، بیشتر می آموزند.

تنگنای بازیگران سياهکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلیون های مردمی ست که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وارثان مکتب انگریز را راحت نمی گذارد.

بیش از دو قرن سلطه ی سیاه انگلیس در هند، اما ارثی نشد که گمان کرده بودند از تجربه ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می کنند. وقتی استادان مکتب سیاه با دانش استعمار بخش های دنیا، درمانده از هند خارج شدند، به یقین که تقلای شاگردان وفادار نیز به جایی نمی رسد.

اگر افغانستان خونین در بحران تحمیلی دست و پا نمی زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گرو آی.اس.آی دشمن جان مردم ما نمی ساخت، شاگردان وفادار مکتب سیاه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می کردند تا میلیون ها مردمی که نمی دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه ای بمانند که در جغرافیای به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحمیل مکتب های اجباری، وقتی در تاجر پخته شدند، هدایای گرانبهای زندان گوانتانامو باشند.

مردم، بیدار شده اند! طنین صدای بلندی که از تحریک تحفظ پشتون برخاسته است، از عقبایی منشه می یابد که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلیون ها مردمی که بیدار اند، میلیون ها صدای دیگر اند که هرگز از آرمان لونی ها، عدول نخواهند کرد.

ما در بیداری های جغرافیای همبهاران خویش، به دقت می نگریم که اگر در واحد کذایی، جایی برای عدل و احترام مانده باشد، آزمون شاگردان وفادار مکتب استعمار را فرصت می دهد با پایان غایله ی بدترین در آمد های سیاسی، دیگر روی زنده گی میلیون ها مردمی قمار نزنند که خیلی «بیدار» شده اند.

دو و نیم قرن تسلط استادان، خروج سرافکنده از ملکی بود که گمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و مردمان، آنان را به آسایش های جاودانه ی هند می رساند. بنا بر این، چه تضمینی وجود دارد که شاگردان رو سیاه که فقط در تراژیدی افغان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که به استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی ست، ذهنیت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستمگرانی را بیدار نکرده است که فکر می کنند با نیرنگ تشکیل پاکستان (اسلام سیاسی)، می توانند مردم را فریب دهند.

دو و نیم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هایی بود که متجاوزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخبار موش های گدام دال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، تحریک می شوند. ما در عصر آگاهی ها زنده گی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!



مردم، خشمگین اند!

در تنگنای زنده گی، فشرده می شویم. نان، آب و خانه ی ما را گرفتند؛ کم نبود، حالا از نفس نیز افتیده ایم. حالت بی زاری توام با خشونت مرا می خورد. مردم، چه گونه منقلب می شوند و در خروش خشم آنان، حاکمیت ها و رهبران، چه گونه زیر پا شده اند؟ به این درک، نزدیک می شویم.

اعتماد ما به بازیگران سیاسی، ارمغان هرج و مرج بیشتر است. مثل این می ماند که کار ما، تایید هر کس و ناکسی ست که با ساخت دوسیه و شجره نامه، مردم را در گیر مرور گذشته ای می کنند که در هیچ کجایش، پس منظر آنان، تاریخ تجربیات کاری خوب ندارد. می آیند و می روند و از ما طلب رای می کنند. وسیله ی وصل ما با حکومتداران، چند نوبت اعتماد آراست.

خبر های کذایی زیادی را شنیده بودیم که شهر های ما را از وجود موانعی پاک سازی می کنند که در همه جا، شبیه قلاع معروف کابل شده اند. با این تفاوت که حضور جامعه ی جهانی، تکنالوژی عمران بین المللی را به ارمغان آورده است. به جای گل و پخسه ی وطنی، از سیخ و سمنت، مانع می سازند.

طی یک سال اخیر، مثل این که کار های قبلی را فراموش کرده باشند، به اندازه ای به حجم موانع سمندی شهر کابل افزوده اند که به گونه ی فجیع، جلو تردد مردم را می گیرند.

تهدیدات امنیتی بزرگ و کوچک، مجموعه یا حلقه ای را که در تباری با ارگان های امنیتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده ها و افرادی وامی دارند تا ضعف های فاحش سکتور امنیتی بیشتر به نمایش گذاشته شوند.

اگر این همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تردد و تنفس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ عقب سمت ها! پس سرنوشت و تحفظ مردم چه می شود؟ یا این که مردم، فقط گوسفند استند؟

فاصله ی ما از دولت، به چند فرسخی رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصمیم می گیرند؟ در شهر کابل در ازدحام مناطق مرکزی که انباشته از مراکز تجاری، ساحات قدیمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بازی به چشم بخورد، همه روزه با هزاران تن موانع سمتی، حصار کشی می کنند. در چهار راه پشتونستان، مردم در تنگنای مکان، روز تا روز دور حلقه ی چهار راه فشرده تر می شوند.

هراس از عدم کفایه، شماری را به تلاش انداخته است که با سمت کاری شهر، به دغم خود شان به امنیت بیافزایند. در این کار، تفکیک مناطق و کجا هایی که مورد حمله قرار بگیرند، مد نظر نیست. هر جا فضای باز بیایند، سمت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پشتونستان تا چهار راه سرای شمالی را با ۲۰ یا ۴۰ افغانی طی می کردم، اما حالا موتر های دربستی با کرایه ی ۲۰۰، ۲۵۰ یا ۳۰۰ افغانی، حاضر نمی شوند به این مسیر بروند. با پیمودن فاصله ای تا چهار راه ملک اضغر، صدارت یا چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «دربستی» می رسم.

احاطه ی وزارت مخابرات با موانع جدیدی که به نام گلدان گذاشته اند و با جلو آوردن دیوار های سمتی که جلوتر از دیوار های احاطه ی وزارت قرار دارند، پیاده رو را به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده وانمود کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند حصار های

سمنتی را نقاشی کنند. شباهت این منظره، بی شباهت به پناهگاه های اتومی نیست.

در اوایل حمله ی امریکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لادن، به قیمت جان شان تمام نشود؛ زیرا شایع شده بود که به زودی با بمب اتومی امریکا، رو به رو می شوند.

بی زاری توام با خشونت، کاسه ی صبر مردم را لبریز کرده است. مرکز شهر که محل تردد جمع کثیری از اهالی پایخت است، به اثر تنگنای جا، ساعت ها همه را درد سر می دهد. هنوز از برف و بوران خبری نیست، زنان و دختران مردم از ۴ عصر الی ۸ شب در ایستگاه های مرکزی شهر منتظر می مانند تا موتر بیابند.

وقتی این سطور را می نویسم، از شدت ناراحتی بی میل نیستم چند فُحش خواهر و مادر دار به مسوولان حواله کنم. آخر کدام حیوان تصمیم می گیرد؟ با این همه مدعی عقل و منطق، یکی نیست بیاید و مشاهده کند که سمنت کاری شهر، نمی تواند جلو درز هایی را بگیرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافیای حاکمیت مخالفان شده است.

همه جا سمنت چیده اند. احاطه ی وزارت دفاع که از داخل نیز حیاط کلان دارد، به اندازه ای بزرگ شده است که در کنار اشغال پیاده رو، نصف جاده ی برج ساعت تا زیارت ابوالفضل را می گیرد.

در جا هایی که ادارات امنیتی قرار دارند، چهره های نگهبانان و پاسبان به مشکل رویت می شود. عموماً روی یک دیوار سمنتی بزرگ که خود به یک احاطه ی مربع سمنتی دیگر منتهی می شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده ی جالی، مردم را

نظاره می کند. در واقع این ما استیم که آزاد می گردیم. مسوولان امنیتی ما بیش از هر کسی احساس ناامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحلیل سیاسی - اجتماعی این بدبختی ها پیردازم، عقده های ما به قصر سفید می رسند، اما به این بسنده می کنم که تصمیم گیرنده گان و مجریان، از مردم دفاع می کنند یا از خود شان؟

مردم ما در میان موانع سمندی، مانند یتیمانی استند که فقط وظیفه دارند رای بدهند و حمایت کنند. این همه هیاهو، نظام، حکومت و مسوولان، برای چیستند؟ خوب، معلوم است که باید به نیازهای مردم پاسخ بگویند؛ مردمی که در حصار های سمندی خورد و افسرده می شوند.

نمی دانم شاید سناریوی تازه در کار است! آهسته و بدون سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بندند. خدا کند خیانت دیگری در کار نباشد! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درمانده ی ما، به عنوان کسی که وجداناً درد های آنان را شرح می دهد، منقلب می شوم. حالت تکرار، یکنواخت و زجر دهنده که فقط زیاد می شود. واقعاً اسفبار است که کسی به این نمایشگاه یاس، اندوه و خشم توجه نمی کند. فتنه هایی که به همه چیز آتش می زنند، از شرر اجتماعی برخاسته اند.

عذاب در عذاب، مردم را خشمگین می سازد. تا دیر نشده، بجنید! هر کی در این جا خیال اقتدار کند، ناگزیر است هول ماحولش را بپذیرد. در عقب سمت ها و سنگر ها، فاصله از مردم، به فرسخ ها رسیده است. بهتر است از «بحران عدم اعتماد» بگوییم!

شرح تصاویر:

نمونه هایی از هزاران موانع سمتی شهر کابل.



پیکره ی بی سر

جامعه ی پشتون ها، از زمانی که حضور شکوهند و محسوس تاریخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تداوم بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپی و راستی منسجم و جهت خواسته های قومی بسیج می شدند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میان تهی و ناشی از بدفهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه های اجتماعی، با حماقت تمام، سهم و دارایی های قوم خویش را نیز بخشش می کردند.

رفقای خلقی با تیشه به ریشه ی بنیاد های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستمیان و پرچمیان، خیانت های هایش را توجیه کرده اند. متأسفانه جناح دیگر با فرورفتن در اعماق اخوانیسم سیاسی (در واقع تروریسم بین المللی) و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می کردند بخشی از مردمان زیر لوای شان، بخشی از جامعه ی پشتون های افغانستان اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته اند. اینک در افول مردمسالاری توردیدی، در جوی که برای اقلیت ها، تنوع رهبری می سازند تا به گونه ای بحث ستیز قومی برای انحصار

گرمتر شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور هایی نیز پرداخته اند که در همه ی آن ها، عداوت با ما به چشم می خورند. روند ستم ملی بالای بزرگترین قوم افغانستان (پشتون ها) و ضیاع حقوق آنان، از شتاب نمانده است. متأسفانه تحمیل حاکمیت های ائتلافی که با پشتوانه ی خارجی به مغز استخوان مملکت رسیده اند، روی اصل پشتون ستیزی نیز استوار می باشند. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سهمیه ی قومی، هرگز با این انتقادات توأم نمی شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

این که بستر اجتماعی پشتون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت ها ملی و پشتونی بود. مردم ما را با خلای فکری، به جبهه ی مخالفانی می کشانند که به سهولت با تادیه ی اسلحه، آنان را قادر می سازند به سوی بی عدالتی ها آتش بگشایند.

نیاز ها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید ظرفیت های بشری ما جلو تشّت و بحران عظیم فکری را می گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسیج می کنند و توده های کثیر را در بی خانمانی عظیم قرار داده اند تا با بلا تکلیفی، گوشت دهنه ی هر سلاهی باشند.

در یک زمینه ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می شود، شاید تجویز نسخه ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه ی ما که زمینه ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعاد منفی

انسانی کمک می کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه های مختلف قبیله یی، شهری، روستایی، ایدیالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده اند، محروم می مانند.

البته ادعا ها برای داعیه ی قومی ما کم نیستند، اما مجریان این ادعا ها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ی زبان پشتو، میلیون ها پشتون دری زبان یا غیرپشتو زبانی را از احاطه ی وحدت دور می کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بُعد دیگر، عدم لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فعالان پشتون را دچار مصیبت می کند که هرچند از قوم می گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر می شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبان و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هموطنان شمرده می شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شرکای زنده گی ما بودند و هستند.

در مثال دیگر، هراس های ناشی از تشتت آرای پشتون ها، به این درک کمک می کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دری زبانان و پشتوزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل

ملاحظه ی جامعه ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرنوشت افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

رهبری واحد ما، نباید تنها به مفهوم بسیج پشتون ها برای تامین منافع قومی، بهانه شود. چنان چه آوردم، جامعه ی پشتون های افغانستان با تنوع، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملکیت ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت های غیر پشتونی حاکم باشند و از فرصت های تجاوز بیگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تفاهم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی ها را به نام حقوق، توجیه می کنند.

بار ها دیدیم که در خوان ما شریک شدند، اما پس از بُرش آن، از نان ما به نام خویش می خوردند. افراد زیادی را می شناسیم که از سوی پشتون ها وارد دولت شده اند و بر ضد ما، سوء استفاده می کنند.

رهبری قومی را در صورتی که جامعه ی افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نیازی به موانع نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعه یی برای رهایی ظرفیت های بشری خویش از چنگال سیاست ها و برنامه های مذبوم می خواهیم

افغان زمین / ۷۵

که زیان آن ها نه فقط ارمغان فقر و اندوه قوم پشتون بوده اند، بل با نبود وحدت فکری همباران ما، کشور را تهدید می کنند.



فہال شکسته

(۱۵ عقرب، وداع نادیا انجمن)

روز های چند رقمی، در سال های عذاب، هر کدام از انتساب
عزیرانی تشهیر می شوند که در التهاب جامعه ی دچار مرگ، می
پندارند چه روزی فرجام است.

ادبیات دری افغانی (سده های اخیر) در لابلای حماسه از لحظه
های غمین پُر است؛ مردان و زنانی که در روز های فرجام، یک
رقم تاریخ اندوه را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بلند
به شیوایی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در
فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیر ها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگی قرون
وسطی می برند. در تخلیق ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و
نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درونمایه ی
آفرینش هایی می شوند که از «قفس های تنگ»، بیرون می روند.
در سرزمین ما، صدایی از غرب (هرات) از پشت کشیده گی های
به اصطلاح رنسانس در زبان آشنای دری، گویی رسته از تکرار
قلم گذشته گان، شعر را به خدمت گرفته بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از بُرش آن از اوهام شعوبیه می
گذرد و با طرد سنت مداحی، به خدمت مردم در آمد، در گونه ای
که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند
هجای کلمات حلقه می شوند، یک بار دیگر با قامت «دخت
افغان» از عقب حصار های افتخاراتی گذشت که حتی در خشت
و سنگ مدنیت آن، «تنگنا» اصل است.

نادیا انجمن:

ای قدمت چراغ من!
صبح خجسته فال من چشم مرا فراز کن
وین دل دیر خفته را با خبر از نماز کن
پشت حصار حلقه ها سخت به هم فشرده ام
قفل مرا کلید شو وین در بسته باز کن
قمری بی لیاقت رانده ز شاخ شاهی ام
بالب اسم اعظمت با هنرم چو باز کن
نقش و نگار و خال و خط نیست به پا و سر مرا
جامه ز تار عشق ده وز ادبم طراز کن
تار ز هم گسسته گی چنگک به دل نمی زند
از رگ وصل و بسته گی شیوه تازه ساز کن
من ز هجوم پرده ها قبله ز دست داده ام
دیده گمره مرا رو به حریم راز کن
هست من است هست تو، مهر مراد شست تو
حاجت من به دست تو، فارغم از نیاز کن
منزل نور دور و من رهرو جاده شبم
ای قدمت چراغ من فکر ره دراز کن!

نادیا انجمن، نهال شکسته ی ادب دری افغانی در تداعی
سیزدهمین سال وداع، بار دیگر در غم های مردمان این سرزمین،
سکوت غم را می شکند. احساس من از یافت معنی سروده های
دختی که غم را شناخته بود در بازتاب واقعیت هایی شکست که
در ردیف او، نشاید های دیگر، تراژیدی چند رقمی را شاید در
روز های دیگر منسوب کنند.

صحبت از ماضی و رفته، همواره با حس اندوه قرین است، اما در رقم ۱۵ سیزده سال قبل، مجموعه ی بازمانده که در سرشت ادبیات معاصر تنیده می شود؛ تفسیر، تحلیل و اخبار سایه هایی که به نام قید، مانع اند، در برابر کسانی قرار دارند که با مُهر «سیاه سر»، سیاه بختی، مُهر آماده در پیشانی تقدیر آنان است.

من از نسل نو ام. طیف من، مجموعه ی سرگردان است. اهم و هم ما، پیرامونی ست که در برابر هیچ، هر چه می خواهد. در این تکدر روزگار، ادبیات غم، شاید وسیله ی فشار مضاعف باشد که در برابر هستی ما، خط سرخ می کشد.

نادیا انجمن در تاریخی سرکشید که مجموعه ی سرگردان آن با روان پریشی اجتماع در تناقض ایده ها و باور هایی که به نام همه چیز یاد می شدند، حتی در حد مرز های خانه و کوچه، متفرق می شوند. این برای طیفی که از خاصیت مردانه گی در افت مردینه گی مُرده بودند، در حالی مقرر بود که در حصار خانه های آنان، نفس های زنده گی، موج می زدند.

نادیا انجمن:

عبث

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟
 من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم
 چه بگویم سخن از شهد، که زهر است به کامم
 وای از مشت ستمگر که بکوبیده دهانم
 نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنازم
 چه بگیریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
 که عبث زاده‌ام و مهر بیاید به دهانم
 دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
 من پرسته چه سازم که پریدن نتوانم
 گرچه دیری ست خموشم، نرود نغمه ز یادم
 زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
 یاد آن روز گرامی که قفس را بشکافم
 سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
 من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
 دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

آری! دخت افغان. در قافله ی عقب مانده از زمان، محکوم است
 که از آخر بیاید. سیزده سال از مرگ نادیا انجمن می گذرد.
 دستور، ترتیب و سبک او در تاریخ معاصر ادب دری افغانی،
 سوژه ی مدام می مانند. مهم این است که شعر او از خدمت
 کلمات، احساس و عاطفه را از اندرونی آزاد می کند که تا
 رابعه ی بلخی در خون زنان، سهم تاریخ بود. فقط در کوتاهه ی
 ابتکاری که از کنار تکرار دیگران گذشت، شاید در نهایت بیان
 عاطفی، وداع زنده گی، هرچند در نو نهال ادبیات سرزمین ما، اما
 با شکسته گی، درد بیشتر یافته است.

نادیا انجمن نورزایی از پیشه ی قلم، بقیه ی نامه ای را تمام کرد
 که در زمان او، گسترده تر از زنان و دختران قرن ها، التهاب
 حضور اجتماعی و احقاق حق، آنان را به شور می آورد. در این
 دنیای رنگین، همراه پیوند زنده گی مشترک که باید در سنت ما،
 جزو میراث آخرت باشد، ذهنیت ته مانده ای ست که امروز هیچ
 دختر باسواد افغان نمی پذیرد.

افغان زمين / ۸۰

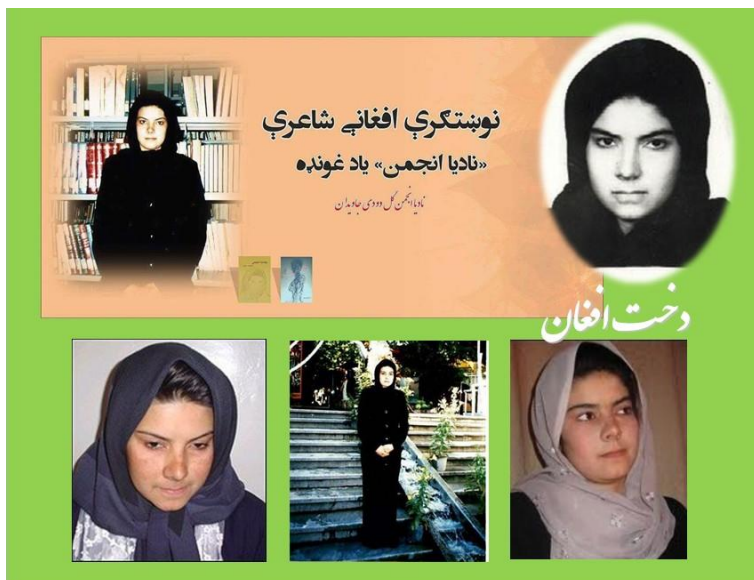
ناديا انجمن؛ نهال اميد هاى يک فرهنگ ديگر که اگر مې ماند،
اذهان هزاران ديگر باز مې شد تا به خود ارج بگذارند. او را در
اميد هاى جوانه ي نو شکستند. مردانه گي ما نيز جبر حاکم است.
شهلا زلاند؛ آهنگ دخت افغان:

https://youtu.be/A-P3DZ_5JYU

ياد آوري:

از طريق لينک زير، کتاب «يک سبد دلهره» از اشعار زنده ياد ناديا
انجمن (پشتون نورزايي) را رايگان دانلود کنيد!

<https://www.ketabton.com/book/12576>



حق خویش را بخواهید!

(پشتون ها بخوانند!)

در حاکمیت کرزی، زمانی که مسئله ی تامین حقوق تبار ما مطرح می شد، ادبیات مورد استفاده ی مغرضان، بهانه ی زعامت و ریاست پشتونی بود. آنان وانمود می کردن چون بالاترین مقام از این قوم است، همین «نقطه ی نیرنگی»، کفایت می کند.

نیاز های جدی و تامین حقوق ما، بخشی از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجی و وجود سیاست های گوناگون، بخش عمده ی حقوق مردم ما در حالی که با موضع جهادیان ناراض و طالبانی که مخالف حاکمیت استند، ضایع شده است، بهانه ی ریاست جمهوری نیز باعث می شود حقوق ما هدر بروند.

جغرافیای پشتون ها در هر کجای افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمی که در عدم تامین حقوق ما، قایل شده اند، حداقل در سالیان دیگر نیز میراث می گذارد. اجحاف در جامعه ی روستایی ما، غم انگیز تر از هر جای دیگر، درک می شود. این آفت اگر از سویی تهدید جدی برای نسل های آینده ی پشتون هاست که از سواد و آگاهی بی بهره خواهند ماند، در سوی دیگر، اکثریت مردم این کشور را در سراشیب سقوط و ناداری، زیر دست کسانی قرار می دهد که با نفوذ و حضور خارجی، کمترین تعهد شان در برابر ملت، رُست مردمانی ست که در کشور ما، از میراث ها و دارایی های خود ما، برای ما خیرات دهند و خواهان شکرگزاری نیز باشند.

به مردم خود پیشنهاد می کنم: در کشوری که چرخه ی هستی اش با توان شما می چرخد، و اراده ی شما، حرف آخر است، فقط به ریاست جمهوری بسنده نکنید! از حق تان نه تنها برای رفاه، بل برای تثبیت و تضمین حضور تاریخی، کنونی و آینده دفاع کنید! کمترین غفلت در حصه ی سهم و حقوق، جایگاه ما را نه فقط به عنوان بزرگ ترین قوم افغانستان، عقب می زند، بل هستی و دارایی مردم را بر باد فنا می دهد.

تجربه ی ۱۷ سال در پیامد رویداد های خونینی که از ۷ ثور آغاز شدند، هشدار دهنده اند. دیگر رفع نیاز فقط با نمونه ای از جنس تکنوکراتان که فقط در زمان ضرورت به آرا و حمایت، عقب دروازه های ما می ایستند، گذشته است.

تنها یک ریاست جمهوری پوشالی، به درد ما نمی خورد! تامین حقوق، نیاز ها، جلب سرمایه گذاری ها و تداخل قومی به عنوان بزرگ ترین واقعیت این کشور، آرمان های تبار ما استند.

در سالیان اخیر برای اهدای انواع امتیاز به جانیان، جنایتکاران و خاینان، لقب و صفت دادند، اما نمونه ی قبلی به بدترین دشمن موتلفانی مبدل شد که از امضای او به هر کجا رسیدند و در تجربه ی این تداوم شرم آور که اکنون با تمام کیفیت تحصیلی به ما پشت کرده است، ما نیز به درس های رسیده ایم که یک ریاست به نام، دیگر ارزشی ندارد.

در حالی که شکستن تابو های گروهک ها، احزاب و جناح های غیرپشتون دخیل در بحران افغانستان، فرض مبارزه ی اجتماعی و سیاسی ماست، نیاز به نمایشاتی نداریم که کسی یا کسانی به نماینده گی از ما، از سهم ما ببرند و پشت کرده به حقوق ما، ژست

بگیرند که گویا شخصیت ملی اند و ایجاب می کند حقوق ما سال های دیگر عقب بیافتند تا در ضیاع آن ها، کسانی شریک جرم این حاکمیت باشند که کاری جز طرد، انحصار، تاراج و اعتراض ندارند.

ما به شکرانه ی اجحاف به قوم، قربانی می دهیم که در این نظام معلق و ناکارا، دیموکراسی داریم و با هتاکی فرهنگ رسانه یی و آزادی فکری آن، باید بپذیریم که خورد و نوش دیگران، گویا موجه اند. با این منش، به سیاهی لشکرهایی مانده شدیم که وظیفه ی شان رسانیدن یک «نمونه» به ارگ است.

تا پایان هر قشون کشی انتخاباتی و حمایتی، توهین می شویم، حقوق ما ضایع می شوند و شاهدانی استیم که پیکره ی زنده ای را مانند که سر ندارد، اما می تپد و در ضیاع هستی او، حیات این کشور در ناعادلانه ترین صورت، به خورد و رفاه کسانی می رود که در پایان حضور ناکام، مانند چرکی از لاشه ی حاکمیت ائتلافی می افتند و ناگهان هزار انواع ضد افغانی می شوند.

۱۷ سال پس از حاکمیت های ائتلافی، ضیاع حقوق ما با فرهنگی تعمیم یافته است که فقط با ریاست چند نمونه، بهانه می سازند و تبار ما، در حالی نفی می شود که بخش بزرگ این حاکمیت، از آن جناح های بحران و خیانت تشکیل شده است که اگر بر ریاست کمیسیون حقوق بشر آن خندید که عضوی از بدترین تنظیم «سال های خون و خیانت جهادی»، به دلقک می ماند، مسخره نیست که تمام جوانب خیانت، تاراج و جنایت، اعضای حاکمیت ننگین تنظیمی با تغییر ظاهر، بانیان دیموکراسی و مدعیان اخلاق و تامین عدالت اجتماعی می شوند!

اگر حضور غیر پشتونی در حاکمیت به نسبت انحصار و دریافت زیاده از حق دیگران است، چرا تماشا کنیم و زیان بینیم که فقط یک رییس نمونه داریم و سهم ما برای تامین حقوق، فقط در گرو ریاست اشخاصی باشد که ما را فداییانی می دانند که باید برای رعایت همتباری، از خوان خود بُبریم و در حالی به دهان دیگران بیاندازیم که نیت خیر ندارند.

از همین امروز، مسئله ی حقوق خویش را جدی بگیرید! اگر کسی از گروهکی نمایش رسانه یی می دهد که تا ۵ تای آنان در سهمیه ی کابینه، فرهنگ نشود و از تظاهر حضور خیابانی، تشکیلات نسازند که در تنوع ابتکار مدنی، یک پی هم، زیاده از حد بخورند و گروه دیگر خط و نشان بکشد که نماینده گی آنان از آن «سنگ زار»، برای تمام افغانستان، کفایت می کند، نباید از گریبان هیچ کسی رها کنیم که برای ریاست و حمایت، ما را می خواهند و اما حقوق ما در میزان معامله و ندانم کاری های آنان، قصه ی مفت سیاست های افغانستان می شوند.

به ویژه در چهار سال اخیر، آخرین میخ ها را به تابوت آرزوهای مردم کوبیدند. هیجان و التهاب شایسته سالاری با پشت کردن به حمایت های مردم که در صف های طویل رای دادند، انگشتان شان بُریده شدند و دغدغه ی خاطر قشر تحصیل کرده و فرهنگی ما، دفاع از حکومت بود، به سرخورده گی، خجالت، خشم و آزرده گی مبدل شده اند.

یک مجموعه ی مافیایی، هارتر از گذشته، به ما، مردم ما، تبار ما و حقوق ما پشت کرده است و با تف انداختن به روی همه، برای ما سریال می سازد. سریال تعیینات، هنوز از ماجراهای «سندباد

بحری» (کمال سادات)، ناگفته ها دارد که در صد ها نمونه ی در حال انتظار، کل مردم و حامیان سیاسی، فرهنگی و مدنی را دوره زده اند و از حقوق آنان، کودکستان دولتی ایجاد می کنند.

اکنون که قبول طرف مسلح درگیر، جزو اجندای دوستان بین المللی شده است و بخشی از به اصطلاح دست آورد های مذکر و مونث تعدیل می شود، ظاهر سازی برای مکتب ها و «ایدیالوژی های وارده»، حکومت را که بی شباهت به روز های کارمل می ماند، تبرئه نمی کند.

فقط چند ماه بعد، بار دیگر محتاج ما می شوند، اما تا آن زمان، ضمن پوزش از عامه ی مردم که با منطق ما توجیه می شدند «این ها خوب اند»، می خواهیم حساب و کتاب تان واضح باشند! بار دیگر به زور ما به ارگ خواهند رفت، اما تحفه اش حکومت فاسد و پوچی می شود که در فرصت دیگر، با پایان تعیینات فمینیسم، «دو جنسه ها» را روی کار خواهند آورد.

بهرتر است به حال خویش دل بسوزانیم! اگر در منگنه ی «بد و بدتر» بار دیگر گیر ماندیم، حداقل برای کسب حقوق خویش تعهد بخواهیم. در سال هایی که آینده ندارند، بهتر است از عذاب کودکان، دو جنسه ها و فولش هایی (فولبرایت ها) در امان بمانیم که در برابر انبوه مردمی که از حکومت حمایت کردند، با این همه تحصیل کرده، فرهنگی و اهل این کشور، سرمایه های دولتی را ضایع می کنند. آنان از مدرک «فولش» (FOOLISH)، به کشور هایی می روند که آمده بودند. وای به حال ما که در گند آنان دست و پا بزنیم!

چهار سال انتظار برای مشارکت در نظام، به چهار سال اخذ ریا، توهین و فریب می ماند. حکومت ناکارا از تریبون تزویر، به شعور

ملت توهین می کند. رفتن به ارگ همان و پشت کردن به ما، همان!

و اما با توانی که به مردم تفهیم کردیم، منطق آوردیم و ذهنیت بخشیدیم، از دولت حمایت کنند، با تمام کیفیت همان توان از حق خویش دفاع می کنیم و نیز مردم را در برابری خاصیت هایی بسیج خواهیم کرد که بار دیگر محتاج ما می شوند!



امان افغان

«ملت عزیز و باوفای من!

به مناسبت ختم سفر چندماهه ی من و اجرا آتی که برای ترقیات شما شده بود و برای بازپرسی احوالات شما فرزندان عزیز، لازم دیدیم که از هر اکناف مملکت، وکلای شما را احضار کرده، لوی جرگه را منعقد و امورات آتیه ی دولت را تحت نظر دقت گرفته، به استشاره و استصواب وکلای ملت عزیز خود، قرارهای نافع و لازمه را برای آرامی و رفاه ملت و ترقی وطن محبوب خود بدهیم و به این وسیله اشتیاق قلبی خود مان را که به دیدار شما اولاد های دلاور خود داشتیم تسکین نماییم. اینک تمام وکلای شما رسیدند و از دیدار خود شان فرحت بی اندازه ی قلبی به من بخشیدند.

فرزندان عزیز!

امروز بحمدالله ما دوره ی ترقیات ابتداییه ی ده ساله ی خود را با کمال کامیابی طی کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهد و هم آهنگی شما، از غیرت و همت شما، از صمیم دل رضایت و مسرت دارم. ما امروز در صحنه ی مبارزه ی سعی و عمل دوره ی دوم ترقیات مملکت، داخل شده ایم. ما باید با دل و دماغ قوی و با تحمل و شکیبایی که مخصوص فطرت افغانان شجاع است، از همه گونه زحماتی که در راه ترقیات وطن مقدس افغان پیش آید، پذیرایی کنیم.

طوری که به شما مبرهن شده، من ابداً از خدمات ملت عزیز خود خسته نمی شوم. عشق قلبی من، آرمان و آرزوی یگانه ی من، حاصل حیات و زنده گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن

مقدس من است. در این راه، عزم من متزلزل نمی شود، ولو با هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه مدح و ثناء، هیچ قسم لوم و توبیخ، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سربلندی شما باز داشته نمی تواند. پس نظر به عزم راسخ و قوت قلبی که برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده می کنم و نسبت به اعتماد و شوقی که بر وفاداری و مردانه گی و وطن دوستی و صداقت شما اولادان غیور خود دارم، بعون الله تعالی تکیه کرده به شما اطمینان می دهم که: با مظفریت فوق العاده و ترقیات درخشان، دوره ی دوم مساعی خود را خاتمه خواهیم داد و یک بار دیگر ثابت خواهیم نمود که: نژاد پُر افتخار افغان بر هر گونه عایق و حایلی که سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد، غالب می شود.» (جزوه ی به ملت عزیزم، تمهید شاه امان الله در تدویر لویه جرگه ی سال ۱۹۲۹م)

این تمهید، جهت تدویر جرگه ای بود که امان افغان، پس از بازگشت از سفر طولانی خارج از کشور، خطاب به مردم، ارائه کرده بود. تداعی شخصیت شاه امان الله، همیشه با انگیزش حس عاطفی ما توأم است. در نوع ادبیات خاص او، محبت سرشار به مردم، وطن و آروزی قلبی پیشرفت و رفاه، هنوز هم به افغان ها انگیزه می بخشند که عقب نروند.

نود سال پس از سقوط امانی، اما هرچه از مفاهیم خُریت سیاسی، جهش مدنی و رو به جلو معاصر طرح می شوند، به گونه ای تکرار خوش برداشت هایی اند که در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله (رح) شکل گرفتند. این گونه، هرچند در بستر مبارزات طولانی مردم ما از ۵ سده بدین سو، گذشته دارد، اما نوع عصری (مدرن) به

تعمیم ذهنیت‌هایی انجامید که می‌شود گفت مقطعه‌ی امانی، افغانستان را به جلوی رهنمون شد که سال‌ها بعد، پس از توحش سیاسی هشت‌ثور، انحصارات ملایان و تهدیدات بنیادگرایی مذهبی نیز اما فاصله گرفتن از تحجر و سنت زده‌گی‌های غیر تعریف شده، آرزوی قلبی هر افغان است.

در روزهای مناسبتی که گاه تکرار خواسته‌های سیاسی، اصل قضیه را ملال می‌کند، اکثراً از شاه امان‌الله و ۲۸ اسد(شکستن حصار و تحقیر استعمار) در جنبه‌هایی که در رژیم‌های مختلف، به تبع ایدئالوژی‌ها برجسته می‌شدند و این رویکرد به سنت جناح‌هایی مبدل شده است که هریک به میل خویش، شخصیت و سلطنت شاه امان‌الله را بازخوانی می‌کنند، یاد می‌شود.

باری باز برای ارج و ارجحیت شخصیت و سلطنت شاه امان‌الله(رح)، اما با رویکرد تجدید تاریخی، به یک بازخوانی دیگر رو می‌کنم تا ثبات پایه‌های تاریخی جهش مدنی و سیاسی ما در تبلور شخصیت امان‌افغان، تبیین کند: همیشه خوانی تاریخ و باورهای شاه امان‌الله، چه قدر به نفس آمال رفاه و داعیه‌ی مدنی مردم ما مرتبط است. این مثال(شاه امان‌الله) نماد تاریخی آن جهش سیاسی و مدنی ست که با دست‌آویز آن نیز به خواسته‌ها و اولویت‌های مدنی، سیاسی و اساسی خود می‌پردازیم.

مرحوم لودویک آدمک، رنسانس فرهنگی و رسانه‌یی معاصر افغانستان را بدون علامه طرزی، ناممکن می‌دانست. به مصداق این برداشت، خوانش زمینه‌ی سیاسی، مدنی و رفاهی افغان‌ها بدون شاه امان‌الله(رح)، اگر ناممکن نباشد، ناقص است.

ارزش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک شهزاده در جنبش مشروطیت:

اعلی حضرت شاه امان الله در دامان پدر و مادری رشد یافت که به تعبیر کنونی، شخصیت های اول افغانستان شمرده می شدند. میراث تاریخی اعلی حضرت امیر عبدالرحمن (رح)، زمینه ی سیاسی اعلی حضرت شهید حبیب الله خان (رح) را ثبات بخشیده بود. پدر شاه امان الله در زمینه ای که خود مبتکر بسیاری از عناصر مدنی، فرهنگی و رسانه یی آن بود، در روشنگری هایی که به راحتی وارد حیات خلوت سلطنت می شدند، به گونه ای باعث شده بود (جلب توجه) تا امان الله از این طریق نیز عضو جنبش مشروطیت شود.

می شود گفت طرح های انکشافی، عمرانی و رسانه یی اعلی حضرت امیر حبیب الله خان (رح)، به اندازه ای خوب بودند که هرچند تعمیم آن ها به توطئه ی ترور خودش انجامید، اما آن مرد معزز، مسوولیت های وجدانی و میهنی اش را فراموش نکرد. رسمیت معارف عصری و علاقه ی مفرط شاه به عمران و فرهنگ، به خصوص کتاب، بدون شک بر روش ها و علایقی اثر گذاشتند که بعداً در سلطنت امانی، به جهش عظیم رو به جلو مدنی و رفاهی مبدل شدند. یعنی زمینه های از قبل فراهم شده، امان افغان را به فعال ترین عضو جنبش مشروطیت، مبدل ساختند.

سلطنت شاه امان الله را می توان بزرگ ترین دست آورد جنبش مشروطیت افغانستان دانست؛ تحرکی که مایل بود کشور ما به توسعه ی عمرانی، انکشافی و اقتصادی رو آورد.

سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت: تعمیم مفاهیم مدرن فرهنگی، رسانه یی و مدنی در مقاطعی که باعث تغییر و تحول بنیادین شده اند، در نمونه های تاریخی در

کشور های اسلامی، در ترکیه با مصطفی کمال آتاترک، در ایران با رضا خان پهلوی، در کشور های آسیای میانه به وسیله ی اتحاد شوروی و در سایر نقاط با تسریع خیزش های ناسیونالیستی و سوسیالیستی نیز صورت پذیرفته اند. در نمونه های دیکتاتورشیپ، شخصیت هایی مانند صدام حسین در عراق و معمرالقذافی در لیبیا، بدون اعلام باور های بسیار مقید چپی و راستی، مردم را از مزایای رویکرد رو به جلو دولتی، مستفید کرده اند.

در افغانستان، گرایش های یک شهزاده به رفاه اجتماعی که بعداً در کسوت شخص اول مملکت ظاهر شد، موهبت هایی بودند که مردم ما به آن ها رسیده اند؛ هرچند زمینه های آن ها حتی در زمانی که سید جمال الدین افغان در دربار شاهان افغانستان، ریفورم می داد، گذشته دارد، اما در سلطنت امانی به مشی اساسی دولت تبدیل می شوند.

قرار گرفتن جنبش مشروطیت در راس قدرت که با شاه امان الله (رح) تمثیل می شد، به تسریع روندی انجامید که پس از سقوط امانی نیز تغییر در همه عرصه ها، وقتی آن تاریخ را بازخوانی می کنیم، اساس بسیاری از حرکات مدنی، فرهنگی و رسانه یی کنونی ست.

تمثیل خواسته های جنبش ملی مشروطیت افغانان ها که از تمام اقوام عضو داشت، سلطنت امانی را به سمبول تاریخی ما مبدل می سازد. مزیت سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت باعث شد، طرح های کلان تحول، هرچند بسیاری تطبیق نیافتند، اما به آمالی مبدل شوند که در حاکمیت های بعدی، جزو جداناپذیر مشی دولت ها جهت تغییر مثبت، انکشاف و خدمات عامه باشند.

نقش تاریخی اعلیٰ حضرت شاه امان الله (رح)، تنها منحصر به افغان جسوری نیست که استعمار را تحقیر کرد و به مردم رو آورد. مفاهیم مدنی، فرهنگی و رسانه‌یی تعمیم یافته در سلطنت او، افغانستان را از گذشته‌ای سوا کردند که در باورهای عامه‌ی مردم، خوانش یک سویه‌ی باورها، با وجود مفاهیم عصری حاکمیت، فرهنگ و رسانه که از سلطنت مرحوم امیر شیر علی خان قوام یافتند و در تمام حاکمیت‌های امیر عبدالرحمن خان و حبیب الله خان، هرچند با رعایت بیش از حد دینیات، اما تقویت می‌یافتند، جامعه را بی موازنه ساخته بود.

تعمیم ذهنیت‌های ارزش‌نقش زنان و دختران افغان، فرهنگ و سیاست نو، نظام‌های دیموکراتیک که با شورا حمایت می‌شوند و آن چه از بازخوانی قابل وصف جهش مدنی زمان شاه امان الله (رح) می‌دانیم، ارزش حضور تاریخی او را در مقطعه‌ای که باید ابراز وجود می‌کرد، مهم می‌سازند.

نود سال پس از «تراژیدی سقوط امانی»، اما اکثر مفاهیم انسانی آزادی‌های فردی، کار رسانه‌یی، فعالیت فرهنگی و احترام به حضور زنان، با تداعی شخصیت و سلطنت شاه امان الله (رح)، نوستالژیک می‌شوند. بنا بر این، یادمان او، نه فقط تکرار خوش توارد جدید سیاسی افغانستان است، بل همواره باعث می‌شود با جان کلام آن، به اولویت‌ها و آرمان‌هایی ارج بگذاریم که امروزه نیازهای اساسی افغانان به خاطر رسیدن به زنده‌گی آرام، مرفه، با وقار و با عزت می‌باشد.



پایه های لرزان

تشبیه پایه های لرزان، بی شباهت به پایه های سیستم است. منظور افراد و اشخاصی ست که تیم سیاسی حکومت کنونی را می سازند؛ هرچند تظاهر به اراده ی سیاسی، مسوولان را به نمادگرایی رسانه یی کشانده، اما تلاش ها برای احاطه ی سیستم، شبیه پایه های لرزانی ست که سعی می کنند با انبوه سازی، از ارتعاش آن ها بکاهند.

فکر می شود مشی نادرست حکومتداران کنونی، آنان را هراسان کرده، اما این افاده به این معنی نیست که خود متوجه چنین مسئله ای شده اند. عموماً در به دنبال فرصت، از هیاهوی رسانه یی تا جهت کمپاین ها، تیمی که روی شانس ها، امید ها و فرصت های مردم پا گذاشت، از این نیز می ترسند که پرستیژ گروهی کاهش یافته است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان، منحصر به فرد، ولو به حد یک شخص، دانسته می شد.

عوامل بیرون حکومت، چه در سطح فشار های تنازع داخلی، چه به سطح تماس های بیرونی، متاسفانه به گونه ای موثر واقع نمی شوند که با درک آن ها، عدم انعطاف حکومت کنونی، وضعیت را خراب تر نکند.

در حالی که صلح، به غایه ی اصلی افغان ها مبدل شده است، صحبت از آرایش نظامی در جوی که طرف مهم حمایت از افغانستان یا امریکا، به تفاهم رو آورده است، حکومت را در تنگنای دیگری نیز خورد خواهد کرد که بدون محاسبه، از حمایت های خارجی، توقع دارد.

آن چه در این میان بسیار مهم می باشد، همسویی سیاست های دولت با جامعه ی جهانی، به ویژه ایالات متحده ی امریکا است. این همسویی به حکومتداران کمک می کند، حداقل با وقایه ی خویش در برابر تبعاتی که پی آمد های صلح دارند، به گونه ای منزوی نشود که از حالا آنان را هراسان می سازد.

با وجود نارضایتی ها، تیم حاکم کنونی با وقوف از درون مشکلات، می تواند در حکومتی سهم بگیرد که از رهگذر افاده ی آن ها، آن چه قرار است در آینده، برنامه های رفاهی شوند، از آسیب های بیشتر در امان بمانند.

ارتعاش سیاسی، افزون بر رییس جمهور در سطوح مختلف حکومت، سرایت کرده است؛ هرچند استند افرادی که با محافظه کاری، سعی می کنند از عوارض منش سلیقه یی کنار بمانند، اما اصرار حکومتداران که روی وفاداری حساس است، به گونه ای باعث شده، تعداد زیادتری در گیر سلايق شوند.

حساسیت های بی جا و بدتر از همه غیر منطقی در قبال رویداد هایی که با وزنه ها و توجیهات مختلف رونما می شوند، دولت را از تعقلی که لازم است، دورتر می سازند. در چنین حال و هوایی که ارتعاش سیاسی، راس حکومت را دربر گرفته، این نگرانی را بیشتر خواهند ساخت که با تداوم خودشیفته گی یا اصرار بر بقا، امکانات دولتی، به گونه ای ضایع شوند که مثلاً در قبال پروسه ی صلح، سبوتاز حکومتی، نمایان تر می شود.

هشدار و مراقبت، لازمه های درک عمومی جامعه ی افغانی اند، زیرا صورت حال تنازع، روش ها و فرهنگ سازی ها، ابعادی دارند که بایسته است در میزان منافع، دست آورد ها و حیات مدنی

ما، نباید از چشم بیافتند. به این دلیل، پذیرش صلح را به معنی وجوب شرایط بهتر می پذیریم.

شاید شماری با رفتار خاص، به ابعاد موضوع، توجه نداشته باشند. سوء رفتار در افراد و اشخاصی دیده می شود که معاضدت با تیم حاکم را از کل سیستم، مجزا نمی سازند. منطق ما این است که باید با اصلاحات، جلو کسانی را بگیریم که دیگر موثریت ندارند؛ نه این که به نام صلح، نظامی را تضعیف کنیم که به سختی احیاء شده است. تداوم این منطق، ایجاب می کند اصرار کنیم، پروسه ی صلح با بدیلی توأم شود که افزون بر تامین امنیت، نوع ریفورم سیاسی بدیل می شود.

سعی کنیم از ریزش پایه های لرزان حکومت، جلوگیری کنیم. این مامول، با بدیل افراد و اشخاص راس، قوام می یابد.



رهبري هستريک

سخنراني ها، فلم ها و تصاویر زياد دکتور غني را دیده ايم. او در اکثر آن ها، به عنوان شخص عصبي مزاج، پرخاشگر و تندخو به نظر می رسد. بخشی از اين کنش های رييس جمهور، اگر به اثر برداشت او از مسايل است، اما اکثراً ناشی از طبيعت او می باشد. دکتور غني، قبل از اين که در زمينه ی حاکميت حامد کرزي شناخته شود، اصلاً محسوس نبود.

داستان ها و بالاخره روايت هايی از شيوه ی برخورد مردی که به اصطلاح تر و خشک را می سوزاند، از اوانی که دکتور غني در رده های دولتي ظاهر شد، میان همه تبادل می شدند.

وزارت ماليه و رياست پوهنتون کابل، دو نهادی اند که از کارکرد های دکتور غني، بيشتر به ياد می مانند؛ هرچند در پوهنتون کابل، مدت زيادی نماند، اما کارنامه ی او در وزارت ماليه، تعداد زيادی را آزرده ساخت.

عموماً عصبانيت بی حد دکتور غني که به اثر در گيري او با بيماری سرطان به وجود آمده، با وجود تداوی، اثرات زيادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون بر اين، مقام تفکر دوم که به گونه ی رسانه یی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصيتی مبدل می سازد تا از هر دو رهگذر، انعطاف نداشته باشد.

اعتماد به نفس بيش از حد که گویا پدیده ی «ابرنخبه» واقع شده است، بسياری را از تنقیدی حذر داد که بایسته بود دریغ نمی کردند؛ هرچند واکنش دکتور غني به انتقادات، از مهارت هايی بهره می برد که او را قادر ساخته اند در جو تبليغاتی، مسايل را منحرف کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را

انحصار کرده است، با نمایش طول و تفصیل دولتی و کمیسیون ها، وانمود می کند که در چنین ساختاری که صدها تن در راس قرار دارند، ادعای انحصار مخالفان، نادرست است.

یکی از اقارب من (مرحوم داکتر لیث نوابی) که بی هیچ شائبه ای از زمانی که دکتور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهوری با حامد کرزی، پس از داکتر بشر دوست، کم آورد با او همکاری کرده بود و متأسفانه پس از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صدها تن نخبه گانی که در تیم تحول و تداوم با دکتور غنی، صادقانه کمک کرده بودند، در نخست توهین و بعد طرد می شوند، خاطراتی نقل کرده است که روایت های تاسفبار از شخصیت دکتور غنی بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکتور غنی، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحتی وی، مردم را در ابهام می گذاشت، اما قایل شدن به شرک که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه ی مذهبی داشتند، او را به انعطاف اجباری می کشانند. چنان چه آوردم، اعتماد به نفس کاذب، دکتور غنی را در جایی قرار داده بود و می دهد که هیچ کسی را برتر از خودش نمی داند.

اعترافات جان کری، وزیر خارجه ی پیشین ایالات متحده ی امریکا، مبنی بر این که دکتور غنی، تجربه ی سیاسی نداشت، حقیقت تلخ دیگری بود که بسیاری از حامیان او بعداً دریافتند. در چنین اوضاع و زمینه هایی، دکتور غنی با خاصیت هستریک، به فراز و فرود جامعه ی افغانی رو آورد و بدتر از همه، به گونه ای عمل کرد که گویا نیازی به تجربه ندارد.

تلاش کنونی رییس دولت که با تمام توان سعی می کند پروسه ی صلح را مُختل کند، جزو گمان هایی بود که بعضی می کردند. عدم برداشت تنقیدات و مخالفت هایی که اکثراً موجه اند، رُخ ناراحت کننده ی دیگری ست که دکتور غنی با اغماض به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل کرده، با تعیینات افراد گمنام و خارج زده که با منطق زبان انگلیسی در جامعه ای تحمیل می شوند که اگر استثنائات را کنار بگذاریم، ۹۹ درصد مردم ما در مسایل روزمره ی زنده گی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هستریک دکتور غنی با افزایش صدای او واقع می شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر جاذبه ی موقتی ایجاد کند، ثبت و انعکاس رسانه یی آن، به همان میزان تخریش کننده است؛ چه حالت هستریک، مانع تعقل و خوداری های مورد نیاز می شود. حکومت وحدت ملی که ابتکار دکتور غنی بود، از همان آغاز برای چیز فهمان پیام داد که متاسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساحه ای وارد شده است که با ظرفیت ها، گذشته و تجربیات او، مصداق کسانی قرار می گرفت که از آغاز انتقادات بر وی، اذعان می کردند گذشته ی کاری او در محدوده های کوچک و بسته ی سیستم غربی که عاری از بوروکراسی های جهان سوم اند، او را از درك دغدغه های عاجز می ساخت که در کشور ما، نیازمند احاطه به تمام نزاکت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ست.

تشنجات هستریک شخصیت دکتور غنی، حالا به همه جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید های ما را از او قطع نکرده اند، تقاضای وسعت نظر به مسایل مهم کشور می باشد. تذکرات به جای او که یک هفته پس از کمک های خارجی،

سقوط می کنیم یا استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزوم اند، عبارت از دشواری هایی ست که در چهل سال بحران، به ملت افغان تفهیم می کنند تحلیل پیچیده گی های روابط با جهان، به میزان تنوع آن، کشور ما را در گیر می کند. بنا بر این، بهتر است با حذر از روش های خودکامه که منافع مملکت و مردم را تهدید می کنند، به عنوان کسی که فرصت یافته بود و روزی باید برود، به جریانی کمک کند که به نام پروسه ی صلح در برابر ما قرار دارد. برخورد های هستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه منافع شخصی را لحاظ می کند، ما را وار یک فاز دیگر بحران خواهد کرد که در هیچ کجایش، فرصت های از دست رفته ی جامعه ی جهانی وجود ندارند.

تداوم هستریک حاکمیت در فضایی که از جغرافیای آن کاسته می شود، چه نوع حکومتی را برجا می گذارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه ی جهانی، حتی به حداقل خود کفایی نرسیده ایم! اگر در گیر تنازع پس از جامعه ی جهانی شویم، با حاکمیتی تنها می مانیم که ولو دومین متفکر دنیا را داشته باشد، اما شبیه حکومت هایی می شود که تنظیم ها در جنگ های داخلی در چهار گوشه ی کشور، ساخته بودند.

شرح تصاویر:

به باور مردم، دکتور غنی حتی یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.



تصاوير اوربند

که غواړئ د سولي او پخلاينې دره
بېرته اوسي، اوربند ټينګ کړئ

سال اول، شماره دوم، ۱۵ / عقرب / ۱۳۹۴

اوربند

د پلرنۍ ځمکې په پلور مې د عطرو فابريکه
جوړه کړه

لومړی مې خپل تره د کوکنارو له کره راوگرځاوه
سرکار دې له مور سره دا همکاري وکړي چې همکاري دې نکوي
د ودونو د پوه سالون په لگښت څو فابريکې رغېدای شي
(عبدالله ارسلا)

په کلاگانو کې اېسارې سرمايي
د زندان آزادي، د آزادي زندان
محمود طرزي او پښتو
د ايران کورني دردونه
سياست د عمل لويه
د لوڅو فلمونو کتل
دختران افغان
له خانه تېښته

د حرکت د ښکر او لکۍ په گټلو غځېدلې سيالي
د ملا قلم الدين، ښاپېرۍ نغمې او ملا حکيم مثيب گډ مزل يو منزل

اروپا ته د کډوالۍ رنګې لارې

د کنسټور ۱۰۵ کلنه پي پي ۵ اروپا د
کډوالو په نيوه کمېټې کې د ښوونو وښانه
برخليک لياره شپې شمالي

د دختران افغان

مصطفی عمرزی

امروز وجود می برداند
چاله های آبد که او را
سنگون و با این افت،
نویهن خواهند کرد.
می خواهم به صراحت
گویم بهترین سساله در

امروز تضمین نهاده شده
حضور سیاسی و اجتماعی دختران و لایحه زنان
افغان، قابل شن آبان به طوره تفکیر است که
هیچ محدودیت اپیدالوژیک می باشد که بیشترینه
در عدم وضاحت ها، سرایا مشکل دارند، نمی
پندرد یا الگو و فقط در اندیشه می مانع خود
در دیگر کشور ها، باید به هم، حیثیت و حقوق
را بیشتر از رسم ها، عینه ها، فداکاری های
خانواده گی و شریکی که زیر جنر اندیشه ی
پوسیده ی مردسالاری، شای پرایش قابل نیست
بخواهد و شرکت ده گانی با یک مرد را تا همان
جا اجازه دهد که در حد دوستی، با یاری و مبارزه
می برای به جا مانده گی و واقع جاننده (ست)
های در واقع غیر تعریف شده، خود را به
عنوان قدرتی در رمز افتریش از سوس پرورگر،
نگارند.

جنس دال پیش را برای مرسمی که در یکی از هوئل

ها، برای تخلیل از هشتم جراح، برگزار کرده بودند

به خوبی به یاد دارم. در آن زمان رسم معمول در تمام

کره می های افغانستان، نمایشی که موسمی هر

نیمه می بود، از سوی مسئولان اجرا شده

که نمایش شادان و آهوان سهوا، به جای

زن افغان را از زبونگی، در میانش تعارض می

و کاپیتالیسم تراشه های پرند که در آتش،
دود و بارش آبد نروان، بنیادگرایی را از زرفای
تاریکی های گذشته، دوباره روشن کرد و نیاز
برای بودی نشمن (گروسم) که خود حاصل
چهارول هستی انسان با هیولای سرمایه داری بود
بود، و سوجوان را که فقط در اندیشه می مانع خود
بودند، وای دارد تا با بی شعور، تمام، جواز
فعالیت پندگی را از صادر کنند (بنیادگرایی) که
پایه اش (توریسم بین المللی) دامگری خود
آنان و تمام دنیا بود.

تفکر میان نهمی و قرون وسطایی که در حاکمیت
طالبان، کریسان ملت افغان را گرفت، حتی
آرزش آن را دانست تا مردمان هزار سال پیش را
در پرکردن زبیر این تفکر با قالب های پوسیده ی
گذشته، مواد دوزده ی جنگ ها را شعلای می
ساخت که در پی نهایت خود، مردمان و پهرانی
کشته، مواد دوزده ی حقیقت دنیا را با تاپولات
مردمان گونه فکر و طرده شد تا دنیا، دنیای می
کردند و این طرز فکر که خود در مسیر تغییر
جهان اسلام و اصول قرانی، جامعه ی چپاول
جهان اسلامی را با حضور استعمار تضمین کرد،
جوانع مسلمان را در دروازه گی عقب می که
ناروازی آنان در برابر متجاوز، به بحر مدخل
گرایش به استبداد، بهترین نمونه ی اشرار
مسلمان ساز شده است که با اندیشه ی
های پوسیده و تاپولات کفران، دنیا
از حرام می شمارد و با پشت کردن بران،
توان نمی یابد تا با استفاده از علم و دانش
همان موقعیتی را احراز کند که همون تا
جهان غیر ایچا می، او را توان می دهد تا
در نهایت پی چای گی، حرام را حلال نلاند
(آبشار، حلال).

عصویت تمام با فرهنگ های کهن و برخاسته

از شان افغان وطن پرست، مندی و حضور

در دست ترین سالان زنده گانی این

اعتقاد به نفس را بری و به اره افغان می

آورد تا همیشه امیدوار باشد، هیچ سیاسی،
آبدی نیست.

پس از سقوط حاکمیت طالبان و زمینه های

که اکاهان این سرزمین برای بازی های

شدیدی که در نقش سیاسی و اجتماعی

خرشان، خود را برای دریافت حقوق اساسی و

اسلامی واقعی در میدان ها می یابد.

آموزش، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اردو و

حضور بیرونی، بر رنگ و پرافتخار دختران و زنان

افغان، بیشتر از همه بر جامعه ی خود آنان تأثیر

وارد کرد و همه تا تمیت از دیگر کنر، به این فهم

رسید که خاطر فراخ بازی زنده گانی در مبارزه

را تضمین شده است که جوانان جوانان آنان در

حضور بیرون از زندان خانه و اندیشه (زن سیتی)

ست.

با شرحی که آورد، دروغهای چونگی از قشر

اناک و بازیان آنان در کشور رفت، اما با آن که

فراز و فرود نقش زنان و دختران افغان، در پس

و بنیادی موقف آنان، مسیری مشخص نگرفته

است و فرصت های هاندگی پس از حضور طالبان

زیر در پیچیده گی های تاریخی سیاسی، هیچ

تضمینی نمی دهد و به یکی از جنبه های اساسی

(شرایط پس از طالبان) تفکر گونه با سترگی

در برابر تمام ستاد و ها و ارزش ها، در چند

قسمی ما قرار دارند، مهمترین عنصری که می

در اندریم در جامعه ی همچنان نوسانی افغانستان

دختران را تهدید می کند، باور دختران افغان بر

اندیشه و تفکیر ست که بازگشت به گذشته های

نگین من سترگی و زندان زنان، همان سواه روزی

تاری می شود که در فراخی هر گامی که برای

سختساری بر موقف و
شان دختر افغان، همان
ملاحظه ی او می خواهد
که در هنگام ناکشتن بر
شخصیت های مرد.
افغانستان، به کار می بندیم، زنان و دختران در
سرزمین کهن ما از آنروای خانه ها، جرمسرا
و کاج ها تا حضور اجتماع و سیاسی، در
فرصت های که یافته اند، شان خویش را به
عنوان کسانی که کمتر از شان مرد را نمی پندرد
نارزه داده اند. از راهی «بلخی» که فرانی
سجرات عاطفی اش شد تا کوهشاد روشن ضمیر
که در پای جالالت مردسالاری فرانی داد، از
ملای، پرچمدار و وطنخواهی تا ناهید شهید که
در برابر تجاوز سرخ، قامت یافزارت و شهید
میا (اینگار ساهان رابا) که در معله های باغ
کوسوس سترگی و در جنگله های تهداب گداری
اقرطیبت دینی که نه نهایت بر مقام زن، بل بر
دنیا نهیمن می کرد، پرچم زنان و دختران حضور
افغان را در فراموشی دوباره با یاد ملای ها تقییم
کرده که دختران افغان، در سختی ها نیز از برایی
پرچم شان خویش باک ندارند.
تهدید دختران و زنان افغان، حتی در تاریخ ترین
برهه های تاریخ ما، سد ها را شکسته است و این
عنصر، کمک کرد تا در سر زمین نصیب، از
توان مردودی بی نصیب بشویم که گریه گریه و
زیامست، اما محکم و اسوار باشد.
وصف کردار و اندیشه و دختر افغان که لایحه
مادر افغان را می سازد، در روایت های تاریخی،
افترش های ادبی و سایشین مکتوب، محل بسیاری
بر سختساری میانی نمی گذارد که وقتی قلم
سخن بر دختران و زنان افغان می رود، دیباچه
های اند که هیچ کسی نتوانی فرار از آن ها را
نارند.

تفکیر به عنوان اصل مهم در فرایند بشری
شناخته می شود و از هیچ ابعی مستثنی نیست.
اگر از گذشته های دور، بخواهیم تفکر زن سترگی
در تمام سطوح این سرزمین به مشاهده می رسد
این تفکر، با ایجاد سترگی که در تحولات
زنده گانی سر افروزه می شوند، خودش را
وسیع تر کرده است و مثل آن که با ستاد و ها
شداری ها نیز اشکاف می یابند.
به چنان ما که تجربه ی زنده گی در حدود کشور
ما را بخوانیم با این تنوع اندیشه ها و فرهنگ ها
که سیاست ها با ساهته اند، تنوع زنده گانی را
نشان می دهد، انکشاف مختلفی از سواهای
اجتماعی، سیاسی ... زنان را به نمایش گذاشته
است.

با تمام پشته وای چندین ترفه ی عنصر زن
ستیز، دنیای ما، این تفکر بیج و غیر انسانی
را به رسمیت نمی شناسد و اگر مشکلی وجود
دارد، برخاسته از همان کشاکش های سست که
بشر حریف از آن زمانی که دست به چپال برد و
صبی در این زمینه بر جا گذاشت، وای دارد تا
حکیمان و برای رفع خودش، زبانه های سیاست
از چوبل دیگاران دهد.

افغانستان ما با عبور از اعماع تاریخ که گاهی
برای شاهکار های ملای ها، دربار حضور زنان
را بلند کرده است، محاکم با کاروان تمدن، زنجیر
های زن سترگی را می شکند و در اوایل قرن
بیستم، جامعه ی ما می یزد که بخش مهمی
از توان را برای هیچ مداری، محبوس کرده و از
سوم آبرنده و ستاده اش محروم بود.
از سلطنت بازی شاهان ارلله تا سقوط حکومت
ملایان افغانی رمانی، زنان و دختران افغان در
نوسانات اجتماعی و سیاسی، ناگزیر از تحمیل
طرز تعاریفی که به ویژه پس از هتفه ثور برای
آنان می شد، و هرگز رو به سوس نبودند و برای
انگهان در چنان خیره ای مدفون شدند (حاکمیت
طالبان) که بتدر از روزگار و کوه رشاد بود.
زبانه های سیاسی که در واقع، اپیدالوژی ها بودند
برای سترگی دو جانب محاصره (رئال) گروسم



برجسته کرده که غیر واقعی ترین تعاریف امروز
زنده گانی میزند و متناقضه، فرمان های الهی را
نادیده می گیرند.

موضوع نمایش، از گندوگندی زنی بود که با وجود
ظلم شوهر که برای اخراجش، او را در کنار
اختیار همسر دیگر، ناده می کرد و این حرکت
نقشانی که به تصویر نداشت از جواز اختیار جستن
همسر در دین، بهانه های زیادی برای کار جستن
های می دهد، نقش مرکزی را که زنده باد ایسه
«مهاب» اجرا می کرد در چه می زانی به نمایش
می گذارد که ستم را می پندرد و نمی زند.
حمله و زنده زده باد ایسه «مهاب» در پیام
است: «بروا ندانید از افقاهم».

این وصف که از عنصر کشیک بازی زنان افغان،
سرشته می کرد و ممانت آنان را از تعریف می
کند، گوهری از آن جهان جدایی نیز است که
گذشته و گذشته گان، مار شامه نمایش کرده اند
و اگر می خواهد در دوزخین منزلت، از آن آفت
سایه سیاه، خودش و خسته اش را در روشنی
نیز بر توان خود، بریزاند، که، باسته است که
در کرانه های حقیقت و بازی، از روزی شکسته و
سواخ که همواره او را در اعماق گونگونی، دفن
کرده اند، پیاده شود.

مهمترین و بهترین مسیر در مسیر سعادت
مردمان و زنان افغان، مبارزه با همان بدعنی
ست که طرز تفکر کرات دارد و در افغانستان ما،
زن سترگی تعریف می شود.

که غواړئ د سولې او پخلاينې دره
بېرته اوسي، اوربند ټينګ کړئ

سال اول، شماره سوم، ۳۰/ عقرب/ ۱۳۹۴

اوربند



شهزاده سرای د نامشروع اقتصاد د غورېدا سرچينه

د حوالو له لارې اوربند او جنايي کړيو ته د راکړې ورکړې اسانتيا
پر شهزاده سرای د غلو او کيسه برانکو راټولېدل
صرافان شهزاده سرای کې له حکومت تې غواړي!!

نشه د ژوند ټواوونه
پرېکوي، خفت او
سکاوې د تشې پايله،
زجر او عذاب د نېشې
زېږنده ده.
نشه انساني ټکلا لکه
خزانې يانې رېږوې،
د انسان تنه، عقل او
احساس لکه سوهان له
دنده سړلوي.
نشه د سړيتوب جوهر
خاوري کوي، د ژوند
لارې تړي او د ژوندانه
ښايستونو ته د بدرنگۍ
او وحشت زخېرونه
غورځوي.
له دغه عذاب سره
مبارزه ملي او ديني فرض
دي. راځئ ددغې ناولې
پېښې پر وړاندې پر
ملي همغږۍ د گډې او
سراسرې ستراتيژۍ په
راټېخته کولو ژوند، د
ژوندانه ټکلاگانې او د
شخصيت درنښت باوري
کړو.



دوه چنده بدبختي
سرباري
دېش، که عصري زده کړې؟
د پېښې مشرتابه يو بل اړتيا
ولي افغاني مخ پر خور روانه ده؟
په وژگاري مهتاد ولس
د ننگرهار پوهنتون د لارويان
شانه څه پټ دي؟

وقت
فراخ خاطر

نوشته ی مصطفی «عمرزی»



از همان روزی که با آواز صغیر کالوله ها، هفتم نلور را آغازی از نهیب جنگ ها دانستم، از همان روز، مفهوم آسوده گئی در فرهنگ واژه گان افغانی، رو بگرد درگوتنه گرفت. آسوده گئی های پس از هفتم نلور، در همان وابسته گئی های خلاصه می شدند که یا در پیند با رژیم، یا در پیند با مخالف رژیم و یا هم در پیند به هجرت، اجساد متشوش از ذهنیت های نا آرام را در بر می گرفتند و جستجوی آسوده گئی به معنی جستجو در میان ایدئالوژی ها بود. همان گونه که سیاست زده گئی جامعیه ی افغانی را در پیند با رژیده گائی شهروند افغان احاطه کرد، آسوده گئی نیز در لغافه های بسته که محدود بودند، شاشان آن شهروندان افغانستان و قشر جوان شدند که تازه اگر در شاس استفاده از آسوده گئی سیاسی، عمری می یافتند. سسی سال جنگ، نسل را زاده است که در تقلا برای زنده گائی، مفهوم آسوده گئی را به درستی درک نمی کند و در قناعت برای دیگر قناعت می که او را برای سالان دیگر قناعت می دهد، می نندارد که همین مساله، به معنی همان آسوده گئی ای ست که در دوزنمای جهان بیرونی، بهتر و بهتری دارد. در شرایطی که کمترین دلجوئی برای رسیدن به آراضش های پیشین است، مسؤولیت جوانان افغان به عنوان گرداننده گان چرخ مصادوم سرزمین ما، در گستره ی معنی، خیلی وسعت می یابد. ما در کشوری زنده گئی می کنیم که قربانی ست و زنان می بیند و کمترین سهل انگاری بر حقیقت افکارش، نادیده انگاشتن جفره های ست که همین آهسته آهسته بزرگ خواهند شد. فراخ خاطر، همان لحظه های نیست با آسوده گئی و دنیا و مافیای آن را قراضش کرد و در حلقه ی استراحت، از हजार های غافل شد که در هر لحظه، راهنچار می شوند. ما نیاز داریم تا در آسوده گئی ای که ناشی از صیاح زمان در سرزمین ماست، نیز در آندیشه باشیم که پس از آراضش های نصنعی، جستجو در کدام راه، به نقی ماست؟

په ژوند کې خوښ خلک له
خوبه تر پاخلېدو وروسته
خپله بستره سموي

خوب به مو ښه شي:
د National Sleep Foundation لخوا په تر سره شوي سروې ښيي، هغه خلک چې له خوب نه له راپاخلېدو وروسته خپل کت/بستره جوړوي د هغو خلکو په پرتله لخوا خپل کت او بستره نه جوړوي د ښې لخوا نولس سلنه ښه او ارام خوب کوي.

د ښو عادتونو خاوندان به ښ:
سهار کې له خوب نه له راپاخلېدو وروسته د خپل کت/بسترې جوړول د يوه حاصل خبره ژوند، د يوې قوي ارادې خاوند کېدل او د يوېدجې اوښده قوي مهارتونو سره نېغه اړيکې لري. ددې کارونو مطلب دا دی چې د فامېل په مصرف کې کمښت، يا د خپل کت پاک سټروې ساتل او يا هم د بېخايه لگښتونو په کمولو کې کوم بدلون راولي، البته دا واره کارونه هغه څه دي چې د لويو کارونو د تر سره کولو لپاره اساس جوړوي. دغه خبرې ښاغلي چارلس دوهمگ پخپل کتاب (The Power of Habit) کې ليکلي دي.

د ژوند شته فشارونو مو راکموي:
په يوه بې نظمه او گډوډ محيط او چاپېريال کې ژوند له بېلابېلو فشارونو سره مخامخ وي. ددغو خبرو په اړه د Marie Kondo پهترين څرخ شوي کتاب Magic of Tidying Up کې په تفصيل سره بحثونه شويدي. په دغه کتاب کې شوي بحثونه زياتوي چې د خپلې بسترې/کت جوړوونکي دا خوښوي چې په فزيکي کارونو کې خاونه بوخت وساتي او همدا فزيکي کارونه دي چې ذهني سکون رامنځته کوي. په کتاب کې زياتوي هر کله چې تاسې خپل کور پاک او منظموي، دا په اصل کې تاسې خپلې راتلونکې چارې سمبالوي.

د خوښې احساس به کوئ:
د خپل کت او بسترې جوړول چې خورا وړوکې کار گڼل کېږي، البته په يوه پاک او ښه بستر بستر باندې خوب کول هغه څه دي چې موږ ته د خوښې احساس رابخشي. دغه سروې د Bupa لخوا تر سره شوېده چې پکې دوه زره کسانو گډون کړی و.

ژباړه: ج. بازوان/ شتون ساينس ميوزيم

تاسې ته د يوې ښې ورځې د شروعاتو احساس درکوي:
د کت/بسترې سمبالولو په خبر يو وړوکې کار هغه څه دي چې تاسې ته د يوې ښې کاري ورځې د شروع کولو وړتيا درکوي. سهار له خوبه نه له راپاخلېدو وروسته مو لومړی کار بايد د خپل کت/بسترې جوړول وي. که چېرې مو دا کار تر سره کړ، نو تاسې له خپلو ورځنيو کارونو څخه يو تر سره کړ. ددغه کار په کولو سره په تاسې ته د خوښې احساس وښي او همدا هغه څه دي چې دېته مو تشويقوي چې له يوه کار وروسته بل او بل وروسته بل په پوره او ښه توگه سرته ورسوئ، چې د ورځې په اخر کې به مو د ورځې ټول کارونه په ښه ډول تر سره کړي وي.

خوښ او خوشحاله خلک خپله بستره/کت له خوبه وروسته سمبالوي او ټولوي:
hunch.com لخوا يوه سروې تر سره شوې، په دغه سروې کې له اته شپيته زره خلکو پوښتنې شوې، ددغې سروې له گډوډالو څخه يو اويا سلنه گډوډال وايي چې په دغه کار سره دوی ته خوښي ورځنځيل کېږي، همدا رنگه له خپلې بسترې نه جوړوونکيو دوه شپيته سلنه يې وايي چې دوه پدې کار نه تر سره کولو ناخوښ دي.

سروې يو بل مهم څه ته هم اشاره کوي او هغه دا چې د بستر سمبالونکي خلک زياته دلچسپي لري چې خپل کور ولري، خپل کاروبار او همدا رنگه هره ورځ ورځ ورکړي. ماچي کله له خلکو پوښتنې چې ستاسې ورځنۍ خوښي راز په څه کې دي؟ نو خلکو راته وويل چې له خوب نه له راپاخلېدو وروسته د خپلې بسترې په جوړولو ورته زياته خوښي وربښل کېږي. دغه خبرې د بهرني څرخ شوي کتاب (The Happiness Project) ليکوال ښاغلي کريجن رابن پخپل کتاب کې ليکلي دي.

شهری که عوض شد

(لغمان تاریخی)

تاریخی ما که بسیار عتیقه (باستانی) نباشند، خیلی مهم می شود. در سفری کوتاه به ولایت زبای لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شیفته کنند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت مرحوم امیر حبیب الله خان، بنا های تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه کرد که این شهر چه قدر عوض شده است!

لغمان، اصلیت طبیعت اش را حفظ کرده است، اما صورت بخانه همانند بخش های دیگر افغانستان ما، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش، اکثراً نشانه های کتابی، تصویری و نوشتاری دارند.

جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش های مدنی- فرهنگی آن، نهادینه نمی شود. این ضرورت فرهنگی که زیر شدت فشار خصم، بار در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بار ها کوشیده اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش ملتی آنان، از هم بپاشانند، برمی انگیزد تا مسیری که آنان را از گذشته تا کنون، صاحب جا و مقام نشان می دهد، بازسازی کنیم و در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست آورد های فرهنگی- مدنی معاصر که زمینه ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع منافع و مفوله ی سیاسی خودمان استحکام بیشتر می یابد؛ بنا بر این توجه بر ارزش های

مصطفی «عمرزی»

پس از عبور خونین از ماجرا های تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش های نسبی را تجربه می کنیم، سرزمین ما در سیمایی معرخی می شود که با مهمترین دیدگاه ی الهی، طبیعت اش را بیشتر می نمایاند. در فرصت هایی که یافته ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست آورد های عراقی آن، مرا واداشته است تا افغانانم را به تادعی بپریم: در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان، اثری ای دارد که سهم ما در کار مدنی- فرهنگی پر ارج بود.



کندهار در صد سال قبل

مصطفی «عمرزی»

جوانه زده است، نیرو دهم، آشکاری میراث های مهم مدنی، فرهنگی معاصر، این نهایت مهم است. در این مکتب، سراغ نمونه ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندهار می رویم که تماشايش برای هر افغان وطن دوست، اندیشه می دهد تا ضمن عزت نفس بیشتر، هرچند نژاد شود که خیلی چیز ها را از دست داده ایم، اما یقین بیشتر خواهد یافت: اگر می گذاشتند، برقرار تدهای که در صد سال قبل با چنین استحکام و زیبایی گناشته بودند، مکتبی می ساختم تا چشمان همان فقط بر بازچه های تصویری چند شهر دوی، اروپا و آمریکا، خسته نشوند.

دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند نقد بنویسند، از خلیط بخشی از جهان سوم بمانند ه های جهان اول، طررف را درگیر می کنند تا وانمود نمایند خیلی گستر دارد؛ بنابراین نشان دادن سیمای زار برای افغانستان که عامدانه می خواهد دست آورد های معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم در نقد نویسی ستمی است. برای کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی را می دانند، قضاوت آنان در ابعاد بررسی، هرگز میلانی نمی شود تا همه چیز را برای عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم در قرائت تاریخی متضانه است که اگر در روند ضعیفی که در جهت پاسخ گویی به هتاک های پدیده ی ننگین ستمی،

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای پدیده ی رساله، ساخت و ساز های بزرگ عمرانی را ترسیم می کند، برای کسانی که در بستری از دشواری ها، بنا های فرسوده می بینند، ذهنیت می دهد که آیا هویت فرهنگی او نیز سهمی در مذهبیت داشته است که رشد آن، نقش و رنگ پر درخشش کنونی ست. سرور کارا شه ی ننگین ستمی نشان می



سال اول، شماره پنجم، ۳۰ / قوس / ۱۳۹۴

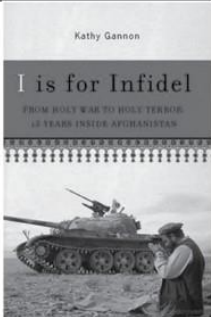
اوربند

[illegible]

د مرگ تر پلونو هاخوا (جنت؟!)

بهر ته په تلو تاسې اوسنی شخصیت، موقف
او شتمنی له لاسه ورکوئ او په بدل کې یې
هیڅ شی نشئ تر لاسه کوئ

جناياتی که فراموش کرده ايم (معرفی کتاب: I is for Infidel)



کافر) از گزارشگر معروف دنمارکی، کنی گنن، که متأسفانه چند قبل در حادثه ای در خوست و هلمک عکاس این زنده گی خویش را از دست می دهد، مواجه شد.



توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»
مرا در عمق رویداد های خویشین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم رویکرد خائنانه ستی. برچمی در عملکرد افرادی از جهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، بی شرمانه ترین اعمال را مرتکب شده است. گروه شکست خورده و جهه ی به اصطلاح مقاومت با در واقع عقب نشینی (جمعیت- شورای نظام) با وجود این که بر اثر اتفاقات تاریخی با شوروی در سال 1362 تا پیمان

بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، مجروح، بی خانمان و مهاجر شدند. تأمین امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت را به ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می کردند. بخشی از صفحات تاریخ خونین مردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، حقیر و مزدور ستی. برچمی مستقیماً در جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها،

هلمکاران فعال روسان بودند. گروهک ستی- برچمی در حالی که در شهر گردید و گروه فرقه ای آنان تفسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی- استخباراتی و جری، شدت مقاومت جهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را در هلماس خانه ها، محل زنده گی مردم عادی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانان نیز معرفی می کردند که هرچند بی طرفانه و با هم حاشی مقاومت ملی- اسلامی بودند، اما مایای آنان هرگز جهات جنگ نبود. گروهک ستی- برچمی با نشانه بر جغرافیایی که جهه نبود، هزاران سندی برجا گذاشته اند که چه گونه با فریب روسان، آنان را وامی داشتند تا ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون سندی کنند و بر اثر این سیاست، هزاران قریه و صد ها روستا و ساحه ی پشتون نشین، به مخروبه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آنجا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خویش و تازیدی، هرگز ما را قریب نخواهد داد تا در آغا های به اصطلاح ستم ملی گروهک فاسی را بپذیریم که در اینج تنظیمی و غیر تنظیمی، از فرهنگی تا بی طرف، بیش از سی سال است به این کشور، خیانت می کنند و ضمن معرفی نمایشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خودشان را در بی خبری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست. اتحاد شوروی را در جهه فرستادیم و از شر حاکمیت تکبیک کمونیستی و تنظیمی نیز رهایی یافتم، اما آیا کسی می داند که حافظه ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟

آغاز این مقاله برای تداعی، در پی صدای حافظه ی تاریخی است. اجماعی که در سالان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه ی غیر ستی- برچمی دارد، بل به نمایش از چپاول ها و تحریک برای افتراق کنری، نوع دیگری از خیانت به این مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از 14 سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدترکیب آن بود. در هنگام مطالعه ی کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جادری» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت تکبیک و چهار ساله ی ملا برهان الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای

مصطفی «عمری»



گذر از سی سال گذشته، گذر سالان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرائت های حاکمیت های کودتایی، تنظیمی و ایدئولوژیک، تفسیر سیاست های افغانستان را برای منابع یگانه ترین ساخته بود، نوع نگرش جناح هایی را که مسوولیت کلان می یافتند، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد. پس از سقوط ریاست جمهوری محمد داوود، عناصر غیر پشتون حاکمیت (ستی- برچمی) با استفاده از فرصت، خویش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادبیات سیاسی افغانستان کردند و در حالی که واخود می کردند انسان محجوری های چپی دارند، با لفاظی ای اندیشه ی چپی بستر ساختند و ضمن مبارزه ی جری- اعتقادی، تار های بافتند تا در هر دو جناح «اخوانی» (الحادی، رونی در مسیر پرورد که متعلق آنان برای باز های تعصب قومی بود.

دیدیم که عناصر کمونیستی غیر پشتون، بلافاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر همه بود، متعصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتون اش برای تیشه بر ریشه ی میراث ایایی او، می گوشت تا او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ی بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم اشعاب را برافراشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان، در جایگاهی قرار گرفتند که با مزیت باور های ایدئولوژیک، همچنانی که جناح پرداخت پشتون های چپی به مصیبتات قوم آنان می شدند، موضوع گرفتند و با نیروی متجاوز روس، سرخ تعصبی و حساب عقده های فحارت خودشان برآمدند، و برای نخستین بار شاهد جنایاتی شدید که بیش از سه دهه است داماد اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می کرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط لایایی بی شمار داشت، بل عملاً در جهت ایجاد افتراق فکری با تکیه بر عناصر افغانی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتون ستیزی حاکمیت که بهوش پشتون ها در ریاست بیکر کامرل را تا سیزده درصد پایین آورد، فشار مضاعف می جنایات می سازد در مناطق پشتون نشین آغاز می شود و از آنجایی که جهات پشتون ها، خشن ترین و خویش ترین جهات جهاد افغانستان بودند، اجماع و ستم گسترده

صیغه ای استند. تصویر دو تاجیکستانی دخیل در ماجرای هابی که باستان آسبب ها جدی سر پشتون ها در افغانستان شده اند، دیدت زبانی در شبکه های اجتماعی می ماند که شاید مثبت، نمونه ی خوار باشد، اما رویکرد آنان در همدستی با عناصر داخلی که همانند گروهک ستمی- برجمی عمل می کرد، بی شرمانه ترین جنایاتی اند که شاهدان در مسرت خوشحالی از یک حاکمیت طفیلی و وابسته به منافع جامعه ی پهلوی، حافظه ی تاریخی خویش پرامون «جنایتی که فراموش شده اند» را دست دادیم. در این شکی ندارم که در امرصلاح کشور خویش متفق ایم تا عناصر خابن و آلوده، تصفیه شوند، اما حداقل این روند از جایی آغاز باید که شوربخانه، هنوز آغازی ندارد. ترجمه ی دری با پشتوی کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگیان با احساس افغان، پیشنهاد می کنم.

وقتی طرف مخالف ما را مرز گسست و خودخواهی به نفع پیکانه، می خورد، چپاول می کند، خیانت کرده است و عقده ی خنارت دارد و حرف متفوق نمی باندید، چرا در برابر آنان از ارزش ها و باور های صحبت کنیم که ولو حا افتاده، منطقی و اصل اند، اما مخالف ما ظرفیت ندارد، بصیرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حیثیت ندارد تا اهل انسانیت باشد. در مواجهه با چنین افرادی که تمامی باور ها و ارزش ها را فدای منافع غیر قانونی می کنند، دست به سینه ایستادن و از اتحاد و برادری صحبت کردن، همانند صفحات، نشریات و کار فرهنگی، رسانه بی ای ست که وقتی به خواهم در برابر کس یا کسان حمله کنیم، گزارش های زبانی وجود دارند که در اوایل ریاست جمهوری حامد کرزی، در یک مسیر نوسانی، بار ها جرگه ها، محافل غروسی و اجتماعات پشتون ها، اشتباهاً بمبارد مان شده اند. کسانی که در این مساله حساس اند، حتی با انکشاف شبکه های اجتماعی، کوشیده اند روشنگری کنند حاکمیت بدخواه را که جامعه ی جهانی از ترکیب جانیگران تنظیمی برای مان ساخته اند، چنان عناصر پلیدی دارد که حتی در همکاری با ماموران استخباراتی متفلق، پس از شرمساری شوروی و حاکمیت های تنگن کارمل- زبانی، هنوز از توهم بیرون نشده اند که پشتون ها، اجساد نیستند تا چند لاشخوار بی عیثت، آنان را بخورند. شناسایی نمی چند از تاجیکستانی ها که تصویر دو تن آنان در صفحات فیس بوک افغانان، تبادله شد، نشان می دهد که هر چند در ظاهر، شاید تعویض پویم، اما در این نوبت که از تفصیل شوروی خبری نیست و جای آنان از طوالت جهانی گرفته است، فضای ناشی از هرج و مرج جامعه ای که پس از دهه ی دیموکراسی، زمینه های منطقی خویش برای حاکمیت واقعی مردمی را از دست داده است، نمی توان در کوتاه مدت از مزیت حاکمیت توده ها، مستفید شد، اما مدخل های باز این جزوین (فریال) حتی مشتکی از هویت باخته گان آسیای میانه را نیز فرصت داده است تا در میان ادعای فرهنگی، افغانستان را بخشی از همان فراموشی ای باندند که با بیش از صد سال تسلط روسان و شوروی در آسیای میانه، اینک با هویت «اود اف» و زبان و فرهنگ روسی و تحریف تاریخ، معلوم نیست خودشان چه

نادرست، قوای بین المللی را قریب می دادند تا در یک عملیات مستعدانه، به یوزه پشتون های شمال را نشانه بگیرند و ضمن آوردن زبان به آنان، ناگزیر از ترک خانه ها و کوچ اجباری شوند. توضیحات کتاب «استانده ای سال های خون و خیانت جهادی» پرامون کتاب خانم گن، نیز می آورد که مقامات ناتو، ضمن تایید این که بار ها از سوسی بعضی افرادی جبهه ی ضد طالبان، قریب خود اند، گزارش های اجحاف در برابر پشتون ها را تایید کرده اند؛



دا م جهان دود تاجیکستانی چه په خپل نظر معلوماتو په چه پری څارکو ته په په عیالو ک ورکول اسکندره افغان یا د مرگ کم ته رسول او پای م سین پیری څی او ماشومان د دغو څارکو په واسطه زورول دی

نومره په شریک کر ی څو څو څو افغان امیتو څو څو څو دا دوه څو د قتلون مشکلو ته سپاری

په واقع با انحصار بیش از 95 درصد امکانات ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله که از این میان بیش از 50 درصد تجهیزات نظامی، تنها در اختیار گروه شورای نظام و جبهیت افتید، تاریخ افغانستان را در قیود دیگر، شاهد زبان های ساخته که هر چند در اختیار جناح های اقلیت های داخل افغانستان قرار می گیرد، اما نتیجه ای برپای نمانشگاه چهار ساله ی بدترین حکومت تاریخ افغانستان (حاکمیت طفیلی) بود.

طالبان، بساط حاکمیت تنگن را برچیدند و مایه تی از زمان هجوم امریکاییان، در حال فرار و عقب نشینی که آن را مقاومت نام نهاده اند، حتی در مواقعی در گلول تاجیکستان، یکی پس دیگری، کوما گرفته بودند که متأسفانه فرزندان مدارس (طالبان) قیوم برخورد با جهان را از دست دادند و در نتیجه، چنان حاکمیتی را شاهد شدیم که از ساخت و ساز محرمانه سال ها خیانت به افغانستان و ملت افغان، دیموکراسی ای سازند که تجزیه و تحلیل جنتوایی آن، کافی ما را در کارنامه های اعضای جانیگار تنظیمی، زمانی در گرو حزب وحدت و زمانی در بستر شورای نظام می افتد و از همه بدتر، از زاد و ولد اقلیتی بخارایی (مستهمان) تریبون و بنگاه فرهنگی دست کرده اند تا در نوع دیگری از ادعای سیستم ملی، اکنون با نماینده ی آن افزاده گان فقیر و بی چاره ی تاجیکستانی و آخندان ولایت فقیه، بار دیگر برقصند که ما اهل هر ملی باشیم، ولی، رفاص در هر میدانی می فصد. خانم کسی گن در کتاب «I is for Infidel»، استادی ارایه می کند که چه گونه بخشی از اعضای جبهه ی ضد طالبان، با گزارش های

پادآوری: دریافت معلومات پرامون کتاب «استانده ای سال های خون و خیانت جهادی» از لینک زیر: <http://pz.rawa.org/extras/crimesbook.htm> دریافت معلومات پرامون کتاب «I is for Infidel» از لینک زیر: https://books.google.com.af/books/about/I_is_for_Infidel.html?id=h64BZJkwN68C&source=kp_cover&hl=en

که غورځ د سولي او پخلاينې دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

سال اول، شماره ششم و هفتم، ۱ / دلو / ۱۳۹۴

اوربند

ايډيالونه بدلېږي
«د ماشومانو ايډيالونه او مادلونه به نور نو
شهزاد، نايب او دولت وي»

قاضي مفت شراب خېښي؛ خو
افغانان مفت مطبوعات نه لولي

اخبارونه او مطبوعات يوازې ددې لپاره دي، چې ناناويان پکې خلکو ته
ښه دي تاو کړي او يا د ميزونو پر سر خواره شي!!

د سياستوالو خلک؛ د ورزشکارو خلک

څلوېښت کلن سياستونه، شعارونه، تبليغات، وعظونه، جهادونه، کمونېزم او
اخوانېزم، يو وار زموږ له کرکټ او فوټبال لوبو سره مقابسه کړئ!
آيا زموږ ورزشکارانو د خلکو پر اوږو ځانونه د نړيوالو برياوو لوړو مدارجو ته
ورسول؟ آيا زموږ کرکټرانو غولونکي شعارونه ورکول چې د زمبابوې غوندې د
(ICC) شپږ غړيتوب لرونکي ټيم له مخه لېرې کړای شي؟

اينامونه
توي اوبه
زما زانسان
سپيناسي درېنگ
دواړو مناسب وخت
له وگړونو، تر سړيتوبه
کوم جرړست؟ کوم ثبات!!!
غواړم پر ځان هي بهرنا نه شم
کابل پلېزېشن، که نوي اميريا لېزم
ماشوم نه ادب څنگه ښودل کېږي؟
نه هغه ښه وه، نه دا دکوالې ښه ده
د خوښۍ رايا د افغني او عمومي يون انډول
پهريان طالبانو نه له کومې لارې بېسي ورکوي؟
وځي ميکوښد «پشتو نهي دانيم»! دروغ مي گوښد



وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند



مصطفی عمرزی

فکر می کردند هرچه در مخپله ی ما گنجد است، اعداد و ارقام و احصائیه ی واقعیت هاست. انکشاف تحولات و امواج سهمگین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه نداده است تا چند خیالیات عقیده مند، حسابی در افغانستان بزند. کتند که بر اساس آن، تصفیه ی حساب با حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقال کوچک، بر رویکردی تامل می گتم تا نشان دهم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نغابی واقعیت ها، چه گونه مدعا می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی دانند.

وارونه نغابی واقعیت های افغانستان، با به یای جریان های سیاسی پیش از سی سال گذشته، ترفندی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم در جهت پشتون ستیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت تنگین ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ی تنگین جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی برنامه ریزی شده بود، بل ناشی از توهم گروهبان و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان،

ای شرمانه تلقی کنیم. بدون شک، این رویکرد، عنصری از میراث صنعت پندیده ی لنگین ستی گروست که با پیش از نیم قرن، پنیاره و فرونی را مانند که همانند غل ایش، شرم و شرافت ایش نیز زایل شده است. وارونه نغابی واقعیت های پشتون ها و زبانشون در افغانستان، اصول اساسی تفکر ستی گری ست تا مدعای دودخدا را به بهانه ی همه گانی بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادیم کتند که استند ی دیم رخنه از فارسیسم، معلوم نیست چند ساد و پدر دارد.

من از تعار پشتون ها می خواهم اگر نیاز احساس کردند تا می زبان پشتو سخن بگویند، از این کار مضایقه نکنند. اگر بیک روستایی می سواد غیر پشتون می نواد در دوزن سوازی این سرزمین، چه در شرق، چه در غرب یا شمال و جنوب، زبان پشتو با مفهوم، بدون شک لشکریان مدعی دانش و سواد در شهر ها، بهتر و خوب تر می دانند.

سپول می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از واژه گان زبان های مغربی چون عربی و ترکی، به راحتی مفهوم می باشد. شاید شهودی نگارش و تکلم پشتو، سپول نباشد، اما فهم این زبان برای کسانی که دوی، عربی، ترکی و زبان های متالر از غربی را می دانند، هرگز با مفهوم نیست.

به این چند کلمه توجه کنید: پشتو - سایر زبان ها شهر "بیار" روشن "روشان" خلق "خاک" صلح "سوه" فائق "کاشوه"

به صد ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کنار کلمات مستعمل زبان های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، سخنان معانی را افاده می کنند که در زبان های دیگر به شکل دیگر است.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هر کجایی که طرف، با سواد و تحصیل یافته باشد، طفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتو را بیک حرکت

تا آسم، شمال و جنوب اند و از کتسمیر تا افغان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را معرفی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پدیده ی تداخل واژه گانی از زبان های دیگر است و اگر حوض را ریم، پشینه ها و پشینه ها را در ی لثوی زبان پشتو، یا در دیگر لغات وافر عربی، ترکی و دری، شامل واژه گانی ست که از زبان های چون انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداخل در زبان پشتو پس از آن صرف با تغییر نسبی شکل، نشان می دهند که زبان پشتو، پس از کلمات سوه ایش که از نگاه افاده بسیار حا افاده و مفهوم اند، زبانی ست که در چهار چوب خودش، بخشی از واژه گان وافر زبان های دیگر را متقل می کند.

بنا بر این اگر فهم ما بر زبان های دری، عربی و ترکی، از ویرت واژه گان متداخل این زبان ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان های چهار تداخل واژه گانی را

اگر چند سال قبل را به یاد داشته باشید، کریم خلیلی، مصاف دوم جاسد کرزی، در جلسه ای آقای دکتور انوالحق احدی صحبت می کرد، تا که در میان حرف او می بود و ادعا می کند که از صحبت هاش چیزی نمی فهمد دکتور احدی در آن جلسه به زبان ملی و رسمی پشتو صحبت می کرد. این رویکرد را در جا های مختلف دیده ایم و بسیار شدید ایم که کس و کسانی وانمود کرده اند، با پشتو نمی دانیم. با ولفوف از آدرس های مدعی پشتو نمی دانیم، زرد اشکار می شود که طرف، چه کسی ست، اما بررسی کوتاه و زمان شناسانه ی پشتو، کمک می کند: پشتون ستوران در افغانستان، افراد بسیار بی شرم، زبانشون، همانند زبان دری، از زمانی که با پشتوانه ی حضور ۱۴ میلا در هند، جولانگه سیاسی می یابد، از آن زمان تا کنون، بیش از ۶۰۰ سال است در منطقه ای به پندای جغرافیای که از هند

نجلی ور به یاد شوه.
دا نجلی د سهار په آتو بجو
له دي تمخايه ښوونځي ته
درومي او مازيگر څلور بجي
بېرته را درومي.
دا ورگادي د تگ را تگ مهالوېش
ښوونځي ته د نجلۍ له تگ
راتگ سره سم ساز شوې.
يوازې اته بجي او مازيگر څلور
بجي به ياد تمخي کي ډيري.
نجلۍ به ددي کال په مارچ کي
له ښوونځي فارغه شي او د اور
گادي دا تمخي به د تل لپاره
وتړل شي.

ژباړه: سپين سهار



د ښوون لپاره تمخاي

جاپاني سړکړا د اورگادي يو لري
پروت تمخي يوازې ددي لپاره لا
پرايستي پريښي چي له هغه
ځايه يوه نجلۍ په اورگادي کي
ښوونځي ته ځي راځي.

سیمای خوش کابل

مصطفی «عمری»

داشتیم که هرچند با گذار از حوادث روزگار، وقته دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم «گناشتند» و خوداختیار بودیم، کارنامه ی ارزنده ی فرهنگی-مذهبی ما در پراپسی آبادی های بود که اگر افتاد می یافتند، از مشغله ی مردمان آسیب دیده، فقط دل بستن به ساخت و ساز شهرها و شهرک های کشورهایی نبود که با وجود بناها و شان آسمانخراش ها، سهم مهاجران، کار دون است.

دروغ و تزویر (هفت ثور) بازارهای مکاره ی بعدی خویش (هشت ثور) را نگشوده بود، تنوع نمایی و هویتی ما در رگه های افغان زمین ما، ما را در کالبد این جسم مقدس (افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده است. در یادداشت های کوچک این نوبت، تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که مواوی روزگاران خوش پایتخت نشینان را در خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده است- که یک سده قبل در جایگاهی قرار

اعلیحضرت تیمور شاه ابدالی، با انتقال مرکزیت امپراطوری افغان به کابل، فصل دیگری در کابل گشود که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل جان برای افغانان است. کابل ما، نماد ملت ما است. در این شهر، از هر هویت و نمار قومی زیست کرده ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی، فکری و ستمی ما تا زمانی که بازار سیاه





دری، نام جهان شمول برای افغانستان و فرهنگ افغانان است

با توفیق پروردگار و همت انجمن نشراتی دانش (دانش خیرندویه تولنه) انتشار کتاب «دری افغانی» واکنش منطقی در برابر سبزی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته آند. افغانستان سبزان خیلی کوشیدند و آموختند که نام «دری»، ساخته و پرداخته ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی آنان زمانی تیره تر می شود که ارجاع به منابع و گنجینه ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می گردند، دری، نه فقط زبان است، که جوی فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می باشد.



فارسی (پارسی) به گونه ی غلط مصروف دارد و متأسفانه حتی در چند دهه ی قبل، کتب درسی نیز همین به این غلطی بودند، نه حرفی داریم و نه تعصب می ورزیم، اما اهمیت بحث دری، فارسی، زمانی بیشتر می شود که در جغرافیای سیاست زده ی منطقه ی ما، پدیده ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، گلے ی عقل اش زایل می شود.

ما در گفتگان ادبیات و فرهنگ، باوجود دست بالای دری، هرگز منکر نشده ایم که با تحریف آن، گفتگان و دروفاها، های همشکل را با نام فارسی نیز تولید کرده اند، اما آیا این درست است خاموش بمانیم و هیچ گوییم وقتی تفکر فارسیسم، زمانی که از ادب سر ایرانی، وارد می شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قایل نیست، بل چشم سپید و دیده درایی ست که می خواهد بگوید، این جا (افغانستان) سهم من است و از مدرک هجوم فرهنگی آن، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زمان، گستره ی فراصورت دارد، پس چرا هیچ نشانه ای از ارزشی نمی بایم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، طفره می روند که گویا نظامی، حافظ و سعدی، هیچ شناختی لوجان سرسفيد و فارسی دوست بگویم:

شما هرگونه ای که دوست دارید، این زبان (دری) را نشخوار کنید، اما جای خالی مقوله ی سیاسی افغانستان که پیش از سی سال است در دیک جوش ایدپالوز می جوشد و از بخار آن، گاه نعت کومیسیم، گاه تنظیم و گاه طالبان پهرن شده است و در یک دهه ی گذشته حاکمیت کبرزی) جمعه- بازار باز کردند هرکه خریدار و مشتری ست، خود داور و پانی ست، و در هر ج و مرج این آشوب، همه ی ستون های پربانی این ملت (تفکر ملی) در حال زیش است، خوب است بر این نیز پاندهشیم که اگر دری یا فارسی، فرامتنه یی ست، افغانستان، جغرافیایی دارد با خطوط واضح سیاسی که حتی اگر دو دری شناس هم ردیف ایرانی و افغانی در کنار

هم در یک جمع خارجی، شانه دهند، باز هم مقال سیاسی اجباب می کند تا ریخت و پاش نکند.

در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تخیل سستیمان و دشمنان ما را برای وصله ی تاجیکستانی و ایرانی مشخص می کند، بر روی کدام عناصر خط کشی می شود؟ آیا ادعا های فرهنگ، زمینه های نیستند که در چهارده سال گذشته، بر روی آن ها، انواع تریبون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هرکدام ساز فارسی می زدند و حرفی قایل نمی شوند. بنا بر این، این ها علایم و نشانه های واضح حرص و آز هستند که وقتی در افکار و ادیان راه یافتند، همانند مثال های منطقه یی و جهانی آن ها، مردمان و ملت های را به جان هم می اندازند که در زمان فروموشی تاریخ، از یاد ببرند این فقط خط و هم پیمری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های آبیانی آنان را ساخته است.

طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند تا نام دری را به نهانی های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و بشوایه های ادبی اش، اجازه ندادند حذف شود، اما بدیل آن که با غلط مصروف (فارسی)، از قایل ملاحظه دارد (پول ایران)، تا بازار های فرهنگی منطقه را بخشد، نور می زند تا از این رهگذر، افتراق فکری صمد می را در حالی خداد سازد که خالکعبه تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غریال، هزار سوراخ دارد و هیچ روی نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا نیارد ماهیت مقوله ی منافع ملی ای چیست، هزارگانه ی اعضای ای، ای، ای و گاه دیستار پوش ولایت قبیله و یا هم نمایندگی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آشوش کشد که آنان وظیفه دارند ما را برای منافع خودشان، تول (وزن) کنند.

صد ها رادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دیاری مجازی (سایت ها، وبلاگ ها و ...) وقتی پرامون افغانستان نشرات کنند، در زمانی که سهم پشتون، پایان می یابد، صورت ما را با زبان و

با این نام دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مساله، همانا قدر مهم است که وقتی مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه قباله یی می کوشند کلمه ی «خراسانه» را بدیل سیستانه تا صاحب خانه افغانان را جایگاه کرایه نشین و یا اهل کبر (تاقیل بخارا) قرار گیرند. کمترین بی توجهی در نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان این ارزش تاریخی، حمایت کنند، مساله فقط تحمیل نبود؛ چه زاست از پاسا سلطنت و جمهوریت، زمامت های بعدی حتی تا پایان طالبان نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مساله و مقال سیاسی، با به نام فارسی و از نام دری حمایت کردند و بخشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی خویش را با این نام اصيل، مرین می کنند.

در این روزگار تاکمایی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صد بعدی را بررسی می کنیم، و دستگاه فکری ما از قوازی را زار نهاد های فرهنگی ما بیداست، بسیار شرم آور و ننگین خواهد بود تا آن چه را که سهم برج افغانان تاجیک لبار، پشتون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرد بودند، در حالی حاشیه یی که کنیم سهم خود ما برای دفاع از مساله ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معاضدت دشمنانی می شود که با هر روز کار فکری و فکری می کوشند خطوط دزد و نفاق این سرزمین، بیشتر شود.

هرچند دراز باز باقی ست تا نام زیبای دری، زب گفتار عام شود، اما ارادت آن، در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پس اگر غلطی می کنیم (فارسی می گویم) غلط نویسیم، نقش نام دری در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله برای بقای منافع ماست.

سال اول، شماره هشت، بهار و بهار، ۱۳۹۴ خ/حوت

اور بند

۴

پغمان و بناهایش

مصطفی «عمرزی»

چهار گوشه ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوگمندان اگر اکثراً ویران و وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن ها بازگو می کنند.

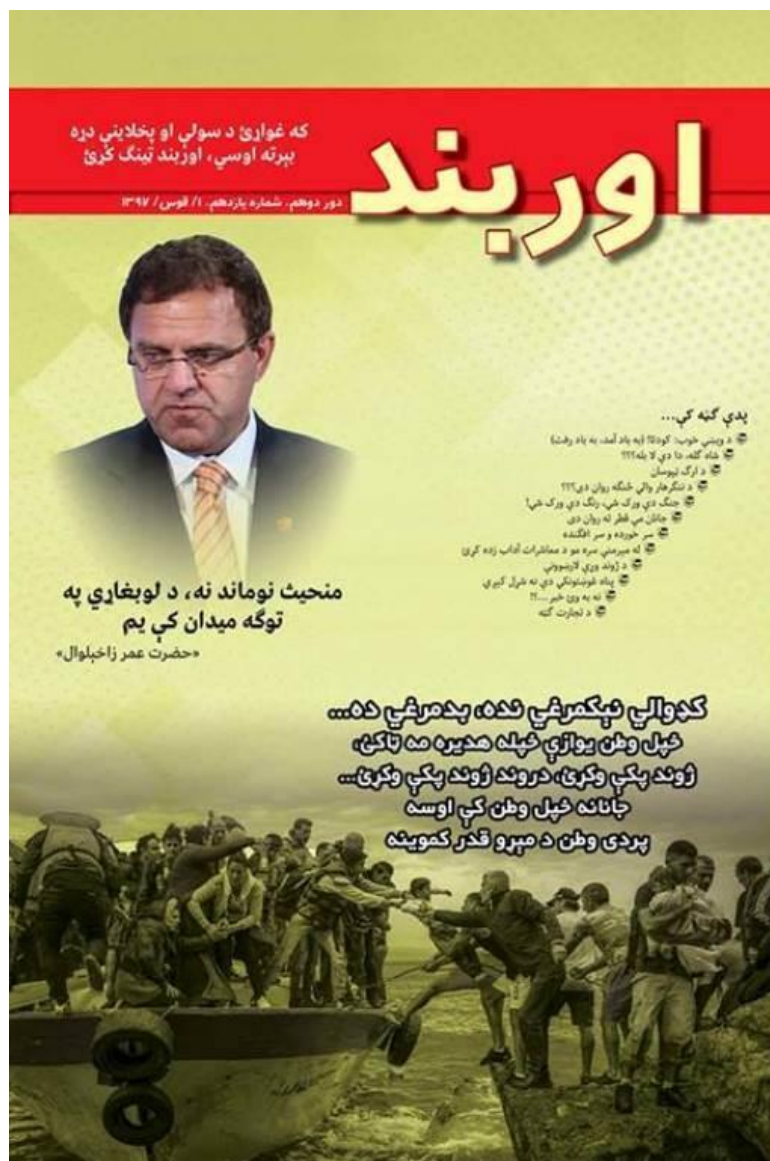
هرچند در دهسوری های تاریخ معاصر آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برهه ای ندارد که عاری از اشکار عمران و سازنده گی باشد.

شاه امان الله، ساخت و ساز هنورانی را نیز بر زیبایی های خویش نوازم کرده بود که اگر مصایب سالان هرج و مرج اجازه نمی دهند اصل یادگار آن ها را احساس کنیم، تاریخ تصویر می افغانستان، زمین با بنا ها، قصر ها، ویلا ها و آبنده های ست که پغمان زیبا نیز در دل زیبایی های طبیعت خویش جا داده بود.

در این تامل کوتاه، مجموعه ای از تصاویر بنا های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی،

دوره ی پغمان در نگارش عوام ما، پدیده ای از امتداد زیبایی های طبیعت در گوشه ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده اند فراغت های خویش را در بستر و طبیعت خوش پغمان سپر کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آن و هوای پغمان، اما بسیار نمی دانند که این شهرک زیبا، از اصارت امیر آهنین پنجه تا پایان سلطنت







هفته سال سال پس از هجوم امریکا به افغانستان، فرصت ها در عکس قضیه، دشمنان تحریر طالبان را شانس دادند به هجوم ملیخ و لا به امکانات شهر ها، ضمن تقس آزاد، از منکته ی سوراخ ها و خیره های جهه ی به اصطلاح مقاومت، به نحر در شرکت سهانی حکومت افغانستان، تحمیل شوند. بازیگران بدترین تاریخ معاصر (حاکمیت تطبیعی) در سات و سار دیموکراسی و آزادی، ارکان و ستون های حقوق بشر، آزادی بیان و بنایی معرفی می شوند که در طول تمام این کیمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواستند بفرهنگ از دو سوی بحران افغانستان که یکی به بهانه ی مولف افغانستان، به جای سوراخ نشینان کبود ها، از ارگ به مرگ محکوم شد، در کدام تجربه ی مدنی جایز بود کسانی جای طالبان را بگیرند که در چهار سال، دیمار از هشتی افغان ها دزاورده بودند...

بخش و خوش است. این سقوط کمک می کند در کشوری به تعدیل افکار باطل خویش بردارند که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که از رشدنی های آنان به صفر تقریر می کنند، ایسته است به این نتیجه برسد که اگر چیزی از حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک ها متصور نیست، مداخل با چه به دست آورده اند، ولو تاروا، حرام، زیاده و با اجفاف بر دیگران، در میزان سیاست های بیرونی دیدارند که اگر روزی تمویل می شدند و پیران بگانه در جهاد و مبارزه ی افغان ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیشتر از نرخ مزدوران و مرز بگرانی نیست که در زمان نیاز استخدام می کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت ها، احزاب و جریان های مست که مانند گروهک های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرق، آب دهن می شوند و بر گدگی زده اند، می اندازند. خوب است در زمینه ای که در هرج و مرج آن، به نان و نوایی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات تاروا، در حالی به این کشور خیانت نکنند که با تشدید بحران داخلی که به اساس شعور پایین شان ایجاد می شود، در پاسداری بنیادین و محکم، از مواد و مصالحی استفاده کنند که در کهنه بازار بحران افغانستان، هیچ نامی جز خابن، قاتل، تطبیعی، فاسد، جایگاه میزور ندارند. اگر تاریخ چهار ساله ی حاکمیت ملاروایی، جبری بیشتر از نخه گان موصوف (ایلا دارد، نشان دهنده آن میان سرافگنده گان کنونی، مشخص کنیم.

سرخورده و سرافگنده، دو مشخصه ی باز کسانی اند که یادگرفته اند برای متافع شخص، قومی، تطبیعی جزئی و بگانه، افغانستان را فروش کنند، اما شوکه می شوند که می بینند تعریف متافع بگانه، تاریخ مصرق آنان را مشخص کرده است.

واقعیت افغانستان (پشتون ها)، دوستان خارجی در سیاست گذاری های افغانستان، از واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی-سقاوی که با نمونه ی روسی اش (تجاوز شوروی) نیز به پاس میل شدن، این کشور را در موقعیت انحصارگر، چپاول کننده و ضایع کننده ی صد ها فرصت مصالحه ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه، در سیمای نشان می دهند که اگر شعور پایین شان، آزمون اعتماد را صفر می دهد، دل خوشی ها در پوست به اتلاف های منطقه پی بوسند افغانستان، زمانی به سرخورده گی و سرافگنده گی آنان رسیده اند که دیگر هیچ ادیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می آید وقتی معاون بارک اوباما، طالبان را قضیه ای مجزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه های وابسته به گروهک شر و فساد زور می زند با تویل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارونه کنند. افراد وابسته به آنان، ده ها بار در میز گفت و گوی غربیان نشسته اند. نمونه ی روراباکر، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرر این که مدعیان گروهک های ضد افغانستان بر اساس اندیشه ی ستمی گری، واقعیت های خراسانی-پارسی اند، با طرر دوستان بین المللی، استفاده ی ابزاری در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و سپار سیاسی میل کرده اند که هر کسی پشتون نباشد، فقط می خود و چور می کند و این خیانت ها را از برکت خارجی ها نیز می داند.

افت افغانستان در مثال گرایش های افکاری که با تحمیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست ها، اینک ایران و روسیه، به چنان سرخورده گی و سرافگندگی رسیده اند که توجیه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هرچند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و تکرش متن و سیمای سرخورده گان و سرافگنده گان، لذت

...از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه گان در زمینه ی دیموکراسی مورد حمایت غرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می کنند کسانی که از همراهی با سربازان امریکایی تا حد صفا کار، خانه سامان و خیمه، شان خویش را نمایش دادند، اگر از باد پول های جوانی شتاب می گرفتند که آرزای دل بکشند، در نبود شعور سیاسی-ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تطبیع ها، به جز افغانستان، افغان ها و متافع ملی ما، هرگونه ی تعهدی را اضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح خیمه و عمله ای که از چنگال طالبان، نجات داده بودند، در حدی به چاه می رسیند که اگر ماندند و از فرصت نو، رتبه گی یافتند، هرگز لازم نبود جرای آنان در مغز استخوان نظام، به اندازه ای به غوغا بشد که از نحوه ی وابسته گی های شان به بگانه، تئوکراتان افغان، در چهار راه برخورد با دنیا، هنوز نمی توانند از سطور اول پاراگراف مشی خارجی ما به صفحه ی دیگر، معذور کنند.

هرچه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دیموگرافی)، درس هایی تهیه می کند که در مولفه های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده گی و سرافگندگی می نیز می رسند؛ زیرا می بینند کشور های پیرامون با تعزیه متافع ملی-رژیم ها، بر مجموعه ی مزدور، به اندازه ای قابل اند که به نفع شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفی آن واقعیت هایی نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر ها و انحصار قدرت نور بودند، یاد ما نبود ملاروایی یا تحریک شر و فساد در لویه جرگه ی قانون اساسی یا فهرستی از بازیگران وابسته به ایران و روسیه، زور می زدند با افزایش رقم اعضاء، طرح تعدیل نام افغانستان در شرایطی رقم بخورد که پس از آن همه بحران، چنین نیتی برای تاروا ایجاد می شود هرچند گروهک شر و فساد با احرار ای طرح خیالات اور خود شرمسار شدند، اما حضور بحس آنان در انحصار پست ها و چپاول دارایی ها، در حالی به دهن کجی در برابر غربیان پرخاست که از خیانت حضور می خوردند و اباقا می شدند، ولی رسته ی مودت را به تار های ولایت قبیله و خریف به ظاهر پیشین (روس) بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمد ها با توجه بر ایجاد ذهنیت های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را ناامید می کنند که می توانند باوجود اغراض و ضیاع حقوق بزرگ ترین

که غواړئ د سولې او پخلاينې دره
بېرته اوسي، اوزبند تينگ کړئ

دور سوم، شمېره شانزدهم، ۲۵ جوزا - ۱۳۹۸

اوزبند

پدې گڼه کې...

د افغانستان د کړنيزو ځمکو لمر پېل او بې غوړي
مېلمه افغان چارواکي او رموز تگلاره
امريکا هم بايد يو ضمانت ورکړي
له لندن نه د راغلي ليک ځواب
هېڅه هم پټ نه پاتې کېږي
ماضي نه د ور گرځېدا واک
پر بډو او باج او ولسمشران
عظيم ارگ، حېنې څېرې
تأليت ۱۱ او اغېزې يې
بهرني افغانان
ناولي ائتلاف
سيکولاريزم

بیداری

آوردہ کی از ستونی پاکستان، مردم را سیدار کرده است. پستون های
جغرافیای ستم، هر چند در جبر تاریخی، در جدار هویتی مانده اند که ریشه
ندارد، اما هفتاد سال پس از ترویج سیاسی، کاسه ی سر عداوتند.

درې واکمن- یو برخلیک
د تاریخ په هدیره کې درې محکوم قبرونه

ماتنه د ولسمشر اتحام د هندوستان د وروستې پاچا بهادر شاه ظفر او مسلمان هېوادې د پاكستان وروستې پاچا ابو عبدالله محمد
آزادوي ظفر پاچا د خپلې ژوند وروستې ورځې په رنگون کې له انگرېزانو سره په تيند کې زيرې کړې. انگرېزانو په رنگون کې
چو د همدې چوکۍ وړانديزونه کړي وه پاچا سلامت په مکې راسته او د تاران خلقي په لاس شيراز خپلو ليدونکو نه به
په يوه نلوسه ويل: که هغه بدتره هم يم چې په هېڅ ځای کې د خپلو ليداره نه هم ځان ونه لرم!

بیداری

منظور پښتن در متهای صوری یک ملت، در پاکستان، صدا شد. تکان این جایی برای ننگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پشتونخوا بود. میلیون ها مردم در دیند در حصار پاکستان، زمانی برپند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آتان، عقده ی حشرات مزدورانی ست که به افتخار از خدمت نیا و اجدا خویش به انگریز، یاد می کنند.

شازدکه جمهوری اسلامی کدایی، هرچند مفاد مقطعه پی داشت، اما به معنی تداوم زنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پشتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند...

مصطفی عمرزی

دست و پا نمی زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گو آری اس، ای دشمن جان مردم ما نمی کرد، شاگردان وفادار مکتب سیاه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می کردند تا میلیون ها مردمی که نمی دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه ای بمانند که در جغرافیای

به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحمیل مکتب های اجباری، وقتی به تحریر پخته شدند، هدایای گرانبهای زردان گوانا نامو باشند. مردم، بیدار شده اند! طین صدای بلندی که از تحریرک تحفظ پشتون برخاسته است، از قیامی منشه می باید که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلیون ها مردمی که بیدار اند، میلیون ها صدای دیگر اند که هرگز از ارمان لونی ها، عدول نخواهند کرد.

استعمار را فرصت می دهد با پیمان ابراهه ی بدترین درآمد های سیاسی، دیگر روی زنده گی میلیون ها مردمی قمار زنند که خیلی «بیدار» شده اند.

دو و نیم قرن تسلط استادان، خروج سرافکنده از ملکی بود که کمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و درمان، آنان را به آسایش های جاودانی می زدند می رساند. بنابراین، چه تضمینی وجود دارد که شاگردان رو سیاه که فقط در ترازیدی افسان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که به استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی است، ذهنیت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستم گرانی را بیدار نگه داشته است که فکر می کنند با برپیکر تشکیل پاکستان (اسلام سیاسی)، می توانند مردم را قریب دهند.

دو و نیم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هایی بود که متجاوزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخیرا موش های کدام دال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، نزدیک می شوند. ما در عصر آگاهی ها زنده گی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!

ستم، هرچند در جبر تاریخی، در حصار هویتی مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه ی صبر ندارد.

سعی مذبحانه برای حذف جوانان شجاع پشتون و بلوچ که پاکستان را سرنوشت مکدر خویش می شمایند، صدا می سازد. خاموش نمی کنند که میلیون ها شده است. حامیان منظور پشتن در فراسوی مرز های افغانی نیز بسج می شوند.

در تنازع چهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پشتونخوا نیز منشه می گیرد، افق هایی به چشم می خورد که نباید در ناپایسته های ملاحظه ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده ی شریف میلیون ها مردم است، روزنه ی این حقیقت بزرگ نیز می شود که هویت مشترک، میلیون ها مردمی را تشویق می کند که با درک همدگر، خانه بسازند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش های استوار است که مردم از شناخت یک دیگر یافته اند.

در قریانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خوین خواهد شد، اما در زمینه ی سرخ آن، مردمی تحریر می شوند که در دومین تجربه ی بزرگ تاریخ پشتون ها و بلوچ ها در واحد کدایی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریرک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلیون ها مردمی ست که در درس های شهادت، بیشتر می آموزند.

تنگنای بازیگران سیاهکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلیون ها مردمی ست که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وارثان مکتب انگریز را راحت نمی گذارد.

پیش از دو قرن سلطه ی سیاه انگلیس در هند، اما ازلی نشد که کمان کرده بودند از تجربه ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می کنند. وقتی استادان مکتب سیاه با دانش استعمار بخش های دنیا، درآمده از هند خارج شدند، به یقین که تقلا ی شاگردان وفادار نیز به جایی نمی رسد. اگر افغانستان خوین در بحران تحمیلی

وقتی اصواخ خروشان حامیان پشتن، پشت پاکستان را به لریزه درآوردند، درک این تکان، فراتر از باور هایی رفت که کمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کدایی، تحلیل رفته است.

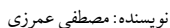
ناراضی و آزردگی، به جمع جوانی افزود (منظور پشتن) که با داعیه ی برحق قوم، به نام «آرمان» به قریانگاه رفته اند. هراس وارثان انگریز که از آن تجربه ی بلند تاریخ به مکانه گی رویه می مانند، اما در روزگار مکهده ی جهانی، نمی توانند فاجیع را کتمان کنند.

دست و پاچه گی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چنه می زنند، با صدای تحریرک تحفظ پشتون، مرتجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند. شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شاید بزرگ ترین آزمون واحد سیاسی- کدایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. ترور مبارزان پشتون و بلوچ، صدا می سازد خاموش نمی کند که میلیون ها شده است.

تشکیل پاکستان و حربه ی اسلام سیاسی، اگر برعکس بود که با فاجعه ی تجاوز شوروی به افغانستان، سرنوشت میلیون ها پشتون را مکدر کرد، اما در روزگار تعقل، تکنالوژی و ارتباطات، به اکناف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت توپیر، از مرز هایی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار

سیاه پاکستان می گذرند. شاگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد سال تحول کرده اند و توان دارند در سلاح خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم سدها گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلیون ها پشتون و بلوچ، صورت گرفته است. شک نداریم که منظور پشتن، آخرین هدف ترور خواهد بود، اما آرمان های داعیه ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مداوا می کند که کار خود شان را کرده اند. آزردگی که از ستم ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پشتون های خرقایی



مردم، خشمگین اند!

در تنگناي زنده گی، فشرده می شویم، نان، آب و خانه ی ما را گرفتند، کم نبود، حالا از نفس نیز افتیده ایم. حالت بی زاری توام با خشمونت مرا می خورد. مردم، چه گونه متقلب می شوند و در خروش خشم آنان، حاکمیت ها و بهیران، چه گونه زیر پا شده اند؟ به این درک، نزدیک می شویم. اعتماد ما به بازیگران سیاسی، ارمغان هرج و مرج بیشتر است. مثل این می ماند که کار ما، تأیید هر کس و ناگسی ست که با ساخت دوسیه و شجره نامه، مردم را درگیر مرور گذشته ای می کنند که در هیچ کجایش، پس منظر آنان، تاریخ تجربیات کاری خوب ندارد. می آیند و می روند و از ما طلب رای می کنند. وسیله ی وصل ما با حکومت داران، چند نوبت اعتماد آراست...

مصلحتی عمرزی

های نگهبانان و پاسبان به مشکل رویت می شود. عموماً روی یک دیوار سمتی بزرگ که خود به یک اخطای مربع سمتی دیگر منتهی می شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده ی جالی، مردم را نظاره می کند. در واقع این ما هستیم که آزاد می گردیم. مسئولان امنیتی ما بیشتر از هرکس احساس ناامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحلیل سیاسی- اجتماعی این بدبختی ها بپردازم، عقده های ما به قصر سفید می رسند، اما به این بسنده می کنم که تصمیم گیرنده گان و مجریان، از مردم دفاع می



خبرهای کتابی زیادی را شنیده بودیم که شهر های ما را از وجود موالعی پاک سازی می کنند که در همه جا، شبیه قلاع معروف کابل شده اند. با این تفاوت که حضور جامعه ی جهانی، تکنالوژی عمران بین المللی را به ارمغان آورده است. به جای گل و پخسه و طشی، از سیخ و سمن، مانع می سازند.

طی یک سال اخیر، مثل این که کارهای قبلی ما را فراموش کرده باشند، به اندازه ای به حجم موانع سمتی شهر کابل افزوده اند که به گونه ای فجیع، جلو تردد مردم را می گیرند. تهدیدات امنیتی بزرگ و کوچک، مجموعه یا حلقه ای را که در تانی با ارگان های امنیتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده ها و افراد وامی دارند تا ضعف های فاحش سکوت امنیتی بیشتر به نمایش گذاشته شوند. اگر این همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تردد و تنفس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ غلب سمت

ها! پس سرکوشش و تحفظ مردم چه می شود؟ یا این که مردم، فقط گوسفند هستند؟ فاصله ی ما از دولت، به چند فرسخ رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصمیم می گیرند؟ در شهر کابل در ازدحام مناطق مرکزی که اینهاشته از مراکز تجاری، ساحات قدیمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بازی به چشم بخورد، همه روزه با هزاران تن موانع سمتی، حصار کشی می کنند. در چهارراه پنتوستان، مردم در تنگنای مکان، روز تا روز دور حلقه ی چهار راه فشرده تر می شوند.

هراس از عدم کفایت، شعاری را به تلاش انداخته است که با سمت کاری شهر، به ذمعه خود شان به امنیت پیافزایند. در این کار، تفکیک مناطق و کجا هایی که مورد حمله قرار بگیرد، مدنظر نیست. هر جا فضای باز بماند، سمت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پنتوستان تا چهار راه سرای شمالی را در ۲۰ تا ۴۰ افغانی طی می کردند، اما حالا موترهای امنیتی را کارهای ۲۰۰ تا ۴۰۰ افغانی، جابر نمی شوند به این مسیر بروند. با پیمودن فاصله ای تا چهار راه ملک اضطر، صدرات از چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «درستی» می رسیم.

احاطه ی وزارت مجاریات با موانع جدیدی که به نام گداز گذاشته اند و با جلو آوردن دیوار های سمتی که جلوتر از دیوار های احاطه ی وزارت قرار دارند، پیاده را به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده

کنند یا از خود شان؟ مردم ما در میان موانع سمتی، مانند پنهانی استند که فقط وظیفه دارند رای بدهند و حمایت کنند. این همه هاهو، نظام حکومت و مسئولان، برای چیستند؟ خوب، معلوم است که باید به نیازهای مردم پاسخ بگویند؛ مردمی که در حصار های سمتی خود و افسرده می شوند.

نمی دانم شاید سرتیرویی تازه در کار است! آهسته و بدون سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بندند. خدا کند خیرات دیگری در کار نباشد! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درماتده می ما، به عنوان کسی که وجداناً درد های آنان را شرح می دهد، متقلب می شوم. حالت تکرار، یک نواخت و زجر دهنده که فقط زیاد می شود، واقعاً اسفبار است که کسی به این نماینده ها، پاس، اندوه و خشم توجه نمی کند. چنین فیه که به همه چیز آتش می زنند، از همین سرور اجتماعی برخاسته اند.

عذاب در عذاب، مردم را خشمگین می کند. تا دیر نشده، بجنبید! هر کی از این جا خیال اقتدار کنید، تاگزیر است مهول محول اش را از بخیرد. در عقب سمت ها و سنگ ها، فاصله از مردم، به فریغ ها رسیده است. بهتر است از «جران عدم اعتماد» بگویم!

شرح تصاویر: از هزاران مانع سمتی شهر کابل.

وانمود کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند حصار های سمتی را نقاشی کنند. شباهت این منظره، بی شباهت به پناهگاه های اتومی نیست. در اوایل حمله ی امریکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لادن، به قیمت جان شان تمام نشود؛ زیرا شایع شده بود که به زودی با بمب اتومی امریکا، رو به رو می شوند.

بی زاری توام با خشمونت، کاسه ی صبر مردم را لبریز کرده است. مرکز شهر که محل تردد جمع کثیری از اهالی پایتخت است، بر اثر تنگنای جا، ساعت ها همه را درد سر می دهد. هنوز از برف و بوران خبری نیست، زنان و دختران مردم از عصر الی ۸ شب در ایستگاه های مرکزی شهر منتظر می مانند تا موتر بیایند.

وقتی این سطور را می نویسم، از شدت ناراحتی بی میل نیستم چند فحش خواهر و مادران به مسئولان حواله کنم. آخر کدام حیوان تصمیم می گیرد؟ با این همه مدعی عقل و منطق، یکی نیست بیاید و مشاهده کند که سمت کاری شری، نمی تواند جلو درها بزی را بگیرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافیای حاکمیت مخالفان شده است.

همه جا سمت چیده اند. احاطه ی وزارت دفاع که از داخل نیز حیاط کلان دارد، به اندازه ای بزرگ شده است که در کنار اشتغال پیاده رو، نصف جاده ی برج ساعت تا زیارت ابافضل را می گیرد.

در جایی که ادارات امنیتی قرار دارند، چهره

سر شي نو سړي ته رحيم پوف راښاد او د عبدال به پټ پټ له خاله سره خاڼدي. د خوستيانو او پکتياوالو اصطلاحگانې لا هم په خوندور حالت ليکل شوي دي او چي په جبهه کي دي د هاشم خان واسکت خپرن شي او پاران دي پري ملندي وهي. تر ټولو خوندور طرز خو لا دا چي استاد رزائي له ډېره غمه او وېري خپل پرنوک چپه اغوستي و او قرض ورکړه سڼاي ته ضامن کړي گلبدين واخله او راشنه بيا مي. . . واخله. د شتر په برخه کي د مجاهدينو او رهبرانو کار پکاتوره رسمول هم يو ځانگړي او جلا

بي اوږده وليدل، نو په حيرت يي ورته وويل: دا ښکاري دي د استخباراتو پر مهال په پټ کليکوي؟ ترټولو ځينو ووايي: خو دا چي کله مدير غفار د ترانسپورت وزير شو خان به يي د ترانسپورت وزير مدير غفار معرفي کاوه، د طنز په برخه کي يي تر ټولو لويه خوږي دا هم ده چي په ترڅو او درېونکو حالاتو کي هم د طنز ژبه په کي کارول شوې ده، کله کله په زړا کي هم سړي ته د قاچ صيب (الله گل دانه دانه) او بڼکڅکلي خندا رولي. کله چي احمد سينا د مرگ په خوله کي فوتمدان عېدل ته په جوړو او لاڼو

مي شوه. افزون بر اين، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشهون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبانه و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هوشنانه شجره می شوند، بل افغان، پراذر، پدر، مادر، خواهر و شریک زندگی ما بودند و هستند.

د مثال دیگر، هراس های ناشی از نشت آرای پشهون ها، به این درک کمک می کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دري زبانان و پشهون زبان، جوامع روستایی و بخش قابل ملاحظه ای جامعه ای دینی ما، به ویژه زمانی که سرزبونست افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند. رهبري واحد ما نباید تنها به مفهوم بسیج خویش ها برای تامين منابع قومي، پايانه شود. چنان چي آوريد، جامعه ای پشهون هاي افغانستان با نوع، خلط و حضور جوامع ايراني عظيمي که در ۳۴ ولايت افغانستان دارند، بر اثر ملوکيت ها و تعلقات قومي و خویشي با دیگران، بدون غیرپشهون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنيت هاي غير پشهوني جاکم باشند و از فرصت هاي تجاوز بگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبري واحد قومي، سمت خود را با درک حقوق انساني خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی نقش بحث انتخابات در میان است، از تهاجم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمن ها را به نام حقوق، توبیخ می کنند.

بنا بر ها بدیدیم که در خوان ما شریک ندارند، اما پس از ترش آن، از نان ما، نام خویش می خورند. افراد زیادی را می توانیم که از سوي پشهون ها وارد دولت شده اند و بر ضد ما، سوء استفاده می کنند.

رهبري قومي را در صورتی که جامعه افغانستان در کل در مسیر افغان، موافق نباشد، حداقل در شرایط کنونی و منطقه یی برای رعایت طریقت هاي بشري خویش از چنان سیاست ها و برنامه هاي منجمومي مي خواهيم که زبان آن ها نه فقط ارمغان فقر و اندوه قوم پشهون بوده اند، بل با نبود وحدت کفی همپانان ما، کشور را تهدید می کنند.

این که بستر اجتماعی پشهون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبري قومي این است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصيت ها ملی و پشهوني بود. مردم ما را با خيال فکري، به جبهه ي مخالفانی می کشانند که به سهولت با تايه ي اسلحه، آنان را قادر می سازند به سوي بی عدالتي ها آتش بکشانند.

نیاز ها برای رهبري واحد قوم پشهون، همانند سر برای این پکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید طرفيت هاي بشري ما جلو نشت و بحران عظیم فکري را می گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده اند؛ شکاری را جهت منافع دیگران بسیج می کنند و توده هاي کثیر را در پی خاتمانی عظیم قرار داده اند تا با پلاکتي، گوشت دهنه ي هر سلاحي باشند.

در یک زمینه ي مدنی که از کثرت و تنوع قومي کشور یادآوری می شود، شاید تجویز نسخه ي قدر محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه ي ما که زمینه ي مدنی نیز به ابراز وجود ابعدا منفي انسانی کمک می کند، بدیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه هاي مختلف قبیله يی، شهری، روستایی، ایدئالوژیک، دری زبان، پشهون زبان و جناح هاي متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده اند، محروم می مانند.

البته ادعا ها برای داعیه ي قومی ما کم نیستند، اما جویان این ادعا ها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش هاي فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ي زبان پشهون، میلیون ها پشهون دری زبان یا غیرپشهون زبانی را از احاطه ي وحدت دور می کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا افغان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بعد دیگر، عبدالرحمان مدعی بودن مردم ما، آن فضائل پشهون را دچار مصیبت می کند که هرچند از قوم می گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ي آن، به شرک قوم پرستی تغییر

مصطفی عمرزی
جامعه ي پشهون ها از زمانی که حضور شکوخته و محسوس تاریخی را در پیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تمام وجه پخشیده است، از مزایای آن جاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پشهون، بل همه پذیر بودند.

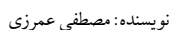
پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ي بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپی و راستی منجم می شدند، در خلای رهبري قومي قرار گرفتند. آنان با تعهدات میانه نهي و ناشایسته و دهفهمي و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه هاي اجتماعی، با حاقیت تمام، سهم و دارایی هاي قوم خویش را نیز بخشش می کردند.

رفقای خلقي با تیشه به ریشه ي بنیاد هاي سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستمیان و پرچمیان، خیانت هاي هایش را توجیه کرده اند. متأسفانه جناح دیگر با فوریتن در اعماق آخوانیسم سیاسی در واقع توریسیم بین المللی و تهذباتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می کردند بخشی از مردمان زیر لول شان، بخشی از جامعه ي پشهون هاي افغانستان از حقوق قومي نیز دارند، به ما تبسب زده اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته اند. اینک در افول دمسالاری نوریزی، در جوی که برای اقلیت ها، تنوع رهبري می سازند تا به گونه ي ای بحث سبتر قومي برای انحصار گزمرت شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور هایی نیز پرداخته اند که در همه ي آن ها، عداوت با ما به چشم می خورند.

روند ستم ملی پایلی بزرگترین قوم افغانستان (پشهون) را و ضاع حقوق آنان از شایان نامانده است. متأسفانه تحویل جاکمیت هاي اتلافی که با پشهونانی خارجی به معز استخوان ملکت رسیده اند، ورو اصل پشهون سبتری نیز استوار می باشد، اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سومیله ي قومي، مرکز را بر این انتقادات تمام نمی شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خاتمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بخشند.

پیکره ی بی سر



انټرنېټ نسل همغامي کون رونه گرځي... دېل شاه، مېډيا د عمر دجال پېژني، خو زه ورسره موافق نه یم. دا جل زه پېژنم، ما لیدلی، د جال پېژندنه دوهمره اسانه، نه ده...؟

پر دغسې دوبه ناپوهي د لومړي ځل لپاره زما زړه درد وکړ، چې له امله به زه ځل زړه او ضمير نشم پېژنم. که څه هم شیطاني د هنداري ده، خو خپله لاسه کله لاسه به يې زما پرده او گناه ونه پېژني...، چېرې دغسې پوهه او هوښياري د ښوونځيو په پراتيستو او لسو کالو کې د پوولسو سمو، ناسمو نصاي کتابو په خپراوي نشي رامنځ ته کېدای. چې داته گناه، خايت او جنايت چېرې هم جرم نه دی راځي... د ټول د پوهې، نه د تاکتيک او ستراتيژي له امله دی چې موږ ځل تاکيکونه هېمهسه له چېکوا او ناپليون کاپي کړي، چنگيز او هلاکو مو کتلي...

دا ټول زما د پېوز له لاري په ليزر خپلو کولسو او مغزو نه ليدولوي... تالو او ۴۸ هېوادو کار پوهان په تحقيق او ريسرچ بوخت دي... ۱۴-۲۰ کې به يې پايله راوځي.؟

افرازات قطعاً نه لري، کله چې وخت لږ وي. له پېوزي څولې دواړو کار اخلم، له همدې امله د چور مسابقه په پټو سترگو گټلې شم...

لکه پوزه زما ټاکنيزه نښه گرځېدلې، دا يې د گونگټانو لپاره خبرونو کې زما د سيمبول په توگه کاروله، ځکه خو مې پرې نښېز ولگاوه.

داته ده چې په دي وروستيو کې د پېوزي خورا خيال ساتم، له دي پرته دا زما د دفاع خورا ښه وسيله ده، دفاع وزارت کې ډېر په کارېده... ځکه خو زما مقام او رتبه پخه او کړه ده، نه د رفايت ادبښنه شته نه د سيالي وېره. مهمه دا چې د دغسې پېوزو پېژنان نشي ليدل کېدای. چې خپله پېژوان ئی. مهار يوازي امريکا په کې اچولې شي چې د امريکا يوگټ له شوروي زيات دی... داته پر دغو خبرو خدا راني چې وايي مېډيا ازاوه ده، انټرنېټ او ټکالويزي خلک پوه ساتي، د معلوماتو زېرمې يې پر رواندي دي. د يو دوو تنهيو په کيکارلو يې د دنيا پوهه معلومات مخې ته پرانله وي...

وايي، اوسنی نسل هکې کې نه بلکې له هکې دمخه چوپېدلې، خو دغه خوارکې تر اوسه خپل ښه بد نه دي پېژندلي، په داسې حال کې چې ما خپله لمن پر سر اړولې او سل او زړ پردي مې خپرلې، خو د کمپيوټر او

وراندې هضم شوي وو. د دوېي الجيمره پلېکټونه مې له څولې استراق کړل، د ترکيې هڅه په اماله له لمنې رڼ روغ ووتل...

له عمليات وړاندې زما فشار لږ و، داکتران وار خطا ول، دومره زياته ونښه، نژدې ده رگونه وچوو. که څه هم خو واره په محمد رحيم نايي ښکر لگولی و، خو څه گټه يې نه وه کړې.

د وينې گروپ کې مې د A, B, AB, O راځنځل، مانا د هر گروپه مې د رگونو کې موندل کېده داکتران حيران ول، خو ماته پته وه ځکه وارخطا نه شوم...

داکترانو ته مې ويل، مه راباسي، ترتيب يې پامز وکړي، نقد چې څومو دي د لوبې کولمې پای کې د نوي کاپيټانک څانگه ورته پراتيځ. داکتران زما له وزن هم انديښمن وو، دوی ته دا درک نشوای لگېدای چې دا زما خپل چاښتيت او وزن نه بلکې د هغو ټوپکو او مواد له امله دي چې ما د څولې، لدني او پوځي له لاري د بدن پرلا پيلو برخو کې زېرمه کړې، د خزانو د خوړنې کېدو دا ترټولو ټيښتنس پرتکس دی، ځکه زه اوس د څولې پوځي له هنر او ارزښت سترگې نسم پټولې مې د موادو په تېرولو کې لکه د مېښکي کال کوي. په تېره د بالرو بندولوته چې ښايي لږ وار تېر کړای شي.

بهاال شکسته

مصطفیٰ عمرزی

(۱۵ عقرب، وداع ناديا انجمن)

روژهای چند رقصی، در سال های غدا، هر کدام از انتساب عزیزانی تشهیر می شوند که در التهاب جامعه ی دچار مرگ، می پندارند چه روزی فرجام است. ادبیات دری افغانی (سده های اخیر)، در لایه های حماسه از لحظه های غمین تر است؛ مردان و زنانی که در روزهای فرجام، یک رقم تاریخ اندوه را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بلند به شویایی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیرها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگي قرون وسطی می برند. در تخلیق ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درونهای ی افرینش های می شوند که از «ففس های تنگ»، بیرون می روند. در سرتوین ها، صدایی از غرب (هرات) از پشت کشیده گی های به اصطلاح رنسانس در زبان آشنای دری، گویی رسته از تکرار قلم گذشته گان، شعر را به خدمت کشیده بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از تېرش آن از اوهارم شعوبه می گذرد، و یا طرد سنت محلی، به خدمت مردم درآمده، در



فایده «دخت افغان» از عقب حصارهای افغانی گشت که حتی در دخت و سنگ مدنیت آن، «نگنا» اصل است.

گونه ای که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند هجای کلمات خلق می شوند، یک بار دیگر با

شماره ۱۵، فروردین ۱۳۹۷



دومره ده. دا ددي لپاره ښه ده چې په پای کې مو حساب پاک وي.

۸:- کله مو چې درملنه وکړه او له روغتون را وتلی، داکتر به درته درمل لیکلي وي، هڅه وکړئ درمل د هماغه روغتون له درملونه تر لاسه کړئ. کیدای شي ژباړونکي مو درته ووايي، درمل به له روغونه درلودی یا را واخلو. دا به هم درته ووايي، راغځ اوس به تاسې هم د روغتون له چاپریاله ستړي شوي یاست، زه به مو د اوسېدو ځای ته بوخم او درمل به مو هم بیا کولای شم تر څو ورم، هڅه وکړئ په یو ډول قاعد وکړئ او ورته ووايي، درمل به له دي ځایه را سره واخلو، ښه نه ده چې بیا ته پسې سرگردان شي.

دا ددي لپاره اړینه ده چې د روغتون درمل ښه کیفیت هم لري او کیدای شي د بازار تر هغوی به یې هم ټیټه وي او دوی چې شله کبړي په دي خاطر فیصدی اخلی. د بازار د ځینو درملونو د درملو کیفیت په اړه هم پوښتنې شته او بیا یې هم لوري وي.

هيله ده چې دا څو ټکي به زموږ له هغو هېوادوالو سره مرسته وکړي چې د درملني لپاره هندوستان ته ځي. که چېرې تاسې هندوستان ته د علاج لپاره د سفر پر مهال دا ټکي په پام کې وپیسې ډېرې ستونزې به مو کمې او د سفر پر مهال به خوندي یئ.

روغتون په اړه ښه دا تر لاسه کړ، بیا ورشئ. کیدای شي هماغه روغتون خپل ژباړونکی ولري.

کونښن وکړئ پر دې هم ځان پوه او داده کړئ چې په یاد روغتون کې کمیشن کاران ځای ونه لري. خپله ژباړونکی کیدای شي تاسې ته د یاد روغتون په اړه ډېر څه ووايي کیدای شي هغه کونښن وکړي چې تاسې یاد روغتون ته له ورنگ څخه منع کړي، خو تاسې یې په خبرو باور مکوي. ورته ووايست چې تاسې له ددي روغتون پته له افغانستانه چا درکړي. ورته ووايي، ددي روغتون په هکله هغه کس پوره معلومات لرل، په وار وار زموږ ناروغان داته درملني لپاره راوړل شوي او ښه درملنه یې شوي ده.

له کمیشن کار یا هماغه ژباړونکی سره مو اړیکې داسې وساتئ چې هغه به دي پوه نشي چې تاسې یې په اړه ښه پوهیږئ. هغه ته د یو ټپک سړي به سترگه کوږئ. په خبرو کې د هغه د شخصي ژوند په هکله پوښتنه تری کوئ. اصلي ځای، کلي وطن په خبرو یې بوخت ساتئ او ورته وایئ، تاسې ډېر زړه سونه او ټپک هملته کس یاست، ځای دي ښه ژوند درکړي. کیدای شي چلند یې له تاسې سره نورمال شي، بیا به ډېره هڅه نه کوي چې دوکه درکړي.

د حق اړخې په هکله تری مخکې پوښتنه وکړئ چې له تاسې سره په کوم حساب ګرځي، کیدای شي درته ووايي، زموږ ژباړونکو حق الزحمه

معلومات او ډېر مرستندویه ځانګړتیاوې.

تاسې ژباړونکی به له تاسې په وار وار پوښتنې چې څه وخت روغتون ته ځئ؟ کومو روغتونونو ته چې دی ناروغان پیدا کوي، د هماغو روغتونونو ستاينه به درته کوي، او دا به درته وایي چې که اړتیا وي زه به د روغتون امبولانس ته ړنگ ووهم چې تاسې په تکلیف نشئ، خو تاسې باید ډېر پام وکړئ، ترڅي ښه دا دامن شوي نه یاست او پر ژباړونکي سربېره مو له نورو افغانانو چې هند ته تللي- معلومات نه وي تر لاسه کړي، تر هغو به پرېکړه نه وي چې پخپله پرېکړه مو پنځماته شئ.

۶:- کونښن وکړئ له هغو کسانو سره مشوره وکړئ چې هلته د درملني لپاره تللي وي، ځکه په هغو کې بلد او پوه کسان پیدا کېږي، هغه کیدای شي د روغتون او داکتر په هکله ښي او لازمي راښووني درته وکړي.

کله مو چې هغوی پیدا کړل، خپله ټوله کیسه ورته وکړئ. د خپل ژباړونکي په هکله مو هم ورته ووايست. هېڅکله له دوکاندار یا افغان ریسټورانټ والو څخه د مرستې غوښتنه مکوي، ځکه هغه ټول کمیشن کاران دي، په ژبه ډېر خواره وي او ډېری یې له بده مرغه افغانان دي چې همدا کارونه کوي.

۷:- کله مو چې د داکتر او

چې هغه دریاندي شک ونکړي چې په اصلیت یې پوهېدلي یاست، ځکه تاسې لا هم ځینو مواردو کې دده مرستې ته اړ یئ، نو ددي پر ځای چې هغه تاسې تېرباسي، هڅه وکړئ، دومره ځیرک واورئ چې د هغه له بلدتیا او وړتیا څخه پداسې توګه ګټه واخلئ چې له زياته یې خوندي شي.

۵:- کله مو چې د اوسېدن ځای وموند، د ترجمان پر بیا بیا ټینګار سربېره روغتون ته تللو لپاره بېرته مو کوي. ستاسې د استوګنې شاوخوا افغان ریسټورانټونو ته یو دوه وخته د خوراک لپاره ورشئ هلته به لسګونه نور افغانان وګورئ چې دوی هم ستاسې په شان د درملني لپاره هندوستان ته راغلي دي.

له دي افغانانو سره خبرې وکړئ او تری وغواړئ چې په هندوستان کې د استوګنې او درملني په برخه کې خپل معلومات او تجربې در سره شریکي کړي.

د یوه کس پر معلوماتو بسته مه کوئ! له څو کسانو سره په دي اړه خبرې وکړئ. باور لرم چې ډېر ښه معلومات او ډېره ښه مرسته به تر لاسه کړئ. تاسې کولی شئ، له نورو هغو افغانانو څخه چې دوی هم د درملني لپاره هندوستان ته راغلي، د استوګنې روغتونونو، ډګرانو، په روغتونونو کې د ژبو او نورو هغو شیانو په اړه چې په دي مسایرو کې اړتیا ورته لري، معلومات تر لاسه کړئ. زه باور لرم چې ډېر ښه



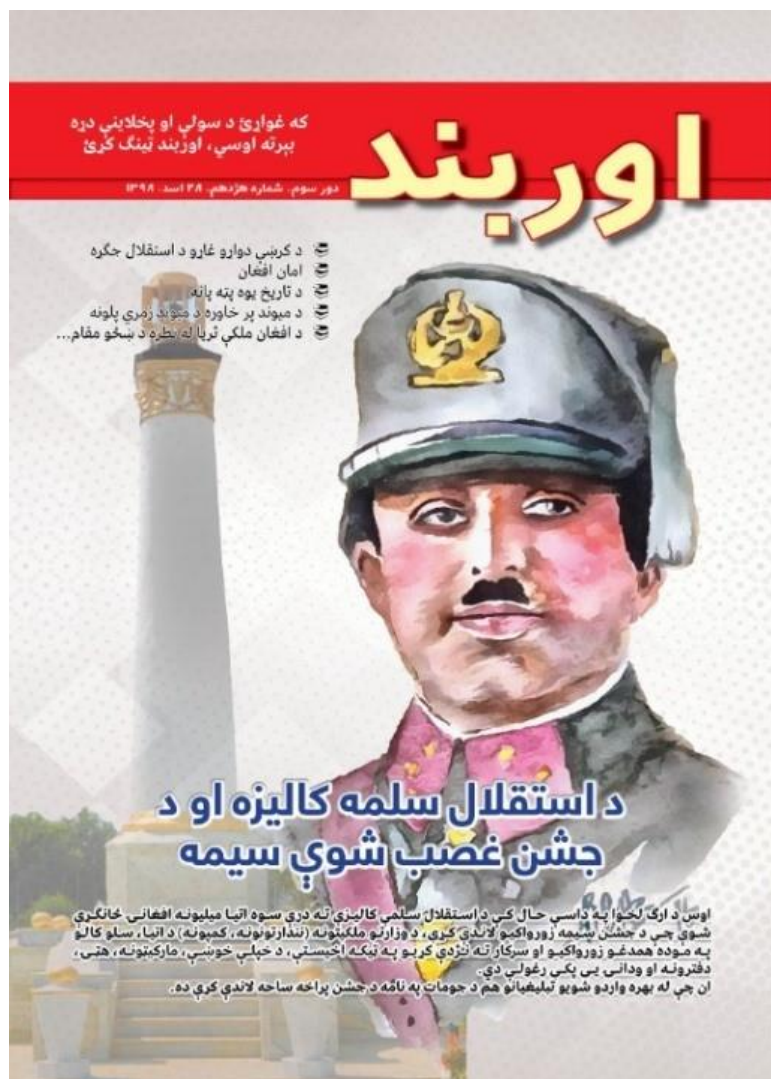
حق خویش را بخواید! (پشتون ها بخوانند!)

ي رياست جمهوري نيز باعث مي شود حقوق ما هدر برند. جغرافياي پشتون ها در هرکجاي افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمي که در عدم تأمین حقوق ما، قابل شده اند، حداقل در سايلان ديگر نيز ميراث مي گذارد. احجاف در جامعه

نيز هاي جدي و تأمين حقوق ما، بخشي از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجي و وجود سياست هاي گوناگون، بخش عمده ي حقوق مردم ما در حالي که با موضوع جهاديان ناراض و طالبايي که مخالف حاکميت استند، ضايع شده است، بهانه

در حاکميت کززي، زماني که مساله ي تأمين حقوق نيز ما مطرح مي شد، ادبيات مورد استفاده ي مغرضان، بهانه ي زعامت و رياست پشتوني بود. آنان وانمود مي کردند چون بالاترين مقام از اين قوم است، همين "نقطة ي نيرنگي"، کفایت مي کند.

شماره سیزدهم، ۳۰ فروردین ۱۳۹۷





امان افغان

«ملت عزیز و باوفاي من!

په مناسبت ختم سفر چند ماهه ی من و اجرائتي که برای ترقیات شما شده بود و برای بازپرسی احوالات شما فرزندان عزیز، لازم دیدیم که از هر اکناف مملکت، وکلای شما را احضار کرده، لوی جرگه را منعقد و امورات آتیہ ی دولت را تحت نظر دقت گرفته، به استشاره و استصواب وکلای ملت عزیز خود، قرار های نافع و لازمه را برای آرامی و رفاه ملت و ترقی وطن محبوب خود بدهیم و به این وسیله اشتیاق قلبی خود مان را که به دیدار شما اولاد های دلاور خود داشتیم تسکین نماییم. اینک تمام وکلای شما رسیدند و از دیدار خود شان فرحت بی اندازه ی قلبی به من بخشیدند.

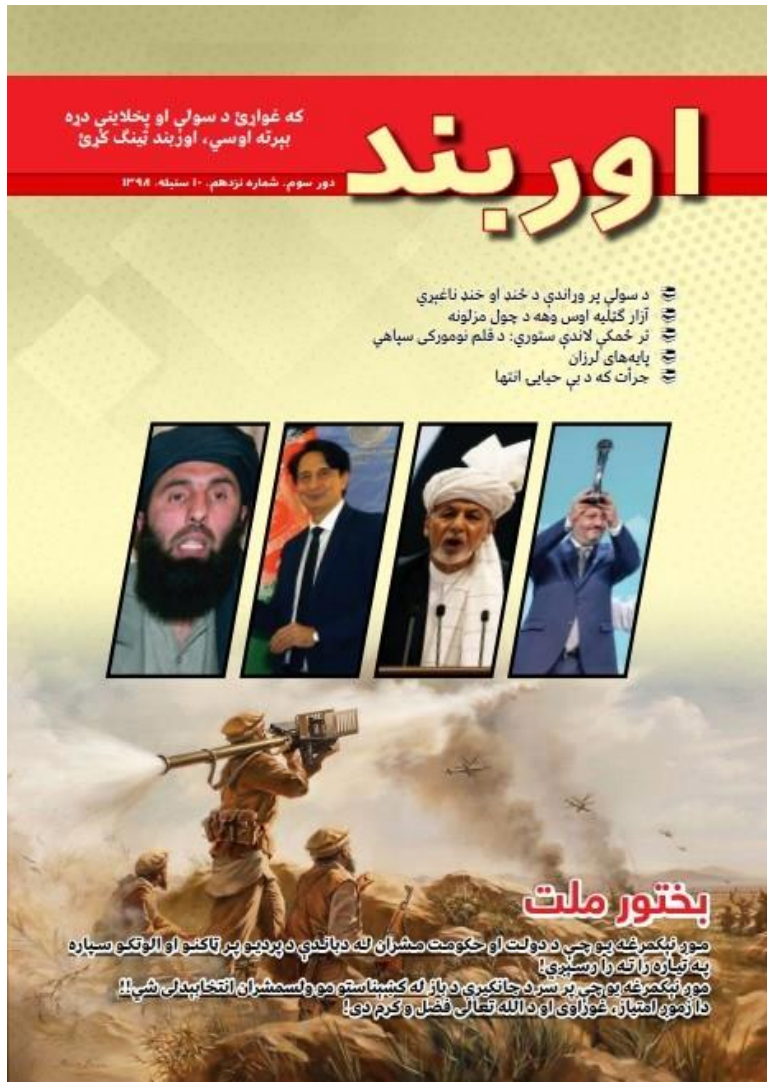
مصطفی عمرزی

هر افغان است. در روز های مناسبتی که گاه تکرار خواسته های سیاسی، اصل قضیه را صال می کند، اکثراً از شاه امان الله و 28 اسد(شکستن حصار و تحقیر استعمار) در جنبه هایی که در رژیم های مختلف، به تیج رویآوری ها برجسته می شدند و این رویکرد به سنت جناح هایی مبدل شده است که هر یک به میل خویش، شخصیت و سلطنت شاه امان الله را بازخوانی می کنند، یاد می شود. باری باز برای ارج و ارجحیت شخصیت سلطنت شاه امان الله، اما با رویکرد تجدید تاریخی، به یک بازخوانی دیگر، رو می کنم تا ثبات پایه های تاریخی جهش مدنی و سیاسی ما در تبلور شخصیت امان افغان، تبیین کند: همیشه خوانی تاریخ و باور های شاه امان الله، چه قدر به نفس امال رفاه و داعیه ی مدنی مردم ما مرتبط است. این مثال (شاه امان الله) نماد تاریخی آن جهش سیاسی و مدنی ست که با دست آویز آن نیز به خواسته ها و اولویت های مدنی، سیاسی و اساسی خود می پردازیم. مرحوم لودویک آدک، رئاسان فرهنگی و رسانه بی معاصر افغانستان را بدون علامه طرزی، نامکن می خواند. به مصداق این برداشت، خوانش زمینه ی سیاسی، مدنی و رفاهی افغان ها بدون شاه امان الله، اگر نامکن نباشد، ناقص است. ارزش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک شهزاده در جهش مشروطیت: اعلی حضرت شاه امان الله در دامن پدر و مادری رشد یافت که به تعبیر کوئی، شخصیت های اول افغانستان مشوره می شدند. میراث تاریخی اعلی حضرت امیر عبدالرحیم، زمینه ی سیاسی اعلی حضرت شهزاده حبیب الله خان را تیات بخشید. پسر شاه امان الله در زمینه ای که خود مبتکر بسیاری از عناصر مدنی، فرهنگی و رسانه ی آن بود، در روشنگری هایی که به راجی وارد جات خلوت سلطنت می شدند، به گونه ای باعث شده بود(جلب توجه) تا امان الله از این طریق نیز عضو جنبش مشروطیت شود.

ی دوم مساعی خود را خاتمه خواهیم داد و یک بار دیگر ثابت خواهیم نمود که: نژاد پُر افتخار افغان بر هرگونه عایق و حایلی که سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد، غالب می شود. «جزوه ی به ملت عزیزم، تمهید شاه امان الله در تدویر لویه جرگه ی سال 1929 این تمهید، جهت تدویر جرگه ای بود که امان افغان، پس از بازگشت از سفر طولانی خارج از کشور، خطاب به مردم، ارائه کرده است. داعی شخصیت شاه امان الله، همیشه با انگیزش حس عاطفی ما توأم است. در نوع ادبیات خاص او، محبت سرشار به مردم، وطن و آرزوی قلبی پیشرفت و رفاه، هنوز هم به افغان ها انگیزه می بخشد که عقب نروند. نود سال پس از سقوط امانی، اما هرچه از مفاهیم حریت سیاسی، جهش مدنی و رو به جلو معاصر طرح می شوند، به گونه ای تکرار خوش برداشت هایی اند که در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله شکل گرفتند. این گونه، هر چند در بستر مبارزات طولانی مردم ما از 5 سده بدین سو، گذشته دارد، اما نوع عصری (مدرن) به تعمیم ذهنیت های انجامید که می شود گفت قطعه ی امانی، افغانستان را به جلوی رهنمون شده ی سال ها بعد، پس از توحش سیاسی هشت ثور، انحصارات ملایان و تهدیدات بنیادگرایی مذهبی نیز اما فاصله گرفتن از تاجر و سنت زده گی های غیر تعریف شده، آرزوی قلبی

فرزندان عزیز! امروز جمدالله ما دوره ی ترقیات ابتداییه ی ده ساله ی خود را با کمال کامیابی طی کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهد و هم آهنگی شما، از غیرت و همت شما، از صمیم دل رضایت و مسرت دارم. ما امروز در صحنه ی مبارزای سوسی و عمل دوره ی نوم ترقیات مملکت، داخل شده ایم. ما باید با دل و دماغ قوی و با تحمل و شکبایی که مخصوص فطرت افغانان شجاع است، از همه گونه زحماتی که در راه ترقیات وطن مقدس افغان پیش آید، پذیرایی کنیم. از طوری که به شما میرهن شده، من ابد از خدمات ملت عزیز خود خسته نمی شوم. عشق قلبی من، ارمان و آرزوی یگانه ی من، حاصل حیات و زنده گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن مقدس من است. در این راه، عزم من متزلزل نمی شود، ولو ای هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه مدح و ثناء، هیچ قسم لوم و توبیخ، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سرزندگی شما باز نداشته نمی توانم. نظر پس به عزم راسخ و قوت قلبی که برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده می کنم و نسبت به اعتقاد و بشوقی که بر وفاداری و مردانه گی و وطن دوستی و صداقت شما اولادان عزیز خود دارم، بعون الله تعالی تکیه کرده به شما اطمینان می دهم که: مظفریت فوق العاده و ترقیات درخشان، دوره

افغان زمين / ۱۳۰



پایه های لِرزان

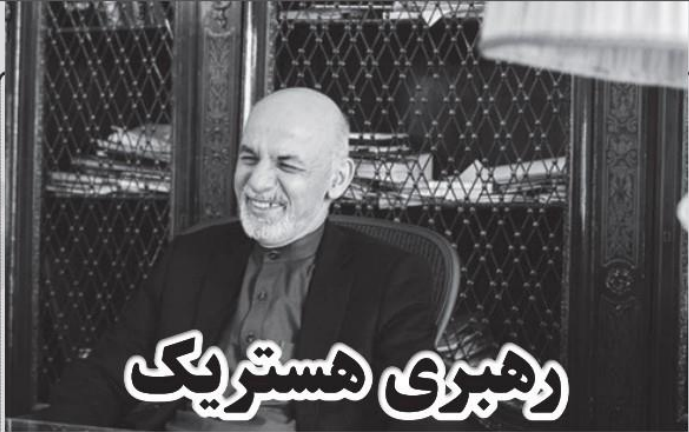
مصطفی عمرزی



محافظة كاري، سعي مي كند از عوارض فتنش سابقه يي كنار بپايند، اما اصرار حكومتداران كه روي وقارداري حساس است، به گونه اي باعث شده، تعداد زياد تيري درگير سلاقي شوند. حساسيت هاي بي جا و بدتر از همه غير منطقي در قبال روپداي هابي كه با ورژنه ها و توجهات مختلف رومضا مي شوند، دولت را از تعقلي كه لازم است، دورتر مي كند. در چنين حال و هوايي كه ارتشاس سياسي، راس حكومت را دربر گرفته، اين رنگتاري را پيشتر مي سازند كه با تداوم خودشيفته گي با اصرار بر بقا، امكانات دولتي، به گونه اي ضايع شوند كه مثلاً در قبال پروسه ي صلح، سيوتاز حكومتي، نمايان تر مي شود. هشدان و مراقبت، لازمه هاي درك عمومي جامعه ي افغاني اند، زيرا صورت حال، ترازو، روش ها و فرهنگ است در ميزان ايعادي دارنده به پايسته است در ميزان منافع، دست تورد ها و حيات مدني ما، نپايد از چشم پافاقتند. به اين دليل، پذيرش صلح را به معني وجوب شرايط بهتر مي پذيريم. شايد شعاري با رفتار خاص، به ابعاد موضوع، توجه نداشته باشند. سوء رفتار در افراد و اشخاص ديده مي شود كه معاصدت با تيم حاكم را از كل سيستم، مجزا نمي كنند. منطق ما اين است كه بايد با اصلاحات، جلو كسانا بگيريم كه ديگر فوريت ندارند، نه اين كه به نام صلح، نظامي را تضعيف كنيم كه به سختي احياء شده است. تداوم اين منطق، ايجاب مي كند اصرار كه پروسه ي صلح با بديلي توام شود كه افزون تر تا مابين امنيت، نوع ريفورم سياسي بديل مي شود. سعي كنيم از ريزش پايه لِرزان حكومت، جلوگيري كنيم. اين مامول، با بديل افراد و اشخاص راس، قوام مي يابد.

تشبيه پايه هاي لِرزان، بي شبايت به پايه هاي سيستم است. منظور افراد و اشخاص ست كه تيم سياسي حكومت كنوني را مي سازند؛ هرچند تظاهر به آزادي سياسي، مسوولان را به نماذگري رسانه يي كشيانده، اما تلاش ها براي احاطه ي سيستم، شبيه پايه هاي لِرزاني ست كه سعي مي كند با آبوهه سازي، از ارتشاس آن بكاهند. فكر مي شود مشي نادرست حكومتداران كنوني، آنان را هراسان كرده، اما اين افاده به اين معني نيست كه خود متوجه چنين مساله اي شده اند. عموماً در به دنبال فرصت از هاهوي رسانه يي تا جهت كمپاين ها، تيمي كه روي شانس ها، اميد ها و فرصت هاي صردم يا گذاشت، از اين تيز مي ترسد كه پرستيزي گروه ي كاهش يافته است كه براي اولين بار در تاريخ افغانستان، منحصر به فرد، ولو به حد يگ شخص، دانسته مي شد. عوامل بيرون حكومت، چه در سطح فشار هاي تنازع داخلي، چه به سطح تماس هاي بيروني، متاسفانه به گونه اي موثر واقع نمي شوند كه با درك آن ها، عدم اعتطاف حكومت كنوني، وضعيت را خراب تر نكند. در حالي كه صلح، به غايه ي اصلي افغان ها مبدل شده است، صحبت از آرايش نظامي در چو كه طرف مهم حمايت از افغانستان با امريكا، به تفاهم رو آورده است، حكومت را در تنگناي دينگري نيز خورده خواهد كرد كه بدون محاسبه، از حمايت هاي خارجي، توقع دارد. آن چه در اين ميان بسيار مهم مي باشد، همسويي سياست هاي دولت با جامعه ي جهاني، به ويژه ايلات متحده ي امريكااست. اين همسوي به حكومتداران كمك مي كند، حداقل با وفايي ي خويش در برابر نيعائتي كه

بوي مشهور ي پاكستاني چاپخوني به دنده وگومار. هنرياز به دغه چاپخونه كي خيل جوهر او هنر دومره وخالووه چي د يادي چاپخوني له ارخه يي د پېښور تعليمي بور د ازموينو خانكي ته مخه ووندله، د ټولي صوبي د ميټريك ازمويني سوالونه دده په گټو كمپوز كېدل. هلته چي د پاكستان ٢٢ گرېډ افسرانو د نوتو مخه نشوواي موندلي پوه افغان كډوال د ټولي صوبي په كچه د ازموينو پرخليك پخپل لاس كي اخيستي و، كه هنرياز غوښتي واي، مېلوترو به را وتلي و، چي كال كي بي يوه پارچه هم اون كيږي او سلو تنو ته سوالونه ښودلي واي، د هنرياز په ژوند كي به د اقتصادي ناخالو كومه ښه نه وي پاتي، خو هنرياز هلته هم پخپل مضبوط ايمان په وړ سياري امانت كي كوم خيانت ونكو. په ٢٠٠٣ز كي چي له ولايته پېښور ته راغلم، كچه گري پندغالي د كيايانو په خبر په بلدوړو پر بل مخ اړول شوي و، نه د جومات نښه پاتي وه، نه د هجري شنهاتل! د كډوالو په منو او خوكو اباد او سمسور پندغالي د اغيز تار تر منځ اوږه دښته گرځيدلي و. به زړه كي را وگرځېدل، هنرياز به په دويم خلي پندغالي كي د خپلي ميني له ويجاړي، چپړنه كومه جوگنډه موندلي وي؟! د پندغالي خبر شوم چي هنرياز هېواد ته لېږدېدلې، د ننگرهار روغتيا رياست كي يي د اداري مدير په توگه دنده موندلې، ورور مي داكتر فضل هادي چي ننگرهار كي دنده لرله د يو بل له حال احوال خبرولو، خو لندن ته به هغه په تلو مي پيا ورسه د اړيكيو بله دريعه ونشوواي موندلې. مياشت وړاندي داكتر فضل هادي د هنرياز له ناڅاپي مړيني خبر كړم، دا وخت نژدې څلور مياشتي دده په وفات اوښتي وي، پيو وار يو مي پر خان تلو كيږل، له دي بله بدرغي كه كېداي شي چي خوك دي د خپل خواره ملگري پر مرگ څلور مياشتي پس خبر شي، نه يي د كت پښه ونيولي شي، نه يي فاتحه كي لپي پورته كړاي شي، نه يي له كورني سره د غمرازۍ مخه ومومي. اوښكي او ساندي سړي د وجدان له غنايه زغورلي شي؟ وايي، هنرياز روغ جوړ و چي په دفتر كي د زړه له جلي به حق ورسېد. هنرياز سلگونه ادبي، سياسي، ديني كتابونه مجلي پخپلو هنري كوټو كښلي او د چاپ جوگه گرځولي، خو بي ازري او ناقدري په كرخت چاپيريال كي د قلم نوموركي سپاهي پاتي شو.



رهبري هستريک

مصطفی عمرزی

داد که متأسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساحة ای وارد شده است که با ظرفیت ها، گذشته و تجربیات او، مصداق کسانی قرار می گرفت که از آغاز انتقادات بر روی، ادغان می کردند گذشته ی کاری او در محدوده های کوچک و بستی ی سیستم غربی که عاری از بوروکراسی های حجان است، او را از درک تشنگی های عاجز می ساخت که در کشور ما، نیازمند احاطه به تمام باکات های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. تشنجات هستریک شخصیت دکترور غنی، حالا به همه جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید های ما را از او قطع نگذره اند، تقاضای وسعت نظر به مسائل مهم کشور می باشد. نگران به جای او که یک هفته پس از کمک های خارجی، سقوط می کنیم با استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزوم اند، عبارت از دشواری هایی ست که در چهل سال بحران، به ملت افغان تفهیم می کنند تحلیل پیچیده ی های روابط با جهان، به میزان تنوع آن کشور ما را درگیر می کند. بنابراین، بهتر است با حار از روش های خودکام که مانع مملکت و مردم را تهدید می کنند، به عنوان کسی که فرصت یافته بود و روزی باید بیرون، به جراتی کمک کند که به نام پرسوه ی صلح در برابر ما قرار دارد.

برخورد های هستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه منافع شخصی را احاط می کند، ما را وار فاز دیگر بحران خواهد کرد که در هیچ کنایش، فرصت های از دست رفته ی جامعه ی جهانی وجود ندارند.

تداوم هستریک حاکمیت در فضایی که از جغرافیای آن کاسته می شود، چه نوع حکومتی را برجا می گذارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه ی جهانی، حتی به حداقل خودکامی نرسیده ایم! اگر رنگریز آغاز از جامعه ی جهانی شوم، با تاکنده تنها می مانیم که ولو دومین متفکر دنیا را داشته باشد، اما شبهه حکومت های می شود که تنظیم ها در جنگ های داخلی در چهار گوشه ی کشور، درست کرده بودند.

شرح تصویر:

به باور مردم، دکترور غنی حتی به یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.

از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صد ها تن نیمه گانی که در تیم تحول و تداوم با دکترور غنی، صادفانه کمک کرده بودند، در نخست توهین و بعد طرد می شوند، خاطراتی نقل کرده است که روایت های تاسفبار از شخصیت دکترور غنی بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکترور غنی، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحنی وی، مردم را در ابهام می گذاشت، اما قابل شنیدن به شری که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه ی مذهبی داشتند، او را به انتعاف اجباری می کشاند. چنان چه آورد، اعتماد به نفس کاذب، دکترور غنی را در جایی قرار داده بود و می شد که هیچ کسی را برتر از خودش نمی داند.

اعترافات جان کنی، وزیر خارجه ی پیشین ایالات متحده ی امریکا، مبنی بر این که دکترور غنی، تجربه ی سیاسی نداشته، حقیقت تلخ دیگری بود که بسیاری از حامیان او بعداً دریافته اند. در چنین اوضاع و زمینه هابی، دکترور غنی با خاصیت هستریک، به قرار و فرد جامعه ی افغانی رو آورد و بدتر از همه، به گونه ای عمل کرد که گويا نیاز به تجربه ندارد.

تلان کنونی رییس دولت که با تمام توان سعی می کند پرسوه ی صلح را مٹل کند، جزو گمان هایی بود که بعضی می کردند، عدم برداشت تفهیدات و مخالفت هایی که اکثر موجه اند، رخ ناراحت کننده ی دیگری ست که دکترور غنی با اغماض به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل کرده، با تعیینات افراد گمنام و خارج زده که با منطق زمان انگلیسی، در جامعه ی تحصیل شونده که اکثر استنانات از کنار بگذاریم ۹۹ درصد مردم در مسائل روزمره ی زندگی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هستریک دکترور غنی با افزایش صدای او واقع می شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر جاذبه ی دوقنی ایجاد کند، نبوت و انعکاس رسانه یی آن، به همان میزان تخریش کننده است؛ چه حالت هستریک، مانع تعقل و خوداری های مورد نیاز می شود.

حکومت وحدت ملی که ابتکار دکترور غنی بود، از همان آغاز برای چیز فهمان غنی

سخنرانی ها، قلم ها و تصاویر زیاد دکترور غنی را دیده ایم. او در اکثر آن ها، به عنوان شخص عصبی مزاج، پرخاشگر و تندخو به نظر می رسد. بخشی از این کنش های رئیس جمهور، اگر به اثر برداشت او از مسائل است، اما اکثر نااشی از طبیعت او می باشد. دکترور غنی، قبل از این که در زمینه ی حاکمیت حامد گزری شناخته شود، اصلاً محسوس نبود.

داستان ها و بالاخره روایت هایی از شوهی و برخورد صرفی که به اصطلاح تر و خشک را می سوزاند، از اوایی که دکترور غنی در رده های دولتی ظاهر شد، میان همه تبادل می شدند.

وزارت مالیه و ریاست پوهنتون کابل، دو نهادی اند که از کارکرد های دکترور غنی، بیشتر به یاد می ماند؛ هرچند در پوهنتون کابل، مدت زیادی نماند، اما کارنامه ی او در وزارت مالیه، تعداد زیادی از زرده ساخت، عموماً مصیبتات بی حد دکترور غنی که به اثر درگیری او با بیماری سرطان به وجود آمد، باوجود تداری، اثرات زیادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون براین، مقام تنک دوم که به گونه ی رسانه یی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصیتی مبدل می کند تا از هر دو رهگذر، انتعاف نداشته باشد.

در «روزنامه واقع شده است، بسیاری از از تنقید حذر داد که بایسته بود دریغ نمی کردند؛ هرچند واکنش دکترور غنی به انتقادات، از مهارت هایی بهره می برد که او را قادر ساخته اند در چو تبلیغاتی، مسایل را منحرف کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را انحصار کرده است، با نمایش طوط و تفصیل دولتی و کمیسیون ها و انجود می کند که در چنین ساختاری که مدتهاً تین در راس قرار دارند، ادای انحصار محال است.

یکی از اقارب من (مروج داکتر لیت نویسی) که بی هیچ نشانه ای از زمانی که دکترور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهور با حامد گزری، پس از داکتر بشر دوست، کم آورد با او همکاری کرده بود و متأسفانه پس



معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهي»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون

«باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸

قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴

دقیقه یی.

۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی)

در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان

از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

۷- افغانستان (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی

سرخط)- منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

- ۱۵- پاسخ (واکش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنحَنِ تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.

- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگک: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تاييدات فرهنگي - مدني:

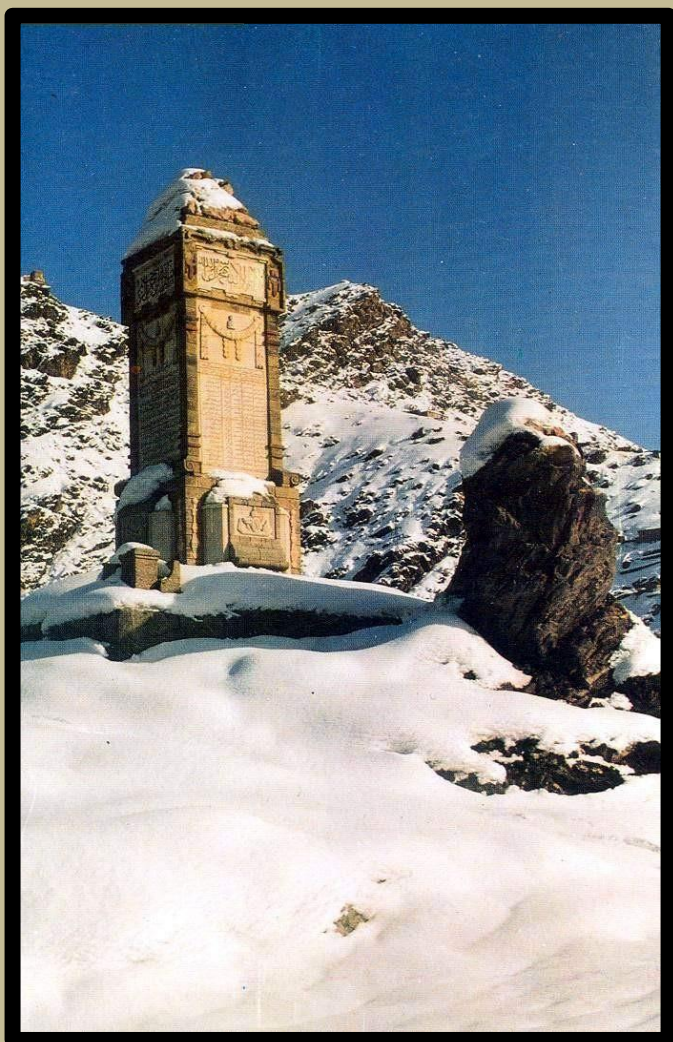
- ستايشنامه ي «پوهنځي ژورناليزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستايشنامه ي «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستايشنامه ي «شوراي ژورناليستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستايشنامه ي «مشرانو جرگه ي افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Afghanistan

(A Collection Of Articles Published In Orband Magazine)

ORBAND

By: Mustafa Omarzai



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library